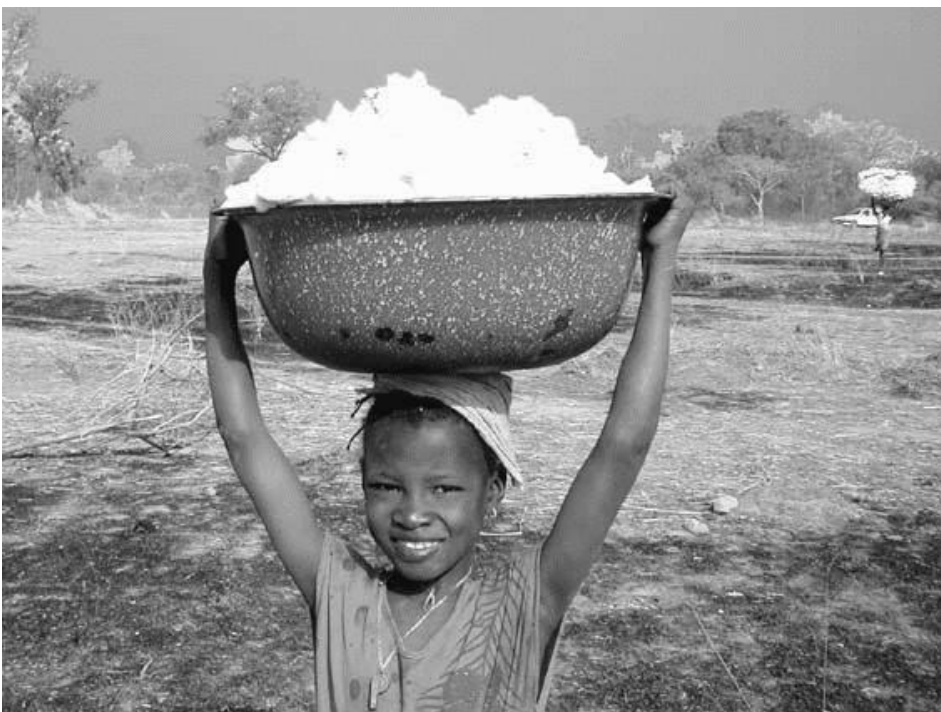


شورش گرسنگان علیه ...



گرسنگی و مرگ کارگران در ایران

در اوایل خرداد، ۸۰ نفر از کارگران کارخانه های "کیمیا گستر امروز" و "کیمیاگران سپهر" در شهرستان شازند (از توابع اراک) طعمه آتش شدند. ۲۶ نفرشان زنده زنده سوختند و خانواده های آنان تکه های ذغال بجای جسد عزیزانشان از "مقامات" دریافت کردند. مادر دو تن از این کارگران، به نام های احمد و ابوالفضل اسفندیاری، در میانه بهت و گریه به خبرنگاران می گوید: «با چهل سال نوکری و کلفتی خودم و همسرم فرزندانمان را بزرگ کردیم. ... موقع غذا خوردن ظرف غذا را جلوی فرزندانم می گذاشتم و اگر چیزی باقی می ماند خودم می خوردم. هر چند از دست دادن فرزندانم دردناک است اما می گویم راحت شدند چون حتی یک روز با شکم سیر سر بر بالین نگذاشتند.» (۱)

اینجا بلوچستان که مردمان فقیرش فاصله دو ساعتی بین روستا تا شهر را پای پیاده طی دو روز طی می کنند، نیست. اینجا، محل تقاطع خطوط اصلی راه آهن کشور است. شهر اراک، دارای هشت قطب صنعتی و یکی از بزرگترین پالایشگاه های نفت ایران است. اینجا صحرای سوزان آفریقا نیست که بگویند گرسنگی مردمش حاصل بی باری زمین است. بیش از نیمی از مردم این منطقه در روستاهای آن زندگی می کنند؛ روستاهایی که زمین حاصلخیز و آب کافی برای سیر کردن شکم اهالی تمام این منطقه و بیشتر از آن را دارد. گرسنه ها، بخاطر "بیکاری" گرسنه نیستند. گرسنه ها بی وقفه کار می کنند و ثروت تولید می کنند. کارگران نیشکر هفت تپه ی شوش که در اعتراض به چشم انداز بسته شدن کارخانه و اخراج پنج هزار کارگر و حقوق

انقلاب نپال: موفقیت بزرگ یا
خطر بزرگ!
صفحه ۵

دوازدهمین سالگشت جنگ خلق
در نپال و نتیجه نامعلوم آن
صفحه ۹

گزیده هائی از گزارش سیاسی
تشکیلاتی پلنوم چهارم
صفحه ۱۳

کنفرانس گوادولوپ در سال
۱۹۷۹، سقوط شاه و به قدرت
رسیدن خمینی در ایران
صفحه ۱۶

دفن نظام سرمایه داری به دست
کارگران یا دفن شدن کارگران
زیر آوار سرمایه داری
اول ماه مه ۸۷
صفحه ۱۹

معرفی کتاب:
دور انداختن خدایان
صفحه ۲۱

در باره امپراتوری: کمونیسم
انقلابی یا «کمونیسم» بدون
انقلاب
صفحه ۲۲

گرسنگی و مرگ کارگران در ایران



میلیارد تومان هزینه فاقد سند در شهرداری داشته است. دار و دسته احمدی نژاد هم اعلام کرده اند: شما هم ۳۰۰ میلیارد تومان هزینه غیرقابل توجیه داشته اید! در همین ستون ها، افشا شده که یکی از افراد سرشناس اصول گرایان، ۵ میلیارد تومان برای سیگار (اجازه واردات سیگار) رشوه می خواسته و سایت "تابناک" هم جواب داده: چطور ۲۸۰ میلیارد تومان تعرفه ی گوشی تلفن همراه، دست خودتان است ولی کسی چیزی نمی گوید؟ ارقام را کنار هم بگذاریم: ۵ میلیارد تومان، معادل حقوق ماهانه، نزدیک به ۱۵ هزار کارگر، بابت "دست خوش" به آقای اصولگرا!

تازه، اینها **قطره ای** از غارتگری های جنایتکارانه ی دارودسته های حکومتی است. و در مقابل چپاول های دلاری، هیچ است. در تهران برج هایی است که فقط شارژ ماهانه هر واحد آن، یک میلیون تومان است. واحدهای این برج ها متری ۱۲ تا ۱۴ میلیون تومان هستند که دارای پنت هاوس و مترهای ۳۵۰ متری می باشند. اعوان و انصار رژیم و سرمایه داران بزرگ در آنها زندگی می کنند. این تصویر را مقایسه کنیم با میدین تهران و شهرهای بزرگ که کارگران کرد و ترک و افغانی و ... از صبح تا شام در آن اجتماع می کنند تا صاحبکاری بیاید و نیروی کارشان را بخرد. وقتی خریدار می آید، درست مانند خریدار برده، کارگران را با دست امتحان میکنند و زور بازویشان را می سنجند. کارگران هم هر کدام سعی میکنند سینه سپر کرده و قوی به نظر بیایند؛ و همزمان به خریدار اطمینان می دهند که همه نوع کاری از دستشان بر می آید. آنوقت خریدار چند تایی را انتخاب میکند و پشت وانت می ریزد و می برد.

این ساختار اجتماعی ارتجاعی و ناعادلانه را که فقط بذر مرگ و گرسنگی و حقارت می باشد، با تلنگری می توان درهم ریخت؛ بشرطی که اسفندیاری ها، ریزوندی ها، غلامی ها، رضانی ها، جودکی ها، طاهری ها و صالحی ها (۲) بگویند، دیگر بس است و آگاهانه به پا خیزند، این نظم کهنه را براندازند و جامعه ای عاری از ستم و استثمار بنا کنند. چاره رنجبران آگاهی و تشکیلات و انقلاب است!

توضیحات:

۱- سایت خبری "خبرگزاری مهر" در گزارشی تحت عنوان "موضوع کمبود امکانات ایمنی واقعی نیست" نوشت: به گفته ی فرماندار شهرستان شازند،

پرداخت نشده ی خود، فریاد می زنند: "ما گرسنه ایم!" آنها از صبح ساعت ۶ تا عصر ساعت ۴، یک نفس، کار می کنند. گرسنگی آنان راه کارشان تولید می کند، کاری که به شکم سیری ناپذیر سرمایه، سود می ریزد و سرمایه چون سیر نمی شود، تن کارگر را هم می جود. آنان گرسنه اند چون سرمایه داری برای تولید سودآور، دیگر به آنان نیازی ندارد. و باید آنان را نیز، چون ماشین های از کار افتاده، به انبار اوراق بسپارد. آنان گرسنه اند، نه بخاطر آنکه دشت خوزستان حاصلخیز نیست. این دشت حاصلخیز و تولید نان مردم هم گروگان "سرمایه" و تابع سودآوری آن است. و اگر کارگران در مقابل این جنایتهای عربان، در مقابل این شکل پوسیده و ارتجاعی سازماندهی تولید اجتماعی مقاومت کنند، تفنگ های جمهوری اسلامی سوراخ سوراخشان می کند یا بعنوان کمونیست زیر تازیانه ی شکنجه گران آن می افتند.

نمایندگان سرمایه های بزرگ که در دویی و اتاق بازرگانی تهران و بنیادهای رنگارنگ کشور نشسته اند؛ دست در دست بازارهای مالی نیویورک و لندن و فرانکفورت و پاریس، در مورد مرگ و زندگی کارگران هفت تپه و شازند تصمیم می گیرند. و جمهوری اسلامی این تصمیمات را به اجراء می گذارد.

در همان زمان که کارگران نیشکر هفت تپه، فریاد می زنند: ما گرسنه ایم! و مادر کارگر کارخانه شازند در مورد مرگ فرزندانش می گوید، «راحت شدند چون حتی یک روز با شکم سیر سر بر بالین نگذاشته بودند»، در شمال تهران یک آپارتمان مجلل با مترژ ۱۴۰۰ متر به قیمت ۲۱ میلیون دلار (۲۰ میلیارد تومان) معامله شد. برابر با حقوق ماهانه ۵۰ هزار کارگر! کارخانه "کیمیگستر"، در اثر آتش سوزی کاملاً از بین رفت و هزینه ای بالغ بر سه میلیارد تومان بر جای گذاشت. (۱) یعنی، کارخانه ای که از زیر مجموعه های کارخانه پتروشیمی بود و نزدیک به ۱۰۰ کارگر در آن جان می کردند و خانواده هایشان را زنده نگاه می داشتند، در کل، سه میلیارد تومان ارزش داشت. این را مقایسه کنیم با "شهریه" ماهانه ی آخوندها؛ همانها که رزق و روزی شان نه با کار و تولید، بلکه با فریب مردم و ترویج خرافه می گذرد: اتاق بازرگانی (سندیکای سرمایه داران و تجار بزرگ، به ریاست عسگراولادی) **ماهانه** سه میلیارد تومان و بنیاد مستضعفان (که یک انحصار مالی - صنعتی - تجاری بزرگ به ریاست سرلشکر پاسدار بازنشسته، رفیق دوست است) **ماهانه** هفت میلیارد تومان، فقط بابت **کمک** به پرداخت "شهریه" ماهانه ی روحانیون، به دفتر "رهبر" روانه می کنند تا روحانیون کار خود را در خواب کردن کارگران و زحمتکشان خوب انجام دهند و افیون دین را خوب به رگهای مردم تزریق کنند تا مردم نفهمند سرچشمه ی گرسنگی آنان، کجاست. (۲)

۲۶ کارگر دو کارخانه در شازند، زنده زنده سوختند زیرا کارخانه هائی که مواد آتش زا و سمی تولید می کردند، فاقد پیش پا افتاده ترین وسائل ایمنی و وسائل فرونشاندن حریق بودند. (۳) اما در عوض، کسانی که کار و تولیدات کارگران ایران را کنترل و تصاحب می کنند، در برج هائی در شمال تهران زندگی می کنند که دارای باند فرود بالگرد است. ایران اسلامی -- این کشور "مستضعفین" -- نابرابرترین و ناعادلانه ترین توزیع ثروت را در منطقه خاورمیانه داراست. در ایران، ۱۰ درصد قشر ثروتمند کشور، ۱۷ برابر ده درصد قشر فقیر، درآمد دارد. این نسبت، در پاکستان ۶/۷ و در اندونزی ۷/۶ و در فرانسه ۹ برابر است. این در حالی است که بنا به اعتراف قالیباف، شهردار تهران، اکثر مردم تهران روزی ۱۶ ساعت کار می کنند و بیشترین بیماری های مردم، از شدت کار است. اما ثروت تولید شده از این **کار** را کسانی که اتاق های "اکسیژن تراپی" در خانه های خود دارند، تصاحب می کنند. در ویژه نامه ها و ستون های روزنامه ها و سایت ها نوشته اند، "طرفداران قالیباف در شورای شهر اعلام کرده اند که احمدی نژاد ۳۵۰

تولید مواد شیمیایی معرفی شده که به تولید پلی اتیلن گلاکول، نونیل فنل اتوکسیله، الکل چرب اتوکسیله، اولئیک اسید اتوکسیله و کوکونات فتی اسید اتوکسیله اشتغال داشته است.

۴- اسامی کارگرانی که در آتش سوزی شازند، جان باختند یا در بیمارستان ها بستری اند. (رجوع کنید به گزارش سایت "سرمایه" توسط خبرنگاران اعزامی به شازند اراک: ترانه بنی یعقوب و فریده غائب) 3/4

«خسارت مالی وارد شده به کارخانه آتش گرفته و کارخانه "کیمیگران امروز" که روبروی "کیمیگستر" بوده است و دچار تخریب شده، بیش از سه میلیارد تومان است.» (۰۱-۰۶-۲۰۰۸)

۲- "مافیای ثروت"، سایت "گفتنی ها" از امیرفرشاد ابراهیمی

۳- کارخانه کیمیگران امروز و کارخانه کیمیا گستر اراک که در این آتش سوزی و انفجار به گفته مقامات محلی بیش از ۸۰ درصد خسارت دیدند، هر دو در شهرک صنعتی شهید شهرستان شازند قرار داشتند و وزیر صنایع در بهمن ماه ۸۶ آنها را افتتاح کرده بود. شرکت "کیمیگران امروز" یک شرکت

شورش گرسنگان علیه سلاح کشتار جمعی به نام تجارت مواد غذایی!

نیست. ۲۰ هزار کارگر نساجی در شهر داکا؛ کسانی که ده سال پیش از روستاها برای کار در صنایع نساجی به شهر مهاجرت کردند؛ علیه بالا رفتن قیمتها و گرسنگی تظاهرات کردند. زیرا قیمت برنج در عرض یکسال دو برابر شده است. اینان پیشاپیش نیمی از درآمد خود را صرف خرید مواد غذایی می کردند.

«۵ سال پیش، بهترین برنج تایلندی، تنی ۱۹۸ دلار بود؛ سال گذشته با قیمت ۳۲۳ دلار در تن معامله شد. در آوریل ۲۰۰۸ (۲ ماه پیش) یکباره به ۱۰۰۰ دلار رسید. ... اواخر مارس ۲۰۰۸، در هائیتی، قیمت یک کیسه برنج ۵۰ کیلوئی در عرض یک هفته دو برابر شد...» (به نقل از: گلوبال ریسرچ)

رمز صعود نجومی قیمت کالاهای حیاتی مردم، چیست؟ آیا این قیمتهای نجومی، ارزش واقعی این محصولاتند؟ آیا تولید کالاهای غذایی مردم گران تمام می شود؛ به عبارت دیگر "کار" زیاد می برد؟ خیر! هیچ گاه در تاریخ بشر تولید مواد غذایی (و بطور کلی تولید نیازهای بسط یابنده ی بشر) به این ارزانی (یعنی تولید با صرف "کار" کم) نبوده است. آنچه ارزش یک کالا را بالا یا پائین می برد، مقدار "کار اجتماعا لازم" است که برای تولید آن به کار رفته است. پس، گرانی کنونی به دلیل آن نیست که به یکباره، تولید گندم و برنج تبدیل به کار سختی مانند بیرون کشیدن طلا از دل سنگ سخت معادن شده است.

آیا "کمیابی" موجب بالا رفتن قیمتها شده است؟ خیر! بازارهای جهان مملو از گندم و برنج و ذرت و دیگر دانه های خوراکی اساسی است. اما این کالاها در دست سرمایه داران است.

متخصصین دروغ پرداز سرمایه داری جهانی سعی کردند بالا رفتن ناگهانی قیمت گندم و برنج را به گردن "پر خوری" های جدید مردم چین و هند بیندازند. زیرا به گفته آنان، با رشد اقتصادی این دو کشور، طبقه میانی آنها گسترش یافته و گوشت می خورند. و از آنجا که در دنیای امروز، گندم بیش از آنکه به مصرف انسان برسد صرف پروار کردن احشام می شود؛ گندم و دانه های خوراکی دیگر گران و نایاب شده اند. برخی دیگر می گویند، به میدان آمدن "سوخت گیاهی" علت این سیر صعودی قیمتهاست. سوخت گیاهی، اتانول است که از ذرت بدست می آید و بجای بنزین، سوخت اتومبیل های "زیست محیطی" را تامین می کند. نزدیک به نیمی از ذرت تولید شده در آمریکا صرف تولید اتانول می شود. منحرف کردن مواد غذایی به سوی تولید سوخت اتومبیل، جدیدترین جنایت سرمایه داری علیه بشریت است. هر چند گردانندگان نظام سرمایه داری امپریالیستی سعی می کنند آن را گامی در راه "کم کردن آلودگی هوا" و "حفظ محیط زیست" جا بزنند، اما تولید اتانول برای اتومبیل تبدیل به عامل دیگری در از بین بردن جنگلهای آمازون و تخریب محیط زیست شده است. در هر حال این نیز دلیل اصلی صعود ناگهانی و نجومی قیمت مواد غذایی اصلی نیست.

پس چرا قیمتها به ناگهان سر به سقف آسمان کشیده اند؟ چطور در فاصله کوتاه ۱۸ ماه، چنین بحران عظیمی که زندگی مردم جهان، بخصوص میلیاردها نفر اقشار تحتانی را، تهدید می کند، بوجود آمد؟ جواب این سوال را با درک عملکرد سرمایه داری در عصر امپریالیسم، می توان یافت. (۲) ما در عصری زندگی می کنیم که اسمش "سرمایه داری امپریالیستی" است. در

در کرمانشاه، قیمت چای در فاصله ۴۸ ساعت از کیلوئی ۷ هزار تومان به سی هزار تومان رسید! در تبریز، در فاصله ۴۸ ساعت، قند و شکر از بازارها جمع شد! عمده فروشان برنج، دست از فروش برنج کشیدند! با بالا رفتن



قیمت کالاهای مواد غذایی در بازارهای جهان، دلان و محتکران جمهوری اسلامی نیز قیمت ها را بطور نجومی بالا برده و زندگی مردم را به گروگان گرفته اند. سرمایه داران ریز و کلان سراسیمه در حال چنگ انداختن بر حیات مردم اند. کسی نمی خواهد از دیگری عقب بماند. شورش علیه گرانی، ۳۳ کشور جهان را فراگرفته. شورش علیه گرانی باید ایران را نیز فرا بگیرد و نظام بیرحم حرص و آز سرمایه داری را به شعله های آتش خشم مردم بسپارد.

گرسنگی صدها میلیون نفر مردم جهان بدلیل "کمبود" تولید نیست. تولیدات مواد غذایی فعلی جهان بیش از نیازهای غذایی مردم جهان است. تازنمای "دانه" می نویسد: «کشاورزان جهان در سال ۲۰۰۷ با تولید ۲.۳ میلیارد تن دانه های خوراکی، رکورد شکستند؛ این رقم ۴ درصد بالاتر از سال ۲۰۰۶ بود. تولید دانه های خوراکی نسبت به سال ۱۹۶۱ سه برابر شده است در حالیکه جمعیت دو برابر شده است.» (۱) با این اوصاف، یک سوم مردم جهان در آستانه گرسنگی اند و رقم مرگ و میر از گرسنگی حتما به صد میلیون نفر خواهد رسید. در کشور یک میلیارد نفره هند، خط فقر یک بشقاب برنج و دال بود. اما اکنون همان غذای فقیرانه نیز در دسترس فقرا

حیات مردم جهان را به گروگان بگیرد، آماده کرد؟ در سه تا ۴ دهه، گذشته بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و دیگر مراکز اقتصادی و سیاسی جهان، سیاست هائی را به بخش کشاورزی کشورهای "جهان سوم" تحمیل کرده اند که موجب این وضع شده است. آنها کشاورزی خودکفای این کشورها را ویران و آنان را تبدیل به اقتصادهای تک محصولی صادراتی کردند. در این فرآیند، کشاورزی این کشورها برای ادامه حیات، وابسته به اعتبارات بانکی، بذر و کود شرکت های انحصاری اگروبیزنس و تابع و برده سوپرمارکت های اروپائی و آمریکائی شد. در عین حال، صادرات محصولات کشاورزی تجارتی و واردات موادغذائی و بذر و کود و ضد آفات، وابسته به شبکه عظیم حمل و نقل بین المللی شد. این ساختار (همراه با جنبه های گوناگون سیاست های "لیبرالیزاسیون" که توسط صندوق بین المللی پول و بانک جهانی تحمیل شد) اقتصاد کشاورزی جهان را، کیفیتا بیش از پیش، به زیر کنترل مراکز مالی درآورد.

فقط نگاهی به کشاورزان هندی کفایت تا ابعاد فاجعه را بنیم: آنان زیر بار هزینه های بذر و کود شیمائی و ضد آفات که از انحصارات کشاورزی آمریکائی می خردند و زیر بار بهره ی وام های بانکی دسته دسته خودکشی می کنند. در سال گذشته ۲۵ هزار دهقان در هند خودکشی کرده اند. زیرا هر چه تولید می کنند به سرعت توسط کمپانی های چند ملیتی کشاورزی و بانکها مکیده می شود. دهقان می ماند و پوست و استخوان و دهان باز فرزندان گرسنه اش. پس از مرگ هر دهقان، کمپانی های بذر و بانک زمین او را بابت "قرض" دهقان غصب کرده و زن و فرزندانش را با روزی ۴۰ سنت به بردگی کارمزدی می برند.

جنایت هائی که سرمایه مالی بین المللی و بازوهای بومی اش در هند، ایران، هائیتی و مصر و ... مرتکب می شوند، عملکرد طبیعی سرمایه داری و ذاتی آن است. مردم جهان در هم یاری با یکدیگر (بدون آن که خود بدانند) بیش از نیازهای فعلی بشر تولید می کنند. اما یک اقلیت این تولید را تصاحب و کنترل می کند. تولید در مقیاس هر کشور و در سطح جهان دائما اجتماعی تر شده، اما کنترل و تصاحب ثروت های تولید شده خصوصی تر شده است. روابط تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی، برای جهان امروز و برای انسان امروز، کهنه و پوسیده و ارتجاعی است. چیزی مربوط به گذشته است و بشر باید از آن گذر کند. سازمان دادن تولید اجتماعی که ابعاد عظیم جهانی بخود گرفته، از طریق روش مالکیت خصوصی و کنترل خصوصی تولید فقط فقر، مرگ، جنگ و فلاکت به بار می آورد. این روابط باید عوض شود و همانطور که تولید اجتماعی شده است مالکیت نیز باید اجتماعی شود. اما برای اجتماعی کردن مالکیت باید انقلاب کرد و حافظان نظام سرمایه داری را بطور قهرآمیز سرنگون کرد. هر چه این امر بیشتر به تاخیر افتد رنج های مردم جهان، چه آنان که کارگر و دهقانان فقیر و کشاورزند و چه آنان که وضعشان کمی بهتر از اینان است، ادامه یافته و چه بسا جهش وار گسترش پیدا خواهد کرد. هیچ کار عاجل دیگری در این جهان نیست، غیر از انقلاب سوسیالیستی.

توضیحات:

۱- www.grain.org

Making a killing from hunger

۲- مطالعه مقاله لنین به نام، "امپریالیسم، عالیترین مرحله سرمایه داری" و همچنین فصل "امپریالیسم" از کتاب "علم انقلاب" نوشته ی لنی وولف را اکیدا توصیه می کنیم: بخصوص به رفقای جوان. این کتاب در تارنمای سربداران در بخش **کتابخانه** قابل دسترس است.

۳- مطالعه این سهام ها و بطور کلی گمانه زنی های بازار سهام در زمینه کشاورزی از این زاویه مهم است که نشان میدهد سرمایه جهانی با چه مکانیسم های از دهقانان جهان "کار اضافه" بیرون می کشد.

Futures سهام های آینده.

۴- گروه های هج فاند، گروه هائی هستند که کارشان انجام شرط بندی های پر خطر برای مقابله با ذوب شدن سرمایه های بزرگ است: معاملات گروه های هج فاند کاملا مخفی است؛ فقط عده محدودی اجازه ورود به آنها را دارند و هیچ کنترلی از جانب دولت یا ارگان دیگری بر آنها موجود نیست. 3/4

این مرحله، یک نوع سرمایه مخصوص به نام **سرمایه مالی** که هیچ ارتباطی با تولید و توزیع ندارد، سروری می کند و بازی های مالی آن اقتصاد جهان را از اینسو به آنسو می کند.

دلیل فوری صعود قیمتها

قیمت گندم را بورس بازی سرمایه گذاران بازارهای سهام جهان (بخصوص وال استریت) بالا برده اند. دلان سهام در نیویورک و سراسر جهان، از شرط بندی روی گندم، ذرت، برنج، کاکائو، و غیره سودهای افسانه ای می برند. پس از اینکه حساب های بورسی در زمینه های تکنولوژی، مسکن، و اوراق بهادار ترکیب، شرط بندان بازارهای سهام با حرص و ولع بدنال زمینه دیگری برای سرمایه گذاری و چپاول می گشتند. این سرمایه ها با شرط بندی روی بازار مسکن، پس انداز و درآمد کار آینده ی میلیون ها نفر را مکیندند. اما با ورشکسته شدن بازار وام مسکن و ظهور بحران در این بخش، این خفاشان با حرص و ولع دنبال قربانیان دیگری می گشتند تا اعتیاد سرمایه هایشان به سودهای انگلی را ارضاء کنند. اما این بار، این زالوصفتان نیاز به مکیدن خون تعداد بیشتری از مردم را داشتند. برای همین، کالاهائی را مورد هجوم قرار دادند که همه به آن وابسته اند (حتا کسانی که مسکنی ندارند، مانند صدها میلیون نفر مردم هند). آنها این کالا را یافتند: گندم، برنج و دیگر کالاهای غذائی! تجارت مرگ آغاز شد تا با مکیدن ته مانده دارائی های میلیاردها زحمتکش سراسر جهان، تمرکز بالائی از سرمایه را ایجاد کنند. در غیر اینصورت سرمایه "بی مایه" و "عقیم" می شود. بخش بزرگ گمانه زنی بر سر مواد غذائی در بازار "معامله سهام شیکاگو" (Chicago Stock Exchange) می گذرد. در ۶ ماه گذشته، فعالیت های بورس بازی در زمینه کشاورزی در این بازار، یک چهارم افزایش داشته است.

سرمایه گذاری بورسی خون آشام ترین و انگلی ترین بخش سرمایه های انحصاری جهان است. این **آن سلاح کشتار جمعی** واقعی است که نظام سرمایه داری نه تنها کسی را بخاطر آن تنبیه نمی کند بلکه برای آن راهگشائی نیز می کند.

مجله انگلیسی "نیو استیتزمن" می نویسد: دلیل "ناپایی مواد غذائی" رشد گمانه زنی (بورس بازی) در سهام های آینده ی کالاهای غذائی است. سهام های آینده، خرید کالاهائی است که در آینده تولید شده و تحویل داده خواهند شد. این در واقع نوعی "پیش خرید" محصول است. (۳) رشد گمانه زنی در این بخش پی آمد بحران مالی در بازارهای دیگر مانند بازار مسکن، است. دلان بازار سهام که با حرص بی وقفه بدنال "برگشت" های سریع (یعنی سوددهی سریع) سرمایه گذاری ها هستند، چندین تریلیون دلار را از سهام مسکن و دارائی های دیگر بیرون کشیده و به این بخش حمله بردند. شروع این سیکل گمانه زنی در وال استریت (بازار معامله سهام در نیویورک) به "سوپر سیکل کالاهای اساسی" معروف شده است. سیکلی که به گفته کارشناسان: "احتمالا مرگ و میر ناشی از گرسنگی در سطح حماسی تولید خواهد کرد." (به نقل از مجله انگلیسی نیواستیتزمن) (هر تریلیون یک هزار میلیارد است. هر تریلیون دلار معادل ۵ تا ۶ برابر درآمد سالانه نفت ایران در لحظه کنونی است.) هر چند قیمت کالاهای اساسی غذائی مانند غلات، روغن خوراکی، و شیر از سال ۲۰۰۰ مرتبا افزایش یافته است اما قیمتها از سال ۲۰۰۶ از زمانی که بحران مالی در آمریکا شروع به خودنمایی کرد، دیوانه وار افزایش یافته اند: بطور میانگین ۱۲۷ درصد!

مجله نیو استیتزمن می نویسد: صندوق های "هج فاند" و گروه های دیگر، شرط بندی بر سر آب را نیز شروع کرده اند! و ادامه می دهد: «نگاهی به سایت های اینترنتی مالی بیندازید: همه دست مادرشان را هم گرفته و بسوی شرط بندی بر سر کالاهای غذائی روانند... اما اگر شما جزو آن ۲،۸ میلیارد نفری باشید که با ۲ دلار در روز زندگی می کنند، ممکنست زندگی خود را در نتیجه ی سودهائی که اینان می برند، ببازید.»

دلایل ساختاری درازمدت که زمینه را مهیا کرد

اما چه فرآیندی، زمینه را برای اینکه امروز سرمایه مالی این چنین

انقلاب نپال: موفقیت بزرگ یا خطر بزرگ!

سوی آنان نیست. ورود کمونیستهای نپالی به حکومت مساوی با شکل گیری یک دولت انقلابی نوین نیست. ورود آنان به حکومت یک دولت کمپرادوری فئودالی، آن دولت را تبدیل به یک دولت انقلابی تحت رهبری پرولتاریا، نمی کند. تفاوت دولت با حکومت یکی از اولیه ترین مبانی تئوری دولت و انقلاب در علم انقلاب مارکسیسم است. دولت ابزار سلطه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یک طبقه بر طبقات دیگر است. حکومت، شکلی است که هر دولت تحت شرایط سیاسی تاریخی معین، می تواند به خود گیرد. مثلا دولتهای طبقات بورژوا، می توانند اشکالی چون جمهوری بورژوائی، رژیم های سلطنتی یا رژیم های فاشیستی مذهبی (مانند ایران) داشته باشند. دولت های پرولتری نیز می توانند شکل های جمهوری دموکراتیک خلق و یا جمهوری شورائی سوسیالیستی یا فدرالی داشته باشند. تغییر شکل حکومتها از یکی به دیگری به معنی تغییر نظام دولتی نیست. در طول تاریخ، بارها شاهد این مسئله بوده ایم که رژیمها (یا حکومتها) عوض شده اند بی آنکه خصلت طبقاتی دولت اساسا فرقی کرده باشد؛ بی آنکه جای طبقات حاکم و محکوم عوض شده باشد. در جریان انقلاب ۱۳۵۷ رژیم شاه سرنگون شد بدون آنکه سلطه طبقه سرمایه داران و زمین داران بزرگ نابود شود؛ رژیم شاه سرنگون شد بدون آنکه بجای آن سلطه کارگران در اتحاد با همه زحمتکشان و ستمدیدگان، برقرار شود و به پشتوانه آن، جامعه بر بنیادهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی نوین سازماندهی شود. آن دستگاه دولتی که رژیم شاه بر آن تکیه زده بود (مشخصا ارتش، نظام امنیتی و ارگان های آن، زندان ها، نظام قضائی، روابط بین المللی، و غیره) نه تنها درهم شکسته نشد بلکه، بمثابة بخشی از فرایند تحکیم رژیم ارتجاعی مذهبی، صرفا تجدید سازماندهی شد. حکومت جدید نه تنها یک قدرت سیاسی نوین نبود، بلکه با چسب ایدئولوژی مذهبی، ارتجاعی تر نیز شد و با کارائی بیشتری علیه اکثریت مردم زحمتکش کشور بخصوص زنان بکار افتاد. بنیادهای اقتصادی - اجتماعی آن دولت، نه تنها دست نخورده ماند بلکه به دلیل امید توده های مردم به "انقلاب"، از زیر ضربه آنان خارج شد و بدین ترتیب برای بازسازی و تحکیم خود وقت خرید. رشته های عمیق وابستگی به نظام سرمایه داری امپریالیستی، که دولت ایران را شکل داده بود، نه تنها بر جای ماند بلکه با پرده ی ساتر "استقلال" صوری از انظار مردم پنهان شد. قصدمان از بیان این تجربه آن است که تاکید کنیم، عوض شدن حکومتها را نباید با عوض شدن ماهیت و خصلت دولتها یکسان قلمداد کرد. به همین دلایل کمونیستها همواره پیروزی انقلاب را با "درهم شکستن کامل ماشین دولتی" معنا کرده اند. در نپال، هنوز دولت نوین انقلابی از درون فرایند درهم شکستن دولت کهن، زاده نشده است.

در سال ۲۰۰۶، حزب کمونیست نپال (مائوئیست) توافقنامه ای به نام "توافقنامه ی صلح جامع" را با احزاب پارلمانی آن کشور، امضاء کرد. آماج این قرارداد برقراری صلح و آغاز یک فرآیند مسالمت آمیز برای برگزاری انتخابات مجلس موسسان و رسیدن به یک جمهوری بورژوائی مبتنی بر دموکراسی انتخاباتی چند حزبی، با شرکت مائوئیستها، بود. مائوئیستها جنگ خلق را خاتمه یافته اعلام کردند و ارتش رهائی بخش خلق را در اردوگاه هائی تحت نظارت سازمان ملل متحد قرار دادند.

در آن زمان، کمیته مرکزی حزب ما در نامه ای خصوصی، ضمن انتقاد به این سیاست و هشدار جدی در مورد خطرات آن، بر حقایقی که از درون تجربه تلخ و خونین مبارزات پرولتاریا و خلق های جهان بدست آمده است، تاکید کرد و از جمله به تجربه انقلاب ۱۳۵۷ ایران اشاره کرد. (۲) رهبری حزب ما در مخالفت با تاکتیکهای حزب کمونیست نپال (م) مبنی بر امضای "توافقنامه صلح جامع" متذکر شد، خطر آن وجود دارد که: «... این تاکتیک حزب، دشمنان انقلاب را جانی دوباره بخشد و به آنان کمک کند تا بتوانند به یک استراتژی زیرکانه برای ساختن دولتی کارآمد و معتبر دست یابند. فراموش نکنید که یکی از دلائل عمده ای که جنگ خلق توانست خیلی

موفقیت اخیر حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در انتخابات مجلس موسسان، و اعلام پایان نظام پادشاهی ۲۴۰ ساله و آغاز "جمهوری فدرال نپال"، در اولین نشست مجلس موسسان (۲۸ مه ۲۰۰۸)، بار دیگر نگاه بسیاری از مردم جهان را به سمت آن کشور جلب کرده است. شادمانی، بسیاری از انقلابیون و نیروهای مترقی جهان را فراگرفته و سیل تبریک و تهنیت از سوی بسیاری از احزاب چپ کشورهای مختلف، به مناسبت این پیروزی انتخاباتی، بسوی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) روانه شده است. (۱)

در نگاه اول، این ابراز شادمانی قابل درک است. بسیاری از اینکه نام کمونیسم بعنوان یک قدرت در ابتدای قرن جدید، دوباره مطرح شده، خوشحالند. آنان احساس می کنند پیروزی مائوئیستها در نپال، کمونیسم را دوباره در اذهان جهان، بعنوان یک آلترناتیو، طرح کرده است. اما سؤال این است که این خوشحالی تا چه اندازه موجه بوده و از پایه عینی برخوردار است؛ تا چه اندازه می توان آینده روشنی را در مسیری که انقلاب نپال در آن گام نهاده، مشاهده کرد؟

شک نیست که واژگونی نظام پادشاهی و بر چیده شدن پایتخت مذهب هندو، بدست کارگران و دهقانان تحت رهبری مائوئیستها، پیروزی مهمی بوده و مسرت بخش است. اما "جمهوری" شدن نپال، مسایل بنیادین طبقاتی را، که جنگ خلق به خاطر آن آغاز شد، حل نمی کند. حزب ما از این پیروزی انتخاباتی ابراز مسرت نکرده است. این رویکرد با توجه به اینکه حزب ما طی ۱۲ سال گذشته (همانند جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کلیه احزاب شرکت کننده در آن) از حامیان سرسخت جنگ خلق در نپال بوده است پرسشهای زیادی را در اذهان بوجود آورده است. بویژه آنکه متعاقب جنبش عظیم آوریل ۲۰۰۶ در نپال و گسترش قدرت جنگ خلق از روستاها به شهرها، سر مقاله نشریه حقیقت (شماره ۳۰، آبان ۱۳۸۵) پیروزی قریب الوقوع انقلاب نپال را پیش بینی کرد و چشم انداز تشکیل یک دولت سوسیالیستی در نپال را نوید داد. اگر چه در آن شماره نشریه حقیقت، بدرستی بر مشکلات عینی پیش پای این انقلاب و پاره ای ابهامات در تفکر استراتژیک حزب کمونیست نپال (م) نسبت به مختصات دیکتاتوری پرولتاریا - با توجه به تجارب مثبت و منفی دو تجربه بزرگ قرن بیستم در شوروی و چین - انگشت گذاشته شد، اما سرمقاله (بویژه عنوان آن) این شبهه را در اذهان دامن زد که مائوئیستهای نپالی به زودی قدرت سراسری را کسب خواهند کرد. سیر وقایع، زودرس و یکجانبه بودن این پیش بینی را نشان داد. در عمل، انقلاب نپال با وضعیت دشوار و پیچیدگیهای زیادی روبرو شد و فرایند کسب سراسری قدرت سیاسی نیز متوقف شد.

لازم به تاکید است که انقلاب نپال، متعلق به تمامی پرولتاریا و خلقهای جهان است. جنبش بین المللی کمونیستی، بخصوص احزاب مائوئیست، موظفند ضمن یادگیری از تجارب آن انقلاب و شادمانی از پیروزی های آن، چشمان خود را باز کرده و پیچ و خم های سیاسی و ایدئولوژیک مخاطره آمیز آن را نیز ببینند و در گذر از آنها نیز نقش مناسب خود را ایفا کنند. حزب ما تا کنون به سهم خود چنین کرده و به این کار ادامه خواهد داد. هر گونه موضع بی تفاوتی یا عدم دخالت تحت ظواهر "چپ" (اما با محتوی عمیقا راست) چون فراخوان "انقلابی دیگر" را دادن یا ظاهری راست همچون تاکید خوش خیالانه و یک جانبه بر "مهارتهای تاکتیکی حزب کمونیست نپال (م) در تحلیل مشخص از شرایط مشخص" سرباز زدن از وظیفه انترناسیونالیستی، بی مسئولیتی نسبت به حفظ دستاوردهای مهمترین انقلاب در ابتدای قرن ۲۱ و ناتوانی در مواجه شدن با مشکلات واقعی است که انقلابهای پرولتری در دوره کنونی با آن روبرو هستند.

xxxxx

واضح است که پیروزی مائوئیستها در انتخابات مجلس موسسان در نپال و تبدیل آنان به حزب حاکم در حکومت مساوی با کسب قدرت سیاسی از

نامه تصریح می کند که، «استفاده از این استراتژی از طرف طبقات ارتجاعی حاکم چیز جدیدی نیست. لنین اسم آن را "راه حل پارلمانی" (constitutional solution) برای رفع بن بستها و حل بحران مشروعیت دولت کهن گذاشت.» (۲)

شرکت حزب کمونیست نپال (م) در حکومت موقت نپال بهیچوجه ماهیت طبقاتی کمپرادوری فئودالی آن دولت را عوض نمی کند. با لغو قانونی رژیم سلطنتی و اعلان جمهوری بازهم در ماهیت طبقاتی دولت تغییری حاصل نمی شود. تغییر شکل حکومتی مساوی با درهم شکستن دولت طبقات فئودال کمپرادور و قطع سلطه امپریالیسم بر نپال نیست. این واقعیتی است که قاعدتا رهبران حزب مائوئیست باید به آن واقف بوده و صفوف حزب و توده های زحمتکش و انقلابی نپال را به این آگاهی مجهز کنند.

حتی اگر مجلس موسسان نپال یکرشته "حقوق" سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را برای کارگران و دهقانان و زنان و ملل تحت ستم به تصویب رساند و آنان را سروران جامعه بخواند اما تا زمانی که قلب دولت ارتجاعی - یعنی ارتش ارتجاعی - دست نخورده باقی مانده است، معنای واقعی این مصوبات هیچ نخواهد بود مگر متوهم کردن مردم و پس گرفتن آن حقوقی که واقعا در جریان جنگ خلق بدست خود، بدست آورده اند. وعده های قانون اساسی در مورد حفاظت از منافع مردم، تا وقتی که ارتش در دست طبقات استثمارگر و ابزار عمده تولید تحت مالکیت و کنترل آنهاست، وعده هائی بی پشتوانه خواهد بود. نقش قانون اساسی در جمهوریهای بورژوازی دقیقا اینست که نظام بنیادین استثمار اقتصادی را تضمین کند و به آن خدمت کند. همواره حقوق مردم حتی در دموکراتیک ترین جمهوریهای بورژوازی در چارچوب این واقعیت محدود می شود. حقوق وعده داده شده به مردم اگر در تضاد با خطوط راهنمای نظام استثماری قرار گیرد، آن هم زیر پا لگدمال خواهد شد.

روشن است که کمونیستهای نپالی جنگ خلق را بر پایه هدف جهانشمول انقلاب های پیروزمند پرولتری یعنی "درهم شکستن کامل ماشین دولتی" آغاز کردند و طی دهسال آن را بکار بستند. اما آنان امروزه با توجه به مشکلاتی که در راه تکامل انقلاب بروز کرده طریق ایجاد یک دولت انقلابی یا کسب سراسری قدرت سیاسی را عمدتا مسالمت آمیز می بینند. اما چنین چیزی ممکن نیست! هیچ طبقه ای در تاریخ قدرت سیاسی را مسالمت آمیز کسب نکرده است. مسلم است این مقدار قدرت نیز که نصیب کارگران و دهقانان نپال شده است طی دهسال جنگ خلق تحت رهبری مائوئیستها کسب شده است. این قدرت در کرسی های مجلس موسسان تبلور نمی یابد بلکه اساسا در تغییر و تحولات انقلابی سیاسی و اقتصادی که طی دهسال جنگ خلق صورت گرفته، تبلور می یابد. اما این مقدار قدرت تا زمانی که سراسری نشده متزلزل است و خطر آن همواره موجود است که به کلی از کف برود. سؤال مرکزی این است که آیا شرکت در دولت موجود و تلاش برای تغییر آن "از درون" این مقدار قدرت سیاسی و اقتصادی کارگران و دهقانان نپال را تحکیم خواهد کرد یا آن را در معرض نابودی قرار خواهد داد؟ آیا ده سال جنگ خلق در نپال در خدمت کامل کردن ماشین دولتی ارتجاعی در خواهد آمد یا نابود کردن آن؟ اگر نتیجه تحکیم جمهوری بورژوازی باشد، فداکاری توده ها به نفع تکمیل و مدرنیزه کردن ابزار ستم بر توده ها تمام می شود و نه به نفع ایجاد جامعه ای نوین با قدرت سیاسی نوین، اقتصاد نوین، روابط اجتماعی نوین و فرهنگ نوین.

در صورتی که مسیر اتخاذ شده از جانب رفقای نپالی ادامه یابد، قدرت سیاسی و اقتصادی تا کنون کسب شده توسط کارگران و دهقانان نپال نه تنها تحکیم نمی شود بلکه از کف می رود. و بجای آن یک جمهوری بورژوا فئودالی وابسته به هند یا چین (یا هر دو) تحکیم می شود.

xxxxx

اشاره به توازن قوای حاکم برای اثبات حکم فوق کافی است. ارتش

... اتحادهای طبقاتی ضد مردمی و ارتجاعی که از سال ۱۹۹۰ به بعد، در نپال شکل گرفته بود و صورت دمکراسی پارلمانی داشت، بعلت تضادهای ذاتی آن ائتلافات، و بیشتر از آن بعلت جنگ خلق، نتوانست این دولت را تحکیم کند. اکنون قصدشان آن است که این پروسه تحکیم را با کنار زدن شاه از یکطرف و کنار زدن جنگ خلق از طرف دیگر به انجام برسانند. اگر بتوانند به نتیجه برسند، چیزی که حاصل میشود، یک دولت جمهوری کمپرادوری فئودالی خواهد بود. ممکن است این فرایند با افت و خیزهای بسیار زیاد جلو رود. چون آنها می بایست شاه و ارتش را نیز قانع کنند. باید بتوانند جریاناتی مانند یو ام ال (حزب رویونیست شرکت کننده در حاکمیت) را راضی کنند یا کنار بزنند. منتها، مساله عمده در پیشبرد موفقیت آمیز این کار، کشیدن مائوئیست ها به توافق با این نقشه و بهره مند شدن از کمک آنها برای اجرای آنست.» (۲)

این نامه در مورد مقاصدی که احزاب حاکم نپال و دولت هند از طریق امضای این "توافقنامه صلح جامع" با مائوئیستها، دنبال می کنند، هشدار داد و گفت: «... قصدشان این است که هم شاه و هم حکومت انقلابی خلق را که طی ۱۰ سال جنگ انقلابی، در مناطق پایگاهی شکل گرفته، کنار زنند و دولت کهن را بر اساس یک جمهوری کمپرادوری فئودالی حول محور "حزب کنگره" (حزب حاکم که وابسته به دولت هند است) و مائوئیستها بازسازی کنند - البته در صورتی که مائوئیستها از یک حزب پیش برنده ی جنگ انقلابی به یک حزب سیاسی درون نظام تحول یابند!» (۲)

نامه کمیته مرکزی از رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) می پرسد: «آیا عملی کردن چنین طرحی (برای طبقات حاکم، دولت هند و امپریالیسم آمریکا) غیر ممکن است؟ خیر! البته ممکن است شاه و بخشی از طبقه کمپرادور فئودال، که پایه شاه است، و همینطور ژنرال های ارتش نپال، در مقابل آن مقاومت کنند. ولی حتا در مورد ایران در سال ۱۹۷۹ دیدیم که ژنرالهای آمریکائی، ژنرالهای ارتش ایران را قانع کردند که شاه را رها کرده و طرف خمینی را بگیرند. در نپال هم ممکن است ژنرالهای نپالی قانع شوند که شاه را رها کنند و طرف "حزب کنگره" را بگیرند.» (۲)

نامه، سپس، سوال دیگری را طرح می کند: «آیا اجازه ورود دادن به مائوئیستها به درون یک ساختار دولتی جدید با شکل جمهوری و محتوای دیکتاتوری طبقه بورژوا کمپرادور، غیر ممکن است؟

«... می دانیم که دولت هند و بخشی از طبقه کمپرادور فئودال نپال که "حزب کنگره" نماینده آن است، فکر می کنند فرصت خوبی برای اینکار موجودست. می دانیم که طبقات حاکمه هند قبلا چنین کاری را در کشور خودشان انجام داده اند و از نیروی جادوئی ادغام کمونیستهای سابق در ساختار دولتی و از این رهگذر جان تازه ای در دولت کهن دمیدن، با خبرند. طبقات حاکم در هند در طول تاریخ حاکمیت خویش توانسته اند با ادغام کمونیستهای سابق و بخشی از نمایندگان جنبش های ستمدیدگان در ساختار دولت موجود، دولت خود را بازسازی و تازه کنند. بدین ترتیب توانسته اند از یک دیکتاتوری ناکارآمد و متزلزل به یک دیکتاتوری ارتجاعی کارآمد تر علیه توده ها تبدیل شوند. نقش خفقان آور احزاب "کمونیست" گوناگون در هند در تخفیف نبض شورشگرانه توده ها کمتر از نقش مخرب دین و سایر عوامل ایدئولوژیک طبقات ارتجاعی نیست. طبقات مرتجع هند در تبدیل کمونیستها از دشمنان سابق به شرکای حاضر، ید طولایی دارند. حال نیز تلاش می کنند در نپال همین کار را انجام دهند.»

نامه پس از تجزیه و تحلیل نقشه استراتژیک دشمنان در ورود به این "توافقنامه"، می نویسد: «این نقشه استراتژیک به عملکرد دو بال تاکتیکی وابسته است. یکم اینکه، این حکومت موقت کمپرادوری فئودالی را بعد از انتخابات مجلس موسسان به حکومتی دائمی تبدیل کنند. دوم اینکه، مائوئیستها را از انقلابیون هند و دنیا جدا کنند.»

فقط توسط پرولتاریا و به شیوه ای انقلابی ممکن است. طبقه کارگر اندک نیال تنها با این برنامه می تواند پایه توسعه سریع و مستقل کشور را بریزد. تنها انقلاب ارضی می تواند مینای توسعه سریع، تعاون داوطلبانه و کلکتیویزاسیون شود. کلکتیویزاسیونی که نقش مرکزی در ارتقاء انقلاب به مرحله سوسیالیستی دارد.

برای کسب پیروزی نمی توان این برنامه را دور زد یا "دوران گذاری" برای رسیدن بدان فرموله کرد. با تکیه بر جمهوری بورژوازی نمی توان به انقلاب دمکراتیک نوین گذر کرد. همانطور که در نامه رهبری حزب ما به رفقای نیالی تاکید شده است: «اگر شما بازسازی دولت را که از این گام "موقتی" ناشی میشود، یک جمهوری بورژوازی قلمداد می کنید در اشتباهید. این یک جمهوری کمپرادوری فئودالی خواهد بود. این جمهوری، نیال نوین را که به قوه قهر از بطن نیال کهن سر برآورده اما هنوز موفق به نابودی کامل جامعه کهن نشده را تضعیف میکند. حکومت موقت راه بلعیده شدن نیال نوین توسط نیال کهن را هموار خواهد کرد.» (۲)

ایجاد جمهوری "گذاری" بورژوازی، تاکتیکی نیست که به استراتژی انقلاب دموکراتیک نوین خدمت کند. بلکه تاکتیکی است که به استراتژی اصلاح دولت کمپرادور فئودالی و تحکیم آن خدمت می کند. این تاکتیک بشدت خطرناک و زیانبار بوده و می تواند کلیه امیدها و دستاوردها مردم نیال را برباد دهد. محدود کردن ارتش خلق و فراخوان انحلال دو ارتش و ایجاد یک ارتش جدید از طریق ادغام آن دو یکی از زیانبارترین جوانب این تاکتیک می باشد. (۳)

xxxxx

بیانیه های تبریک و تهنیت از سوی احزاب کمونیست، سازمانها و عناصر چپ و مترقی صرفا بر روی مسائل پایه ای فوق پرده ستر می افکنند. بدون درک همه جانبه و عمیق از موانع عینی که مقابل روی انقلاب نیال قرار گرفته، نمی توان به یاری رفقای نیالی شتافت. انقلاب در کشوری فقیر، کوچک و از لحاظ اقتصادی عقب مانده، که در محاصره دو قدرت بزرگ چین و هند قرار گرفته و هر آن با خطر تجاوز خارجی از جانب دولت هند روبرو است، با پیچیدگی های زیادی همراه است.

مضافا انقلاب نیال در عرصه جهانی تنها مانده است و تناسب قوا در صحنه بین المللی نیز به نفع آن نیست. مجموعه این شرایط محدودیت های زیادی را بر سر راه پیشروی و تکامل آن ایجاد کرده است. (۴) همواره در مقابل حل پیچیدگی های یک انقلاب است که خطوط مختلف سر بلند می کنند. آنچه که موجب نگرانی نیروهای کمونیست در سطح جهان شده، خطی است که حزب کمونیست نیال (م) در زمینه چگونگی ادامه انقلاب جلو گذاشته است. تاریخ نشان داده که شکست انقلاب ها می تواند نه نتیجه اشتباهات انقلابیون بلکه تناسب قوا نامساعد باشد. ولی زمانی که حزب رهبری کننده انقلاب دچار خطا شود و در زمینه وظایف استراتژیک و تشخیص دوستان و دشمنان انقلاب دچار اشتباه شود، شکست حتمی خواهد بود. خطر اصلی اینجاست! اگر خط و سیاست کلی غلط باشد، موجب تقویت بیشتر عوامل نامساعد و تضعیف بیشتر عوامل مساعد می شود. جهت گیری های استراتژیک، بر روی تناسب قوا تاثیر می گذارد؛ زیرا دیر یا زود تبدیل به نیروی مادی می شود. اشتباه فاحش است اگر آن را در ارتباط با شکل گیری تناسب قوا، کناری یا خنثی ببینیم. زمانی که جهت گیری های استراتژیکی و تاکتیکیهای منتسب به آنها، غلط باشد نه تنها سیر قهرقرائی یک پروسه انقلابی آغاز می شود بلکه در طولانی مدت نیز این سیر قهرقرائی بر کمونیستها اثر منفی گذاشته و موجب تقویت گيجی، سردرگمی و نهایتا رویزونیسم در میان آنان می گردد.

انقلاب نیال در مخاطره جدی است. توجه به این مسئله وظیفه انترناسیونالیستی تمام کمونیستهای جهان است. رویارویی با خطرانی که انقلاب نیال را از درون و بیرون تهدید می کند، بدون شک به تعمیق درک

پادشاهی اساسا دست نخورده باقی مانده است و از حمایت هند و آمریکا و احزاب بزرگ حاکم برخوردار است. جنگ خلق قبل از درهم شکستن ستون فقرات دولت کهن توقف کرد. ابعاد واقعی این توازن قوا نامساعد زمانی روشن می شود که نگاهی به وضعیت اقتصادی کشور بیندازیم و ببینیم که چگونه این کشور فقیر و کوچک در چنگال دولت هند و مراکز اقتصادی جهانی قرار دارد. آیا این چنگالها را صرفا با بودن در حکومت فعلی و بدون دولت پرولتری می توان قطع کرد؟

قدرت سیاسی و دولت دیکتاتوری و دموکراسی پرولتری برای چه لازم است؟ برای از بین بردن فئودالیسم، سرمایه داری بوروکرات و وابستگی به امپریالیسم و تبدیل نیال به منطقه پایگاهی سرخ انقلاب پرولتری در سراسر جهان. به همین جهت، در هم شکستن ماشین دولتی موجود را نباید به سرنگونی سلطنت محدود کرد یا بدان تقلیل داد. آماج انقلاب دمکراتیک نوین، کل طبقات بوروکرات - کمپرادور و فئودال و حامیان خارجی و امپریالیست آنها ست و نه سلطنت. شعار برچیدن کامل سلطنت از سوی کمونیستها درست بوده و هست اما این کار باید به مثابه بخشی از انقلاب دمکراتیک نوین و برقراری یک دولت نوین به انجام رسد.

فئودالیسم در نیال را نمی توان به نهاد پادشاهی خلاصه کرد. فئودالیسم روابط مالکیت بر زمین و شیوه استثمار ماقبل سرمایه داری است. این روابط مالکیت باید قاطعانه در هم شکسته شوند تا دهقانان آزاد شوند. همزمان باید سلطه اقتصادی سیاسی که دولت هند به نیابت از نظام سرمایه داری جهانی بر نیال تحمیل کرده برچیده شود. این فرایند بدون تکیه بر توده های وسیع و مبارزه آگاهانه و سازمان یافته آنان ممکن نیست.

ریشه کن کردن فئودالیسم در عصر امپریالیسم بدون مصادره همزمان سرمایه های بوروکراتیک ممکن نیست. این سرمایه ها را نیز باید مصادره کرد، ماهیت آنها را تغییر داد و به خدمت توسعه، یک اقتصاد خودکفا که هدفش تولید نیازهای مردم است، در آورد. چه طبقه ای و با چه برنامه اقتصادی، ذخایر بانکی و ثروت های گوناگون کشور را در دست خواهد گرفت؟ آیا کماکان بانک جهانی و صندوق بین المللی پول با در دست داشتن سرخ های "کمک های مالی" و "سرمایه گذاری خارجی" اقتصاد نیال را اداره خواهند کرد؟ اگر کماکان سرخ در دست این نهادهای مالی باشد و گلوگاه اقتصادی کشور در دست دولت هند باشد، فئودالیسم را نیز نمی توان ریشه کن کرد؛ زیرا فئودالیسم در عصر امپریالیسم پدیده ای نیست که مجزا و مستقل از کارکرد سرمایه داری قادر به ادامه حیات باشد. بلکه سرمایه داری بوروکراتیک (وابسته به نظام سرمایه داری جهانی) و نظام سرمایه داری در کل (چه از طریق سرمایه های هندی و یا چینی یا "کمک های بانک جهانی) شیوه تولید و استثمار فئودالی را تغییر داده و بخدمت گرفته اند. هر آنچه از شیوه استثمار فئودالی باقی مانده است (همراه با روابط اجتماعی اش) در خدمت به سودآوری سرمایه داری بوروکراتیک درآمده است. ریشه کن کردن فئودالیسم در نیال، امروز به معنای تقسیم اراضی انقلابی در منطقه "دشت ترائی" (منبع اصلی تامین مواد غذایی مردم نیال) است. در کوهپایه های نیال هر آنچه می شد جنگ خلق انجام داده است. علاوه بر آن برای ممانعت از بازگشت فئودالیسم در اشکال تغییر یافته یا جایگزینی استثمار سرمایه دارانه به جای استثمار ماقبل سرمایه دارانه، قدرت باید در دستان دولت دیکتاتوری و دموکراسی پرولتری باشد تا جنبش اجتماعی کردن مالکیت در مناطقی که انقلاب ارضی انجام شده را نیز بتواند به پیش برد.

این برنامه توسط هیچ حکومت ائتلافی با شراکت بخشهایی از بورژوازی (یا با شراکت بخشهایی از بقایای حکومت قبلی) عملی نخواهد شد. زیرا به دلیل نقش مرکزی مالکیت خصوصی در نظام سرمایه داری و اینکه در کشوری مثل نیال بورژوازی با مالکیت ارضی پیوند عمیق دارد و به علت ترس عمومی طبقات استثمارگر از تهیدستان روستایی، آنها از یک برنامه رفرم ارضی انقلابی پشتیبانی نمی کنند. هر چند که تحقق شعار زمین به کشتگر همچنان در محدوده دمکراسی بورژوازی قرار دارد. اما، تحقق این امر

قطع تنها راه ممکن و واقعی برای دگرگون کردن نپال است. لازم است که کمونیست‌ها بر این جهت گیری استوار باقی بمانند و مردم را برای تحقق آن رهبری کنند.»

۱۰ خرداد ۱۳۸۷ - ۳۰ مه ۲۰۰۸

توضیحات:

۱ - جالب توجه است که اغلب احزاب پیام دهنده، در جریان جنگ خلق دهساله تحت رهبری مائوئیست‌ها، دفاع چندانی از آن بعمل نیاورده بودند. برخی‌ها آنچنان از پیروزی در انتخابات ابراز شادمانی کرده‌اند که زمان جنگ خلق و پیروزی‌های آن اینگونه با وجد و سرور در مورد موفقیت‌های مائوئیست‌ها در نپال حرف نزده بودند. آیا این قبیل احزاب از این امر خوشحالند که می‌توان خود را "کمونیست" خواند و در عین حال وارد سیاست بازی متعارف نظام بورژوازی شد؟ می‌توان آرزوی پدید آوردن جامعه ای کاملاً نوین را داشت اما در مبارزه طبقاتی سخت و طولانی "حد" نگاه داشت. در این تریک و تهنیت‌ها (بخصوص آنهایی که از جانب احزاب کمونیست صادر شده است) توهّمات خطرناکی به چشم می‌خورد: این توهّم که گویا می‌توان از طریق شرکت در سیاست بازی متعارف بورژوازی، مبارزه برای تغییر و تحول انقلابی جامعه را پیش برد. و بدتر از آن، هدف مبارزه انقلابی کسب اجازه ورود به دایره سیاست بازی متعارف و پذیرفته شدن از طرف نظام است. این راه‌ها بارها در تاریخ امتحان شده و شکست خورده است. همین راه را حزب کمونیست اندونزی رفت و نتیجه اش شکستی عظیم بود که هرگز از آن قد راست نکرد. بعلاوه آن شکست نتایج وخیمی برای کل جنبش کمونیستی جهان ببار آورد و تاثیراتش صرفاً در چارچوبه اندونزی باقی نماند و حتا ضربه مهمی به چین سوسیالیستی آن زمان بود. زیرا توازن قوا در سطح جهانی را که می‌توانست به نفع کمونیست‌ها عوض شود به نفع امپریالیست‌ها چرخاند.

۲ - این نامه در نوامبر سال ۲۰۰۶ از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) به کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) نگاشته، ارسال و از سوی ایشان دریافت شد. متن کامل آن در زمان مقتضی انتشار علنی خواهد یافت.

۳ - یکی از مفاد قرارداد صلح جامع در سال ۲۰۰۶، محدود کردن ارتش خلق و سلاح‌هایشان به اردوگاه‌های تحت نظارت سازمان ملل متحد بود. امری که قبل از هر چیز به ارتش دشمن مشروعیت سیاسی بخشیده است. حزب کمونیست نپال (م) در عین حال خواهان انحلال هر دو ارتش و ایجاد ارتش واحد شده بود؛ اما این عملی نشد و نمی‌توانست بشود. در ژانویه ۲۰۰۸ فرمانده کل قوای مسلح ارتجاع آشکارا با این طرح پیشنهادی رهبران حزب رسماً به مخالفت پرداخت. این امر نشانه آن است که مرتجعین بهیچوجه در مورد حفظ محوری ترین ابزار اعمال حاکمیت خویش ناروشن نیستند.

۴ - برای بحث بیشتر در این زمینه می‌توانید به این مقالات رجوع کنید:
- مجموعه مقالات در حقیقت شماره ۳۰ (ویژه انقلاب نپال)، آبان ۱۳۸۵
- انقلاب نپال: مسائل پیچیده؛ برخوردهای ساده! حقیقت شماره ۳۱، دی ۱۳۸۵
- پیچیدگی‌های یک انقلاب؛ بهانه‌ای برای حمله به مائوئیست‌ها! حقیقت شماره ۳۲، بهمن ۱۳۸۵
- به مناسبت دوازدهمین سالگشت جنگ خلق در نپال و نتیجه نامعلوم آن - ۱۱ فوریه ۲۰۰۸، سرویس خبری جهانی برای فتح
- نپال، افق انتظارات مردم گسترده تر می‌شود - ۱۴ آوریل ۲۰۰۸، سرویس خبری جهانی برای فتح
این مقالات در سایت حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) قابل دسترس است. 3/4

همه کمونیست‌های جهان از پیچیدگیها و مشکلات انقلاب در جهان کنونی خدمت خواهد کرد.

اما پایان انقلاب نپال هنوز نوشته نشده است. این انقلاب تا کنون از میان پیچ و خم‌های بسیار گذشته و بدون اینکه بخواهیم آینده را پیش بینی کنیم با نگاهی به چارچوبه بزرگتر یعنی تغییر و تحولات جهانی که روند انقلاب نپال در متن آن جریان دارد، می‌توانیم بگوئیم که هنوز توفان در راه است. این انقلاب می‌تواند و باید ادامه یابد.

احزاب بورژوازی نپال در شرایطی راضی به سپردن حکومت به مائوئیست‌ها شده‌اند که قحطی و گرسنگی ناشی از عملکرد نظام سرمایه داری در راه است. مرتجعین نپال شبه نظامیان فاشیست را سازمان داده‌اند که نقشه ترور مائوئیست‌های انقلابی نپال را به پیش برند. دولت هند تحت عنوان ممانعت از قحطی در هند جلوی صادرات برنج به نپال را گرفته است. آنان به همراه امپریالیست‌های آمریکائی تلاش دارند معضلات کنونی جامعه را به دامن حزب کمونیست نپال (م) بیندازند و نارضایتی مردم را به سمت آنان برگردانند. همزمان با توطئه‌های مختلف و با استفاده از شکاف‌هایی (چون شکاف میان ملیت‌ها) به تفرقه در میان مردم نپال و جدائی مردم از حزب دامن زنده و به اشکال مختلف موجب تقویت ناامنی و بی‌ثباتی در جامعه گردند. باید انتظار داشت که بروز چنین بحران‌هایی مسیر "تکامل مسالمت آمیز" انقلاب را کاملاً "غیر مسالمت آمیز" کند. شاید واقعیت‌های سخت مبارزه طبقاتی موجبات گسست هر چه سریعتر حزب را از خط سیر کنونی، فراهم کند. تصحیح خط سیر همواره نیازمند یک مبارزه ایدئولوژیک سیاسی آگاهانه و همه جانبه است.

در نپال، و در میان صفوف حزب، وجود اختلاف و مبارزه خطی میان مائوئیست‌های جهان بر سر خط سیری که حزب کمونیست نپال (م) در پیش گرفته، امری پوشیده نیست. رهبران و سخنگویان حزب کمونیست نپال (م) نیز در نشریات علنی بارها به این اختلافات اشاره کرده‌اند. مشخصاً پراچاندا (صدر حزب) در مصاحبه ای که در ژانویه ۲۰۰۷ انجام داد به مخالفت‌های **جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حزب کمونیست هند (مائوئیست)** با خط کنونی حزب اشاره کرده است. یا یکی دیگر از رهبران مائوئیست نپال در نشریه "رد استار" شماره ۲ نوشته است: "برای ما انتقادات باب آواکیان (صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا) و گاناپاتی (صدر حزب کمونیست هند-مائوئیست) مفیدتر و دلپذیرتر از تحسین‌های جورج بوش و دولت هند است."

قابل تاکید است که حزب کمونیست نپال (م)، اغلب، مبارزات خطی درون جنبش کمونیستی بین المللی و در میان رهبران حزب را، برای توده های طرفدار حزب، آشکار کرده است و در این زمینه نمونه خوبی بوده است. اما مطلع کردن و در میان گذاشتن امور با مردم با دامن زدن به بحث و جدل نظری جدی بر سر این اختلافات خطی که دارای خصیصه حیاتی برای جنبش کمونیستی بین المللی می‌باشند، متفاوت است.

امروزه وظیفه اصلی جنبش کمونیستی بین المللی در قبال انقلاب نپال، تحسین پیروزیهای قسمی و موقتی بدست آمده نیست. حتی زمانی که توده‌ها (و رهبران انقلاب) از این قبیل "پیروزی"ها سرمست می‌شوند و چشم بر منافع درازمدت می‌بندند، باید برحقایق بنیادین و قوانین حاکم بر مبارزه طبقاتی تاکید گذاشت. بویژه آنکه این "پیروزی" شهدی زهر آگین است که می‌تواند عواقب ناگواری برای این انقلاب و بالطبع برای کل پرولتاریای جهانی ببار آورد. همانگونه که در مقاله سرویس خبری جهانی برای فتح به نام "به مناسبت دوازدهمین سالگشت جنگ خلق در نپال و نتیجه نامعلوم آن - ۱۱ فوریه ۲۰۰۸" آمده است: «هیچ تضمینی برای پیروزی انقلاب در یک زمان معین، در نپال یا هر کشور دیگر وجود ندارد. اما می‌توان گفت که هر چقدر هم راه پیروزی کامل انقلاب، دشوار و ترس آفرین باشد باز هم به طور

دوازدهمین سالگشت جنگ خلق در نپال و نتیجه نامعلوم آن

۱۱ فوریه ۲۰۰۸. سرویس خبری جهانی برای فتح.

شد.

در مناطق غربی کشور، زنان دهقان که مانند مردان از زندگی فوق العاده دشواری رنج می بردند، بار سنگین سنت های ارتجاعی را نیز بر دوش داشتند. برای مثال، دختران جوان، اغلب، از سن ۱۲ سالگی شوهر داده می شدند. به محض اینکه زنان، سیل وار به انقلاب پیوستند، تبدیل به جنگاوران شجاعی شدند و خواندن و نوشتن یاد گرفتند. بسیاری از آنان فرماندهان نظامی و رهبران سیاسی شدند. رهایی واقعی زنان، در جریان انقلاب تحقق یافت. طی فقط چند سال، انقلاب در میان ملل ستمدیده نیز تغییرات سریع و چشمگیری را بوجود آورد. برابری زبان ها و فرهنگ ها تشویق شد. حزب برای ایجاد نهادهای نوین حکومتی در سطح محلی و منطقه ای به شدت تلاش کرد؛ نهادهایی خلق شد که رهبران ستمدیدگان سابق بودند.

ستم فئودالی زمینداران در نواحی هموار و بارآور جنوب نپال بسیار شدید است. در واقع، زمانی که جنگ خلق در سال ۱۹۹۶ آغاز شد، نوعی از بردگی رسمی هنوز در بخش هایی از کشور وجود داشت. بعضی دهقانان حتی از حق صوری ترک مزارع ارباب شان محروم بودند. انقلاب، شعار "زمین به کشتگر" را جلو گذاشت و دهقانان فقیر در نواحی دشت نیز در شماری فزاینده شروع به حمایت از انقلاب کردند. خیلی ها به نیروهای چریکی که در نواحی مرتفع مستقر بودند، پیوستند. در ابتدا، برای انقلابیون، نبرد در این نواحی کشاورزی دشتی دشوار بود. چون که نیروهای دشمن در آنجا قدرت داشتند و می توانستند از شبکه جاده ها و زمین هموار برای حرکت سریع و استفاده از تسلیحات برتر خود بهره جویند. اما این مناطق، ذره ذره به سنگرهای انقلاب تبدیل شد. حضور نیروهای حکومت رفته رفته فقط به اردوگاه های شدیداً مسلح و مستحکم محدود شد.

... طی دهه های اخیر، شهرهای نپال نیز مانند سایر کشورهای جهان سوم باد کرده اند. این فرایند در جریان جنگ خلق شدت بیشتری یافت. در کاتماندو پایتخت نپال، علاوه بر صدها هزار زاغه نشین، طبقه متوسط هم رشد کرده است. برای مثال، چندین هزار نفر مستقیم یا غیر مستقیم درگیر صنعت گردشگری هستند که یکی از فعالیت های عمده اقتصادی کشور است. به دنبال تامین مالی پروژه های متعددی که امپریالیستها به امید درست کردن آلترناتیو در برابر جنگ خلق راه انداخته اند، سازمان های غیر دولتی نیز مثل قارچ گسترش یافته اند.

نیروهای طبقه حاکمه نپال به چند اردو تقسیم شده اند. نیروهایی که حول سلطنت و ارتش حلقه زده اند از دیر باز در قلب قدرت دولتی ارتجاعی قرار داشته اند. دو حزب عمده سیاسی در مناطق شهری، یکی حزب "کنگره نپال" است که خاصه به عنوان تابع دولت هند و به درجه ای کمتر، وابستگی به آمریکا و سایر قدرتهای خارجی مشخص می شود. و دومی، حزب کمونیست نپال (متحد مارکسیست لنینیست) که معمولاً آن را به اختصار "یو ام ال" می خوانند. "یو ام ال" که حزبی متشکل از کمونیستهای دروغین است، از همان ابتدا، فعالانه، با جنگ خلق ضدیت کرد و چند دوره در کابینه های حکومتی که سرکوب خونینی را علیه جنگ خلق راه انداختند، شرکت داشت. "یو ام ال" هواداران زیادی در پایتخت دارد. این هواداران بخشی از طبقه متوسط کشور هستند و نیز روشنفکرانی که مثل همتایان خود در بسیاری از کشورهای دیگر، از نظم موجود ناخرسندند ولی در مورد ماهیت "دمکراسی های غربی" دچار توهم اند و فکر می کنند از طریق انتخابات می توان به تغییرات ریشه ای دست یافت. ماؤنیستها از همان آغاز پیشروی جنگ خلق، به شدت تلاش کردند تا این بخش از مردم را نیز تحت تاثیر قرار دهند و به سمت انقلاب جذب کنند.

توضیح: سرویس خبری جهانی برای فتح، تحلیل بسیار مهم زیر را به مناسبت دوازدهمین سالگشت آغاز جنگ خلق در نپال، منتشر کرد. تحلیل های این مقاله، علیرغم گذشت چند ماه از انتشار آن، کماکان معتبر بوده و بطور کلی از خصلت و اهمیتی درازمدت برخوردار است. در زیر گزیده ای از آن را می خوانید. متن کامل در تارنمای سربداران قابل دسترس است.

جنگ خلق در نپال، در ۱۳ فوریه ۱۹۹۶، توسط حزب کمونیست نپال (ماؤنیست) آغاز شد. دوازدهمین سالگشت آن، در شرایطی فرا می رسد که این کشور درگیر تدارک های حاد برای برگزاری انتخابات سراسری مجلس موسسان است تا بر سلطنت نقطه پایان بگذارد و رژیم جدید را مستقر کند.... در حال حاضر یک پرسش اصلی مطرح شده است: چه نوع قدرت دولتی برقرار خواهد شد و کدام نظام اجتماعی - اقتصادی به ظهور خواهد رسید؟ آیا نپال تحت حاکمیت یک دولت کاملاً متفاوت قرار خواهد گرفت که در آن، مردم توسط طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ کمونیست رهبری خواهند شد تا خود را از دایره نظام جهانی امپریالیستی خارج سازند و جامعه کاملاً متفاوتی را بنا کنند؟ یا اینکه تحت حاکمیت دولتی قرار خواهد گرفت که توسط طبقات ارتجاعی اداره می شود و تحت سلطه هند و قدرت های امپریالیستی قرار دارد؟ یاران و حامیان چشم نگران انقلاب نپال در سراسر دنیا، این تحولات را زیر نظر دارند و می کوشند در پرتو کل فرایند انقلابی که از سال ۱۹۹۶ آغاز شد وضعیت کنونی را درک کنند.

بازبینی زمینه ها

هنگامی که اعضاء حزب کمونیست نپال (ماؤنیست) و هواداران جوانش حملات نظامی همزمانی را در سراسر کشور به راه انداخته و جنگ خلق را آغاز کردند، ... تعداد ناچیزی تفنگ داشتند؛ تجربه نظامی شان اندک بود و هنوز به صورت یک ارتش، سازمان نیافته بودند. با وجود این، جرات کردند و مردم را در سراسر کشور به نبرد در راه یک رژیم نوین فراخواندند تا نظام نیمه فئودالی کشور به سرکردگی سلطنت چند صد ساله را برچینند و رشته های وابستگی و تبعیت از قدرت های امپریالیستی و کشور همسایه یعنی هند را بگسلند. هر چند که عملیات اولیه، محدود بود، اما با عکس العمل خشمگینانه دولت ارتجاعی روبرو شد. اعضاء حزب در شهرها تحت پیگرد قرار گرفتند. افراد پلیس با آرایش نظامی به مناطق روستایی اعزام شدند تا کشتار و ترور گسترده ای را به راه بیندازند. علیرغم این حملات وحشیانه، شورش به سرعت در منطقه مرتفع غرب کشور، در کشتزارهای سر سبز جنوبی در مرز هند و در رشته کوه های سرسخت هیمالایا، یعنی مرز شمالی کشور با چین، ریشه دواند....

خیلی زود برنامه حزب برای دگرگون کردن نپال قدم به مرحله اجراء گذاشت. مناطق روستایی از دستگاه پلیس حکومت کهن پاک شد و شکل های جدید حاکمیت مردم به ظهور رسید. امیدهای ستمدیدگان سابق حالا دیگر به بسیج فعال آنان تبدیل شد. در میان بخش های مختلف مردم، از دهقانان گرفته تا زنان و کارگران و دانش آموزان و معلمان، تشکل هایی شکوفا شد. تقریباً از همان آغاز، تحولات اجتماعی مهمی در مناطق روستایی صورت گرفت.

نظام کاست نخستین آماج انقلاب بود و ضربات سنگینی دریافت کرد. در این نظام وحشیانه که در دین هندو مقدس شمرده می شود، فلاکت ستمدیدگان مجازات رفتار نادرستشان در حیات گذشته آنان است! و امتیازهای کاست های بالادست، یک حق خدادادی تلقی می شود. در راس این نظام وحشیانه، شاه نشسته است که در دین هندو به سادگی تجسد زمینی "ویشنوو" (خدای بزرگ هندوان) به حساب می آید. علاوه بر نظام کاست، بیش از نیمی از اهالی نپال عضو قبایل مختلف محسوب می شدند؛ زبان های مادری آنان به رسمیت شناخته نمی شد و فرهنگشان لگدمال می

حکومت و "باز گرداندن" رزمندگان جنگ خلق به جامعه کهن و یا انجام تدابیری که حزب کمونیست نپال (مائوئیست) را فلج کند و از انجام عمل مستقل باز دارد، به انجام رسانند. ..

مرتجعین می خواهند که توده های مردم، ساکت به مزارع و خانه هایشان باز گردند. آنان می خواهند همه رد پاهای جنگ خلق که به نظرشان کابوسی وحشتناک می آید را پاک کنند. آنها برای عملی کردن این نقشه پلید، سلاح های قدرتمندی در اختیار دارند: اولاً، نیروهای نظامی که از نظر ایدئولوژیک و سیاسی و نظامی توسط دولت کهن برای دفاع از نظم کهن تعلیم یافته است. جنگ خلق به این نیروها ضربه زده بود، اما آنها از طریق کمک ها و تعلیمات هند و آمریکا و اروپا تقویت شده اند. اینها، کماکان ستون دولت محسوب می شوند. ثانیاً، مرتجعین از وعده توهم آفرین تغییر مسالمت آمیز و دمکراتیک، از طریق صندوق های رای، استفاده می کنند (حتی زمانی که خودشان خشونت راه انداخته و حمام خون به پا می کنند).



ثالثاً، مرتجعین از هزاران رشته اقتصادی و سیاسی و نظامی که نپال را کاملاً وابسته و در انقیاد نظم جهانی تحت سلطه امپریالیسم نگاه می دارد، حداکثر استفاده را می برند. این همان نظمی است که به بیانی تلطیف شده آن را "جامعه بین المللی" می خوانند.

موانعی که در راه انقلاب وجود دارد واقعی اما قابل عبورند

عده زیادی، در داخل و خارج نپال هستند که با وجود نفرت از استثمار مردم نپال و انقیاد آن کشور، با اشاره به قدرت نیروهای ارتجاعی، می گویند که از دل این وضع بد نمی توان بهترین وضع را بیرون کشید. به عبارت دیگر، باید به سازشی گردن نهاد که بر مبنای آن نظام اساساً دست نخورده باقی می ماند؛ به این امید که شرایط مردم یا حداقل بخشی از مردم صرفاً با حک و اصلاح نظام بهبود یابد. این طرز تفکر همواره در میان نیروهای طبقه میانی نپال، که حامی "یو ام ال" هستند، قوی بوده است. در شرایط مشخص نپال، وجود چنین گرایش قدرتمندی قابل فهم است. نپال بسیار فقیر است و صنعت بسیار محدودی دارد. سرچشمه درآمدها از ارز خارجی عمدتاً مربوط به کمک های خارجی، گردشگری و پول های ارسالی از سوی کارگران نیپالی است که در خارج، عمدتاً در هند، کار می کنند. آنان معمولاً تحت شرایط وحشتناک و استثمار شدید قرار دارند. نپال، به دریا راه ندارد و توسط دو دولت ارتجاعی بزرگ و قوی، یعنی هند در جنوب و چین در شمال، محاصره شده است. حکام سرمایه دار چین مدتهاست که کمونیسم را کنار گذاشته اند و مانند حاکمان سایر کشورها از مائوئیسم وحشت دارند.

... (در سال ۲۰۰۵) شاه مجلس را منحل کرد و رهبران احزاب سیاسی قانونی را در حبس خانگی قرار داد و "حکومت اضطراری" مستقیم اعلام کرد. قدرت های غربی کمی در مورد دمکراسی و حقوق بشر غرولند کردند ولی برای نابود کردن نیروهای مردمی به شاه و ارتش سلطنتی چراغ سبز دادند. اما این نقشه نتیجه معکوس به بار آورد. ارتش آزادیبخش خلق توانست در برابر ضربات فزاینده ارتش سلطنتی ایستادگی کند. عجز شاه "گیاندر" در دست یابی به یک پیروزی تعیین کننده، شکاف های درون طبقات حاکم را تشدید کرد. ناراضیاتی و خشم نسبت به حکومت اضطراری در سراسر کشور بالا گرفت.

... قدرت فزاینده جنگ خلق و هرج و مرج در صفوف طبقات حاکم به خیزش عظیم آوریل ۲۰۰۶ انجامید که صدها هزار نفر را در شهرها و آبادی های نپال به ویژه پایتخت، در بر گرفت. این خیزش، شاه را مجبور کرد که از حکومت اضطراری دست بکشد و دوباره مجلس را بگشاید. تحت این شرایط، میان ارتش آزادیبخش خلق و ارتش سلطنتی (که بعد از تضعیف سلطنت، نامش به ارتش نپال، تغییر یافت) آتش بس برقرار شد. چندین دور مذاکره میان احزاب سیاسی رسمی (عمدتاً حزب کنگره و یو ام ال) با حزب کمونیست نپال (مائوئیست) صورت گرفت. سرانجام توافقی مبنی بر خاتمه جنگ خلق و تشکیل یک رژیم جدید اعلام شد. این توافق نامه از رزمندگان ارتش آزادیبخش خلق خواست که در اردوگاه های موقت مستقر شوند و بیشتر سلاح های خود را تحت نظارت سازمان ملل قرار دهند. ...

متعاقب جنبش آوریل ۲۰۰۶، روشن شد که ادامه حاکمیت سلطنت در نپال بسیار دشوار است. نه فقط اکثریت بزرگ مردم نپال در این مورد روشن بودند، بلکه قدرت های خارجی هم که در گذشته حامی

سلطنت بودند و ارتش سلطنتی را تعلیم می دادند حالا از این می ترسیدند که اگر یک نظام جدید حکومتی سر کار نیاید؛ همراه با سلطنت، سلطه آنها بر نپال نیز نابود شود. مرتجعین برای تاسیس یک سلطنت مشروطه توطئه کردند اما حزب کمونیست نپال (مائوئیست) قاطعانه با آن مخالفت کرد. سلطنت با نفرت و ضدیت گسترده مردم روبرو بود و حفظ آن به هر شکل، به سختی می توانست یک هدف ممکن تلقی شود.

مشکل اساسی در نپال اینست که چه نوع دولتی باید جایگزین سلطنت بی اعتبار و منفور شود. مناسبات میان این دولت جدید و کارگران و دهقانان چه خواهد بود؟ چه نوع نظام اقتصادی را بازتاب داده و تقویت خواهد کرد، و مناسباتش با کل نظام اقتصادی جهانی و نظام دولتی این نظام اقتصادی جهانی، چه خواهد بود؟

از همان آغاز، هدف طبقات ارتجاعی در نپال و حامیان بین المللی آنها بسیار واضح و عریان بود. برای مثال رجوع کنید به گزارش های "گروه بین المللی بحران" که از سوی امپریالیستها سازمان یافته و راهبرد پیشنهادهی خود را تشریح می کند. این گزارشها در اینترنت قابل دسترسند. مرتجعین می خواهند ارتش آزادیبخش خلق را منحل کنند. ساختارهای سیاسی که انقلاب در روستاها به وجود آورده را منحل کنند. یک ساختار حکومتی جدید که انقیاد نپال به نظام جهانی امپریالیستی را تحمیل می کند بر پا دارند. و نظام ارتجاعی استثمار را در نپال تقویت کنند. برای تحقق این اهداف، امپریالیستها و مرتجعین نیاز دارند، بقول خودشان، "مشکل مائوئیستی" را حل کنند. این کار را می خواهند از طریق ادغام مائوئیستها در

همه جانبه بزرگ مالکی، اجرای شعار "زمین به کشتگر" به شیوه انقلابی و تشویق و تقویت تعاون داوطلبانه میان دهقانان ایجاد شود. چنین انقلاب ارضی انقلابی نه فقط توان باقی مانده طبقات فئودال نپال را تحلیل خواهد برد بلکه پایه حمایت از تحولات انقلابی را نیز در میان کل اهالی تقویت خواهد کرد. وقتی که زمین در دست تولید کنندگان باشد می توان از طریق مبارزه و پشتکار، میزان محصول در هر هکتار را به میزان زیادی افزایش داد بطوریکه دیگر دهقانان مجبور نباشند اعضای خانواده خود را برای کار در شرایط فلاکت بار و تحقیر کننده، به هند بفرستند. با توسعه کشاورزی، پایه تجارت و داد و ستد داخلی نیز رشد خواهد کرد. به این شکل است که انقلاب ارضی می تواند حمایت اکثریت عظیم مردم را جلب کند و آنان را متحد کند.

بدون شک نپال برای مدتی فقیر باقی خواهد ماند، اما می توان گام های مهمی برای بهبود فوری شرایط مادی مردم برداشت. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) پیشاپیش نشان داده که ساختن جاده های به شدت مورد نیاز در مناطق مرتفع، عمدتاً با اتکاء بر شور و شوق مردم و استفاده از فن آوری ساده، امکان پذیر است. به جای پروژه های آبی عظیم که هدف از آنها تامین برق هند و دور زدن روستاهاست می توان با اجرای پروژه های کوچک هیدروالکتریک در سطح وسیع، برق روستاها را تامین کرد. اگر چه زیربنای صنعتی نپال ضعیف است اما می توان نوعی از صنایع که برای تولید مولدهای برق، پمپ های آبیاری، لوله های تاسیسات بهداشتی و امثالهم ضروری است را ایجاد کرد. وقتی که صنایع در شهرها در خدمت زیربنای اقتصادی روستا و کشاورزی باشد می توان یک اقتصاد ملی را بر پا داشت تا دیگر کشور به باج خواهی اقتصادی خارجی ها وابسته نباشد. چنین اقتصادی می تواند اساس رهائی ملی واقعی باشد. اگر یک رژیم انقلابی کاملاً قدرت را در دست داشته باشد و اولویت های اجتماعی را معین کند، شرایط وحشتناک سلامتی و بهداشت توده ها را می توان خیلی سریع بهبود بخشید. اگر چه رساندن بیمارستان های نپال به سطح استانداردهای جهانی زمان زیادی خواهد برد، اما با اتخاذ روش های نسبتاً ساده که عمدتاً بر بسیج و تعلیم توده ها متکی است می توان کارهای بزرگی انجام داد.

یکی از دستاوردهای بزرگ جنگ خلق در نپال بسیج شمار گسترده ای از زنان در صفوف انقلاب بوده است. ... یک گسست ریشه ای از نظام کهنه فئودالی و از ایده های و سنت های کهن ستم بر زن که ملازم نظام کهنه فئودالی است، می تواند این نیرو را در سراسر کشور رها سازد. ... جنگ خلق توانست به شکلی زنده، راه حلی را برای شرایط کاست های پایینی و تبعیض لجام گسیخته علیه ملل ستمدیده ارائه دهد. پیشبرد انقلاب تا به آخر تنها راه ریشه کن کردن کامل این دهشت های دیرینه است. ... شمار نسبتاً گسترده جوانان تحصیل کرده شهری منبع ارزشمندی برای ساختن جامعه ای نوین اند. آنان می توانند، با حفظ بهترین عناصر فرهنگ ملل گوناگون نپال و تکامل آن، به خلق یک فرهنگ نوین یاری برسانند. آنان می توانند از اندوخته های علمی و انقلابی در جهان بیاموزند و بکار بندند. بسیاری از آنان را می توان تشویق کرد که با انتقال شناخت و روش های علمی و پیوستن به دهقانان، به متحول کردن مناطق روستایی کمک کنند.

طبقات میانی شهری نقش مهمی در پیروزی انقلاب دارند. می توان در تجربه زندگی به آنها نشان داد که یک رژیم انقلابی قادر است برایشان فضا ایجاد کند تا سهم کاملی در تحول جامعه داشته باشند؛ رژیم انقلابی دست آنها را در انتقاد باز می گذارد و امثالهم. نظام دولتی دموکراسی نوین شکلی از دولت است که در آن طبقه کارگر در اتحاد با دهقانان، نیروهای میانی و حتی در اتحاد با برخی سرمایه داران که خواهان یک کشور مستقل هستند، حکومت می کند. نظام دموکراسی نوین اگر به درستی عمل کند، قادر است احساسات دموکراتیک طبقات میانی را در نظر بگیرد و جامعه عمل ببوشاند و در عین حال، با توهماتی که در مورد دموکراسی بورژوازی وجود دارد مبارزه کند. این نوع دیکتاتوری انقلابی لزوماً نباید مانعی در راه جذب این بخش های مردم باشد. در واقع، این نوع دیکتاتوری انقلابی می تواند یک **شرط** و

همه اینها بدان معناست که نپال به شدت تحت فشار و کنترل خارجی قرار دارد و از نظر نظامی بسیار آسیب پذیر است. به طور مشخص، هند همیشه برای نپال نوعی قیم به حساب آمده و بر حیات اقتصادی این کشور مسلط است. به علت این واقعیات، همیشه در جنبش کمونیستی نپال دیدگاهی وجود داشته که رهائی نپال را پیش از وقوع انقلاب در هند، ناممکن می دانسته است.

مانع دیگری که اغلب به آن اشاره شده فقدان حتی یک کشور سوسیالیستی واقعی در دنیای کنونی است. این بدان معناست که هر دولت انقلابی واقعی به لحاظ بین المللی بسیار منفرد خواهد بود. شاید معنی مهمترش این باشد که مردم نپال و هر جای دیگر نمی توانند هیچ مدل بدیل یا نظام دولتی بدیلی را در دنیای کنونی به چشم ببینند. حتی در جاهایی مانند عراق که مقاومت مسلحانه در برابر غرب در حال رشد است، عمدتاً تحت کنترل مرتجعینی قرار دارد که برنامه دهشتناکی برای جامعه در آستین دارند. همه اینها بر حال و هوای مردم و اینکه بتوان آنها را به نبرد و فداکاری برای کسب پیروزی واقعی قانع کرد تاثیر می گذارد. دائماً به آنان گفته می شود: هر کاری هم بکنید، پیروزی واقعی امکان ناپذیر است.

دیدگاهی که دوشادش بحث به اصطلاح "مرگ کمونیسم" حرکت می کند و با شدت بیشتری تبلیغ و حتی ستایش می شود دموکراسی نوع غربی (یا دموکراسی بورژوازی) است. این دیدگاه با منافع طبقات حاکم در غرب مطابقت دارد و به هزاران طریق توسط آنها اشاعه داده می شود. این دیدگاه، در سایر نقاط دنیا نیز نفوذ عمیق و دامنه داری دارد. دیکتاتوری سرمایه داری خود را زیر نقاب برابری ظاهری در نظام انتخاباتی پنهان می کند. این گونه توهمات نسبت به کسب دموکراسی و برابری تحت یک نظام ناعادلانه، به ویژه در میان طبقات میانی شهری، قوت دارد. این توهمات به واسطه شرایط نوعاً ممتازتر زندگی آنها، تقویت می شود- حتی در کشور فقیری مانند نپال. اگر این بخش های مردم علیه تحولات انقلابی متحد باشند، انقلاب را به هیچ وجه نمی توان پیش برد. بنابراین توهمات بورژوا دموکراتیک این بخش ها یک مانع واقعی است که هر انقلابی با آن مواجه است. ... اما

پیروزی انقلابی در نپال واقعا ممکن است

موانع هر قدر هم که ترسناک باشند، اشتباه فاحشی خواهد بود اگر نتیجه بگیریم که در آینده قابل رویت، هیچ امکان واقعی برای تحقق هدفی که جنگ خلق برای آن آغاز شد، وجود ندارد. منظور برقراری دولتی منحصر به فرد در دنیای امروز است که در آن، مردم تحت رهبری یک حزب کمونیست انقلابی، قدرت سیاسی را در کف دارند و می توان در آنجا یک نظام اقتصادی که مبتنی بر استثمار نباشد را ساخت و واقعا از چنگال امپریالیستها خلاص شد. کل تجربه نپال نشان می دهد که کارهای به ظاهر معجزه آسا را می توان با بسیج انقلابی مردم در نبرد به خاطر منافع واقعی شان عملی کرد. این کارها را می توان در شرایطی انجام داد که وضعیت این کشور (و دنیا) دگرگونی انقلابی را به اضطرار طلب می کند.

این کشور عقب مانده و تحت ستم امپریالیسم می تواند به یک پایگاه پیشروی انقلابی، تبدیل شود. در نپال، می توان روابط اجتماعی نوینی را که مبتنی بر استثمار نباشد، حاکم کرد. در نپال می توان ساختمان جامعه نوینی را آغاز کرد که الگوئی برای مردم دنیا باشد.

نپال هنوز یک کشور عمدتاً کشاورزی است و کل جامعه شدیداً نیازمند خاتمه بخشیدن به بزرگ مالکی و سایر شکل های استثمار فئودالی است که کشور را به بند کشیده است. این واقعیت بدان معناست که ذخیره حمایتی عظیمی برای برنامه انقلابی "زمین به کشتگر" وجود دارد. بسیج حمایت اکثریت اهالی پشت یک انقلاب همه جانبه در کشاورزی امکان پذیر است. هیچیک از راه حل های رفرمیستی نمی تواند این نیاز را پاسخ دهد؛ نمی تواند شور و شوق دهقانان که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند برانگیزد. یک شالوده نوین برای اقتصاد ملی می تواند از طریق ریشه کن کردن

دارد، و با توجه به اینکه انقلاب از شرایط بسیار مساعد جغرافیایی در مناطق کوهستانی برخوردار است، بسیار دشوار خواهد بود. مرتجعین هند قبل از وارد شدن به این قمار جدی، باید سخت بیندیشند.

بدون شک آمریکا یک دشمن بسیار خطرناک و پلید است. اما این نیز حقیقتی است که ارتش آمریکا بشدت درگیر و گرفتار است، از کمبود نیروی انسانی رنج می برد و به علت تجاوزهای امپریالیستی در نقاط مختلف دنیا با مخالفت های فزاینده روبروست که این شامل مخالفت در جامعه آمریکا نیز هست. حتی ارتش آمریکا هم می داند که جنگ با انقلابیون مائوئیستی که عمیقاً با مردم پیوند دارند و از حمایت فعال آنان برخوردارند چقدر دشوار است.

این یک حقیقت مسلم است که انقلاب نپال نمی تواند از فرایند کلی انقلاب در دنیا جدا باشد. در این امر عوامل مثبت و نیز منفی وجود دارد که باید در نظر گرفته شود. در کل منطقه درگیری های فوق العاده شدید و حادی در میان طبقات حاکمه و بین توده ها و کسانی که به توده ها ستم می کنند جریان دارد. استقرار یک رژیم واقعا انقلابی در نپال مانند رعد و برقی در فضای کل منطقه خواهد بود. بله، حکومت ها در کشورهای همسایه برای مداخله و سرنگونی چنین رژیمی تلاش خواهند کرد. اما این نیز حقیقت دارد که آتش امیدهای مردم همین کشورها به نحوی بیسابقه زبانه خواهد کشید. توده های مردم منطقه و نهایتاً کل دنیا، یک منبع واقعی نیرو برای انقلاب نپال هستند. هر چند اما این منبع تاکنون دست نخورده مانده است. یک برنامه روشن انقلابی و سرمشقی زنده از توده هایی که واقعا قدرت را به دست می آورند و بر جامعه حکم می رانند می تواند در راه روی این توان نهفته باز کند.

هم اینک، مردم و انقلابیون نپال با انتخاب های دشواری روبرو هستند که در نقطه عطف هر انقلابی بروز می کند. این نقطه عطفی است که امکان پیروزی انقلاب را در کنار خطر واقعی نابودی انقلاب در بر دارد. مائوئیستها با توطئه ها و مخالفت کل "جامعه بین المللی" روبرو هستند. یعنی با توطئه چینی ها و مخالفت های دار و دسته راهزنان و بی رحمانی که بر دنیا حکم می رانند. در نپال و هر جای دیگر، دنیای دیگری ممکن است. اما فقط در صورتی که دنیا از چنگال کسانی که امروز شیره اش را می مکند و آن را در غل و زنجیر نگاه می دارند، بیرون کشیده شود. فلسفه ده سال جنگ خلق این است. این همان وظیفه بزرگی است که انقلاب باید به انجام رساند.

جنگ خلق قدرت عظیم مردم عادی را با برانگیختن آنان در مبارزه انقلابی راستین به نمایش گذاشت. عزم و توان رزمی توده های مردمی که توسط یک پیشاهنگ راستین کمونیستی رهبری می شدند بارها و بارها دشمنان انقلاب را حیرت زده کرد. اینک مساله حیاتی، روشن بودن در مورد اهداف انقلاب است و اتکاء بر توده های انقلابی و رهبری آنان برای به انجام رساندن وظیفه بزرگی که از سال ۱۹۹۶ آغاز شد. یعنی ایجاد یک دولت کاملاً متفاوت به مثابه بخشی از نبرد جهانی در راه یک دنیای کاملاً متفاوت؛ دنیایی بدون استثمار طبقاتی؛ نبرد جهانی در راه کمونیسم. 3/4

یک وسیله برای جذب شمار گسترده ای از این نوع نیروهای مردم باشد که احساس می کنند آن وسط گیر افتاده اند. فرآیند انقلاب در مناطق پایگاهی زیر حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، پیشاپیش، به شکل نطفه ای، نحوه پیشرفت این فرایند در مقیاس بزرگتر ... به نمایش گذاشته است.

هنگامی که انقلاب راه را بگشاید، در نپال و در هر جای دنیا، پایه برای بازسازی جامعه بر مبنای کاملاً متفاوت؛ برای آفریدن جامعه ای که در آن استثمار بخشی از مردم توسط بخشی دیگر، جائی ندارد؛ بوجود می آید. همین آینده سوسیالیستی و کمونیستی بود که در جریان جنگ خلق، جرقه وار خودنمایی کرد و اینچنین دهقانان فقیر و بسیاری دیگر را در نپال و فراسوی آن، برانگیخت. و همین شبح سوسیالیسم و کمونیسم است که اینچنین امپریالیستها و مرتجعین را در سراسر دنیا به جنب و جوش انداخته و با نفرت تمام ممصم شده اند که انقلاب نپال را از راه خود منحرف و نابود کنند.

هیچ تضمینی برای پیروزی انقلاب در یک زمان معین، در نپال یا هر کشور دیگر وجود ندارد. اما می توان گفت که هر چقدر هم راه پیروزی انقلابی کامل، دشوار و ترس آفرین باشد باز هم به طور قطع تنها راه ممکن و واقعی برای دگرگون کردن نپال است. لازم است که کمونیست ها بر این جهت گیری استوار باقی بمانند و مردم را برای تحقق آن رهبری کنند.

بعد بین المللی

هیچ انقلابی در خلاء صورت نمی گیرد. در نپال نیز پیشروی انقلاب از نزدیک به پیشروی انقلاب در کشورهای همسایه و کل دنیا مرتبط است. همسایگی و ارتباط متقابل نپال و هند مثل یک شمشیر دو لبه است. این حقیقتی است که همین مساله آسیب پذیری کشور را در مقابل فشار و مداخله و حمله مستقیم افزایش می دهد. اما امتیازهای بزرگی را هم برای انقلاب مطرح می کند. شمار عظیمی از توده های ستمدیده و بی آینده در هند زندگی می کنند که بسیاری از آنان با نپال نقاط مشترک فرهنگی و زبانی دارند. در حال حاضر، میلیون ها نپالی به شکل عادی در هند کار می کنند که این یک قطب مهم انتشار آگاهی و حمایت از انقلاب در میان مردم آن کشور بوده است. به واسطه تضادهای حاد و شدت یابنده ای که در جامعه هند وجود دارد، یک رژیم واقعا انقلابی در نپال باعث تکان های فوری و عمیق در سراسر آن کشور به ویژه در شمال و شمال شرقی هند خواهد شد. به علاوه، اگر چه نپال با بنگلادش مرز مشترکی ندارد، اما فاصله دو کشور فقط چند ده کیلومتر است. اکثر ۱۵۰ میلیون نفر اهالی بنگلادش نیز در شرایطی بسیار دشوار زندگی می کنند. ... اگر رژیم انقلابی در نپال برقرار شود، به احتمال زیاد، توده های مردم منطقه برای نجات آن به صحنه خواهند آمد.

این حقیقتی است که توان نظامی هند و دولت های امپریالیستی یک مانع ترسناک و حی و حاضر است. اما در این مورد نیز باید نقاط ضعف آنها را فهمید. هند در مواجهه نظامی با مبارزات چریکی درون مرزهای خود با مشکل روبرو بوده است. عملیات بزرگ ضد چریکی ارتش هند در سری لانکا که در دهه ۱۹۸۰ با یک شکست فلاکت بار خاتمه یافت. مداخله هند در نپال، با توجه به نفرت زیادی که در نپال، نسبت به توسعه طلبی هند وجود

افق سرخ را بنگرید، برای نبردهای بزرگ آماده شوید.

تحولات جهانی وارد یک دور جدید شده است. دنیا به انبار خشک باروت می ماند: فشرده و آماده انفجار. با چهره ای زشت تر، ناعادلانه تر و خونین تر از گذشته. اکثریت ساکنانش تهیدست تر شده اند، بیش از گذشته ستم می کشند و خشمگینتر، بی صبرتر و مشتاقتر به دنبال راه رهایی می گردند. مبارزات طبقات و قشرهای گوناگون در سراسر دنیا منجمده در کشورهای امپریالیستی، موج وار گسترش می یابد. چهره های مرتجع فریبکار یکایک به جلوی صحنه سیاست می آیند و کمی بعد، آبروباخته خارج می شوند. رادیکالیسم و چشم انداز یک انقلاب واقعی در بین توده ها جا باز می کند. آنچه در جامعه ما می گذرد، بازتاب و جزئی تفکیک ناپذیر از اوضاع عمومی حاکم بر دنیا است. اعتلای نوین جنبش مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی جزئی از موج نوین مقاومت و مبارزه توده ها در سطح جهانی است.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

بخش ۳

پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م.ل.م) در ماه سپتامبر ۲۰۰۷ برگزار شد. بخش هائی از این گزارش که شامل تحلیل از اوضاع سیاسی، موقعیت جنبش کارگری بود، در شماره های ۳۷ و ۳۸ حقیقت خواندید. در زیر بخش های دیگر این گزارش را در اختیار خوانندگان حقیقت می گذاریم.

جنبش زنان و کمپین یک میلیون امضاء

بحث حول کمپین یک میلیون امضا (۱) یکی از بحثهای پلنوم در ارتباط با جنبش زنان بود. پلنوم تلاش کرد به پرسشهای زیر پاسخ دهد.

این جریان بر پایه ائتلاف کدام نیروهای طبقاتی شکل گرفته است؟ و سیاست ما در قبال آن چیست؟ پلنوم تاکید کرد، کمپین شکلی دیگر از ادامه همان ائتلاف طبقاتی است که حول "جنبش دوم خرداد" شکل گرفته بود. کمپین یک میلیون امضا ائتلاف بخش اصلاح طلبان حکومتی، نیروهای ملی-مذهبی و بخشی از نیروهای رفرمیست سکولار است.

این کمپین، افق زنان طبقات میانی و بالای جامعه در زمینه "رهائی زن" است. اینان خواهان زیر سؤال بردن نظم کهنه زن ستیز نبود، بلکه خواهان اصلاحاتی در آن هستند-- بخصوص در زمینه برخی از افراطی ترین تنبیهات ضد زن شریعت اسلام که در جمهوری اسلامی جزو قوانین کشوری است. سکوت کمپین در رابطه با حجاب اجباری و سنگسار و تکیه به عبارت "اسلام با حقوق زنان تضادی ندارد" اساسا بیانگر موقعیت ایدئولوژیک-سیاسی و طبقاتی کسانی است که رهبران و گردانندگان اصلی کمپین می باشند. آنان جدائی دین از دولت را تبلیغ نمی کنند و کماکان به فکر استفاده از اسلام برای "رهائی زنان" هستند. این در شرایطی است که جنبش رهائی زنان لبه تیز تحولات سیاسی جامعه مشخصا در زمینه جدائی دین از دولت و فزاتر از آن قرار دارد، در واقع نقش کمپین کند کردن این لبه تیز است.

افشاگری از روابط این کمپین با برخی چهره های منفور حاکمیت مهم است، اما کافی نیست. زیرا مسئله عمده این است که کمپین، افق بشدت ناقصی از "رهائی زن" ارائه داده و آن را به "اصلاح" زن ستیزی نظام محدود می کند. استراتژی کمپین در خدمت "آرام" کردن جنبش زنان است. به این ترتیب این کمپین ظرفیت آن را دارد که در شرایطی بعنوان اهرمی در خدمت "بازسازی" جمهوری اسلامی نیز مورد استفاده جناح هائی از حکومت قرار گیرد. در شرایطی که جمهوری اسلامی بخواهد (و بتواند) با دست زدن به برخی اصلاحات ساختاری پایه های خود را تحکیم کند، این کمپین می تواند بعنوان اهرمی برای این هدف مورد استفاده قرار گرفته و برای آن پایه جمع کند و توان و پتانسیل جنبش انقلابی زنان را خنثی کند. توجه به تجربه مشابه در کشورهای دیگر (مانند مراکش) و جذب بخشهایی از زنان روشنفکر به درون نظام، مهم است.

راه حلی که کمپین برای "آزادی زنان" ارائه می دهد، راه حلی از "بالاست. یعنی به "مرحمت" حاکمین وابسته است. حتی زمانی که از میان مردم امضاء جمع می کنند برای جلب "مرحمت" بالائی هاست. این "راه حل" مماشات جویانه و بی حاصل تنها از انبان جریانات سیاسی سازشکاری چون ملی مذهبی ها می تواند بیرون آید که همواره در حال فریب توده ها نسبت به امکان "اصلاح" نظام هستند و مرتبا وعده ی با یک گل هم بهار می شود را می دهند. آنان وعده اصلاحاتی را می دهند که اگر هم "موقعش برسد" بسیار قطره چکانی، جانکاه و شکننده است و فقط معدودی زنان دست چین شده از آن بهره خواهند برد. وانگهی "اصلاحاتی" که وابسته به مراحم بالایی هاست، می تواند بسرعت بدست همان مرتجعین یا هم نوع شان پس گرفته شود.

در مقابل این راه حل مندرس باید راه حل نوین جلو گذاشت. راه حلی که خارج از چارچوب اتحادهای طبقاتی لیبرالها و مرتجعین بوده و فقط با اتکا به مبارزه آگاهانه و مقاومت آگاهانه روز افزون توده های زن جلو می رود. راه حل نوین، متکی بر مبارزه آگاهانه توده های تحت ستم برای بدست آوردن حق و آزادی شان است. میان پرولتاریا با بورژوازی همواره بر سر این دو راه کشمکش بوده و خواهد بود و فرجام "رهائی زنان" در جامعه ما وابسته به آن است که کدامیک از این دو مسیر بر دیگری فائق آمده و خواهد توانست توده های تحت ستم زنان را بسوی خود جلب کند. مبارزه واقعی برای رهائی زنان بدون افشاگری در مورد "راه" هائی که در واقع سراب هائی هستند که بورژوازی در مقابل توده مردم قرار می دهد، ممکن نیست.

در مقابل ایدئولوژی مذهبی که کمپین ترویج می کند و آن را نافعی آزادی زن نمی داند، جنبش انقلابی زنان باید بطور پیگیر و فراگیر از روابط اجتماعی ستمگرانه ای که در قلب همه مذاهب جای دارد پرده بردارد و نشان دهد که هیچ یک از مذاهب بدون ستمگری بر زن، نمی توانند هویت و استحکام خود را حفظ کنند. بعلاوه زنان و مردان کمونیست در مقابل تفکر مذهبی، باید ایدئولوژی کمونیستی را تبلیغ و ترویج کنند و نشان دهند که چرا فقط این ایدئولوژی است که افق گسترده رهائی و امکان اتحاد گسترده زنان را برای مبارزه علیه ستم بر زن در ایران و جهان فراهم می کند. اگر در جنبش زنان ایدئولوژی کمونیستی به میدان نیاید و در مقابل ایدئولوژی بورژوائی (که در ایران شدیداً آغشته به فئودالیسم نیز هست) افق رهائی بخش خود را نگستراند، امکان مقابله موثر با طرحها و سیاست های بورژوائی در جنبش زنان میسر نیست.

مخالفت صریح با بیراهه ی کمپین به معنای آن نیست که در مقابل اعمال سرکوبگرانه رژیم نسبت به فعالین کمپین سکوت کنیم. این اعمال سرکوبگرانه باید بشدت محکوم شوند. اما کمونیستها باید فعالانه در میان زنان آگاه گری و سازماندهی کنند و شعارها و سیاستهایی را جلو گذارند که تمایز میان راه ها و بیراهه ها را روشن می کند. باید ضد حجاب اجباری، ضد قوانین شریعت و قوانین ضد زن در کل، و ضد سیاست به دقت طراحی شده ی رژیم در زمینه گسترش فقر، بیکاری و فحشا، تشدید مردسالاری، و سرکوب زنان تبلیغ و ترویج و سازماندهی شود. هستند کسانی که دارای افق و منافع زنان طبقات بالایی جامعه نیستند ولی تحت این عنوان که، "کمپین هم برای حقوق زنان تلاش می کند" ظرفیت ها و تلاش های خود را در خدمت آن گذاشته اند. اینان اشتباه می کنند و باید صمیمانه از آنان خواست که متوجه عواقب این اشتباه باشند. تکیه گاه جنبش انقلابی زنان باید بر میلیون ها زن عاصی، خشمگین و بی صدائی باشد که ظرفیت آن را دارند که آگاه شوند و بطور سازمان یافته جهت رهایی اکثریت زنان گام بردارند. برای تحقق این امر مهم باید تلاش زیادی صورت گیرد.

هر چند کمپین بدلیل پشتوانه ای که در میان حکومتی ها و اقشار مرفه تر جامعه دارد امکان فعالیت گسترده تری دارد؛ اما اگر کمونیستها در جنبش زنان فعال باشند از آنجا که سیاست شان بر منافع و واقعیت جامعه منطبق است می توانند پایه بگیرند و افق شان را که افق واقعی رهائی زنان است تبدیل به قدرت مادی کنند.

هر نوع تحول سیاسی جدی در ایران به موقعیت زنان در جامعه گره خورده است. برای همین همه نیروهای سیاسی و طبقاتی به مسئله زنان می پردازند و نیروهای طبقاتی گوناگون (ملی مذهبی ها، اصلاح طلبان و بورژوا لیبرالهای سکولار) دورنماها، اتحادها و ائتلافات سیاسی خود را از کانال این مسئله در جامعه تبلیغ می کنند. طبقه ما و حزب ما نیز باید بیش از گذشته به این مسئله توجه کند. حزب ما باید از منظر رهایی زنان مسائل کلان ایدئولوژیک سیاسی را طرح نماید. در این زمینه حزب ما از یک خط عمیقا صحیح برخوردار است و با تلاش برای تبدیل آن به یک نیروی مادی، می

را به عنوان یک نیروی سیاسی مطرح در صحنه کردستان معرفی کند.

رهبران پژاک (همچون دیگر رهبران پ کاکا) آشکارا از هم سوئی خود با آمریکا صحبت می کنند و در عین حال تحت عنوان اینکه "اپوزیسیون داخل بهتر از اپوزیسیون خارج از کشور است" راه را برای ادامه همکاری های خود با جناحهایی از جمهوری اسلامی باز گذاشته اند. باید بین نقشی که امروزه این حزب در جنبش کردستان ایفا می کند با نقشی که احزاب ناسیونالیست قدیمی در دوران انقلاب ایفا می کردند فرق کیفی گذاشت. هر چند که ظاهرا برخی شباهت ها، مانند دست زدن به مبارزه مسلحانه، میان آنان موجود است. خط و تفکر غالب بر آن دوره از جنبش کردستان در مجموع ناسیونالیسمی انقلابی بود. حتی حزب دمکرات مجبور بود از یکسو با جنبش توده ای انقلابی و قدرتمندی که جریان داشت همراهی نشان دهد و از سوی دیگر در روابطش با قدرتهای امپریالیستی محتاط باشد. (بویژه آنکه در دوره جنگ سرد قدرت های امپریالیستی خواهان تغییرات اساسی در منطقه و امتیاز دادن به هیچ بخش از جنبش کردستان نبودند). بنابراین علیرغم ظاهر "رادیکال" پژاک، به هیچوجه نباید به آن به صرف اینکه "مبارزه مسلحانه" می کند امتیازی داد. زیرا در سیاست داخلی، ناسیونالیسم بشدت تنگ نظرانه و در سیاست خارجی، اتحاد با امپریالیستها را تبلیغ می کند.

مبارزه علیه ستم ملی مانند مبارزه علیه هر بی عدالتی دیگر، مهر راه حل های طبقاتی مختلف را بر خود دارد. نتیجه ی راه حل های ناسیونالیستی روشن است. جوانان کردستان باید عمیقا به این حقیقت پی ببرند و کمونیستها برای آشکار کردن این حقیقت باید کار پیگیر و مداومی انجام دهند. بدون حرکت خلاف جریان نمی توان توده های کارگر و زحمتکش و زنان و روشنفکران مترقی کردستان را در راه مبارزه ای که واقعا به رهائی اکثریت مردم آن منجر می شود، بسیج کرد. رشد جنبش کمونیستی در کردستان به تبلیغ و ترویج افق و دورنمای انترناسیونالیسم پرولتری گره خورده است.

اما مبارزه با ناسیونالیسم را با روش های اکونومیستی نمی توان پیش برد. برخی نیروهای چپ، فکر می کنند با انگشت گذاشتن بر خواسته های اقتصادی کارگران کرد می توانند مانع رشد ناسیونالیسم شوند و از این طریق به اصطلاح مسئله ملی را دور بزنند. حال آنکه بدون نقد ایدئولوژیک و سیاسی همه جانبه، ایدئولوژی ها، سیاست ها، و راه حل های بورژوائی در زمینه حل مسئله ملی و گذاشتن حل مسئله ملی در چارچوب مسائل کلان مبارزه طبقاتی، نمی توان با نفوذیابی اشکال گوناگون ناسیونالیسم در میان کارگران و زحمتکش و روشنفکران مترقی کردستان مقابله کرد. منظور از "گذاشتن این مسئله در چارچوب مسائل کلان طبقاتی"، روشن کردن این واقعیت است که، یکم: ستمگری ملی به استعمار طبقاتی در ایران خدمت می کند و نهاد و ساختاری مهم در تقویت استعمار و ستم طبقاتی سراسری است. دوم: در صورتی که مبارزه علیه آن در چارچوب یک تئوری انقلابی، سیاست انقلابی، و چشم انداز سازمان دادن جامعه ای نوین (سوسیالیستی) پیش برده شود، می تواند به رشد و توسعه اتحاد و مبارزه طبقاتی خدمت بزرگی کند.

در مقابله با تنگ نظری های ناسیونالیستی ما باید بر کمونیسم و انترناسیونالیسم پرولتری تاکید کنیم و بطور مشخص شعار اتحاد انقلابی ملل را جلو بگذاریم. تاکید کنیم که در شرایط کنونی تبلیغ شعار اتحاد انقلابی میان خلق های ملل مختلف ایران، صحیح است و نه شعار جدائی. در مورد شعار "فدرالیسم" باید تاکید کنیم که "فدرالیسم" می تواند محتوای فئودالی، سرمایه دارانه و یا سوسیالیستی داشته باشد. کمونیستها برای سازمان دادن ساختارهای سیاسی یک کشور سوسیالیستی از شکل فدرالیسم نیز می توانند استفاده کنند. خصلت طبقاتی یک دولت و سازمان اقتصادی-اجتماعی آن تعیین کننده است و نه فرم هائی که هر دولت برای پیشبرد منافع طبقاتی خود استفاده می کند.

وجود قشری از زنان انقلابی نسل قبل با سابقه چپ (که در مجموع نسبت به مردان آن نسل چپ، پیشروتر باقی مانده اند) یک امتیاز مهم برای جنبش انقلابی زنان و جنبش کمونیستی است. بدون تلاش جنبش کمونیستی برای تأمین پشتوانه نظری و فعالیت سازمان یافته، این دسته از زنان، جنبش انقلابی زنان در سطح دموکراتیک هم نمی تواند رشد و گسترش یابد و پایداری خود را حفظ کند.

در نظر گرفتن ارتباط تنگاتنگ فعالیت های دموکراتیک و کمونیستی برای پیشروی جنبش زنان بسیار مهم است. از یکسو بدون پیشبرد فعالیت های دموکراتیک نمی توان توده های وسیع زن را به مبارزه آگاهانه ی سازمان یافته کشاند و از سوی دیگر بدون تقویت هسته کمونیستی در میان آنان، بدون آگاه شدن تعداد روزافزونی از آنان به تئوری ها و افق کمونیستی، نمی توان ادامه کاری و تکامل این جنبش را بر پایه جهنگیری صحیح تضمین کرد.

موقعیت جنبش کردستان

پلنوم در رابطه با جنبش کردستان بر نکات زیر تاکید گذاشت. تجارب انقلابی مردم کردستان ایران و حضور نسبتا فعال افکار چپ در این منطقه ذخیره مهمی برای مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و احیاء جنبش کمونیستی محسوب می شود. اما نباید به روندهای عینی و ذهنی جدید و بعضا مخربی که در این جنبش رواج یافته بی تفاوت بود، روندهایی که بطور عمده پس از تحولات سیاسی در کردستان عراق آغاز شده و موجب تقویت ناسیونالیسم ارتجاعی شده است. فساد ایدئولوژیک-سیاسی در بخشی از جنبش چپ کردستان ایران این جریان را بسیار تقویت کرده است. ناسیونالیست های ارتجاعی آرزو دارند از طریق شرکت در طرح های امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه در قدرت سیاسی سهیم شوند. ناسیونالیسم ارتجاعی که در این "آرزو" فشرده می شود، بازتاب آمال و منافع قشری از بورژوازی کردستان ایران است که طی سالهای سرکوب جنبش انقلابی کردستان با گرفتن امتیازاتی از جمهوری اسلامی، چاق و چله شده و در سالهای اخیر با تبدیل کردستان عراق به مرکز پر جنب و جوش استعمار و چپاول، وارد بازار سرمایه منطقه شده و از این رهگذر فربه تر نیز شده است. گر چه ناسیونالیسم ارتجاعی به دلیل آگاهی ضد امپریالیستی مردم کردستان ایران دچار محدودیت هائی است، اما نباید به نقش و تاثیراتی که از خود باقی گذاشته و می گذارد کم بهائی داد. انشعابات درون احزاب قدیمی تر و شکل گیری احزابی چون پژاک و صف آرائی ها سیاسی- طبقاتی جدید، بخشا، حاصل این تاثیرات است.

در نتیجه دیگر جنبش کردستان را نمی توان با احزاب سنتی چون کومله و دمکرات تعریف کرد. حتی نباید انتظار آن را داشت که جنبش کردستان در تحولات سراسری همان نقشی را ایفا کند که در دوران انقلاب ۵۷ بازی کرد.

سر بلند کردن جریان نسبتا قدرتمندی چون پژاک بیان خطرانی است که جنبش کردستان را تهدید می کند. پ کاکا با استفاده از روابط رسمی اش با جمهوری اسلامی، طی چند سال بطور گسترده در میان جوانان تبلیغ و ترویج و پایه مهمی در بین جوانان کرد کسب کرد. نظرات مکتوب عبدالله اوچلان در شمار زیاد در شهرهای مختلف کردستان پخش و محافل مطالعاتی بحول درک "اندیشه های" او تشکیل شد. اما در مقابل این کارزار فکری، هیچ یک از جریاناتی که خود را کمونیست می دانند و در کردستان پایه دارند جرات نقد کمونیستی این "اندیشه" ها را بخود نداده اند. نقدهای حزب ما نیز بسیار اندک است و به چند مقاله در مورد پ کاکا و "کنگره گل" محدود می شود. روی آوری شاخه ایرانی این حزب به مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی بر محبوبیت پژاک افزود. این حزب با استفاده از روابطی که از یکسو با اصلاح طلبان کرد و از سوی دیگر با آمریکا دارد توانسته خود

ما این وظیفه را در دست نگیرد، قادر به ایفای نقش پیشرو در مبارزه طبقاتی و تأثیر گذاری بر صحنه سیاسی نخواهد بود.

نوسازی جنبش کمونیستی صرفاً یک پروژه آکادمیک بی ربط با پراتیک مبارزه طبقاتی نیست. در اوضاع کنونی بدون دامن زدن به آگاهی تئوریک مارکسیستی و نوسازی مارکسیسم، نمی توانیم به ضروریات مبارزه طبقاتی پاسخ دهیم و در نتیجه قادر به بسیج و پرورش نیروهای انقلابی نوین نخواهیم بود. به نقش تئوری های انقلابی به مثابه میکروسکوپ و تلکسوپ انقلاب نباید کم بها داد. میکروسکوپ و تلکسوپ برای تشخیص درست معضلات و مشکلات مبارزه انقلابی؛ حل صحیح آنها و تدوین خط مشی های مبارزاتی صحیح برای تبدیل خط به نیروی مادی قدرتمند برای درهم شکستن نیروهای دشمن. هر اندازه که ذهنمان گسترده تر و تازه تر شود، بر انرژی و راندمان مبارزاتی مان افزوده خواهد شد و مشکلات مبارزه انقلابی را درست تر تحلیل کرده و قادر به تدوین راه حل های موثرتر خواهیم بود و قادر خواهیم شد توده ها را بهتر و سریعتر جذب مبارزه و تشکل انقلابی کنیم.

شعار انقلاب فرهنگی در چین: "انقلاب را دریابید، تولید را بالا ببرید"، در این زمینه نیز صادق است: با انقلابی تر کردن دیدگاه ها و تئوری هایمان بهتر می توانیم بر قوای مادی مان بیفزائیم و نیروهایمان را سازمان دهیم. غالباً اهمیت فعالیتهای ایدئولوژیک - تئوریک به مثابه یک فعالیت عملی مشخص درک نمی شود. تجارب دور و نزدیک نشان می دهد که بدون انجام فعالیت تئوریک، بدون سازمان دادن جلسات مناظره خطی و مطالعه و مباحثه تئوریک، نمی توانیم نیروهای حزب و بطور کلی فعالین جنبش های توده ای را به سطح رهبران سیاسی - تئوریک و سازمانده توده ها ارتقاء دهیم. بدون دامن زدن به بحث بر سر تئوری های کمونیستی، توده های پیشرو جذب جنبش کمونیستی نمی شوند. بی دلیل نیست که بورژوازی بین المللی و جمهوری اسلامی اینهمه خرج تبلیغات ایدئولوژیک و رواج تئوری های خود می کنند!!

کم بهائی به نوسازی تئوریک بیان کم بهائی به تئوری کمونیستی و در نتیجه پراتیک کمونیستی است.

نوع نگاه به نوسازی نیز مهم است. بویژه اینکه در صفوف "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" درک ها بر سر این موضوع متفاوت و ناموزون است. برخی گرایشات فکر می کنند با این کار خطر انحلال طلبی نسبت به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم افزایش می یابد در نتیجه به امر نوسازی مارکسیسم بها نمی دهند. برخی گرایشات دیگر تحت عنوان "نوسازی" تئوری های پراگماتیستی - رویزیونیستی تولید می کنند.

در قلب نوسازی مارکسیسم، جمع بندی از دو تجربه تاریخی استقرار سوسیالیسم در شوروی و چین قرار دارد. تقریباً کلیه گرایشات درون جنبش چپ ایران، هر یک به فراخور حال خود (و با تکیه به نقطه عزمیت های ایدئولوژیکی که بدان تعلق دارند) به این تجارب (بطور ناقص یا کامل) پرداخته اند و بر مبنای جمع بندی شان از آن تجارب، استراتژی و تاکتیک های امروزی خود را تبیین می کنند. در واقع دانسته یا نادانسته، دیدگاه و افقشان با یک نوع جمع بندی از آن تجارب رقم می خورد، اما عجیب اینکه هیچ جریانی بطور جدی وارد بحث و جدل بر سر جمع بندی های خود از این دو تجربه نمی شود. حال آنکه پیشروانی که از میان نسل جوان به جنبش کمونیستی نزدیک می شوند بیش از هر چیز در جستجوی این جمع بندی هستند.

بی تردید یکی از وظایف ما تجزیه و تحلیل روندهای جدید و تغییرات سیاسی اقتصادی است که در جهان رخ داده است. این امر برای ترسیم صحیح تر استراتژی و تاکتیک های انقلاب در سطح این کشور و آن کشور و همچنین در سطح جهان مهم است.

بسیاری از کمونیستها در مقابل تغییر و تحولات جهان و جمع بندی از

ایدئولوژی و افق های سیاسی ناسیونالیستی در هر شکل نه فقط منافع اکثریت مردم کردستان را برآورده نمی کند بلکه نهایتاً مانع رهایی تمام مردم و بویژه زنان است. زیرا ناسیونالیسم همواره بر نظام پدرسالاری و مردسالاری استوار است. تأکید بر مسئله زنان در ملل ستمدیده نقش مهمی در انکشاف مبارزه طبقاتی دارد. برای مثال نقد تفکرات عبدالله اوجلان در رابطه با مسئله زن بسیار مهم است زیرا افکار او در عین اینکه ظاهری "برابری طلبانه" دارد اما دارای محتوایی عمیقاً مردسالارانه و مذهبی است.

قطب سوم

عمده بحث های این پلنوم در رابطه با ایجاد قطب سوم و ناظر بر جمع بندی از تلاش ها ئی بود که حزب ما در این خصوص انجام داده بود. واقعیت آن است که عدم اتحاد فکری در جنبش چپ ایران نقش عمده را در عدم شکل گیری حرکت های مبارزاتی متحدانه دارد. حتا درون هر یک از احزاب شاهد گرایش های چندگانه خطی هستیم. نبود سطحی از تمرکز خطی در درون این احزاب، به نبود اراده واحد و انسجام عملی - تشکیلاتی آنان منجر می شود. در نتیجه هر طرح و سیاستی مشمول رقابت میان قطب های مختلف درونشان می شود. برخی ها هم گرایش به آن دارند که تلاش برای ایجاد اتحاد های بزرگتر را از زاویه تنگ فائق آمدن بر بحران های درون حزبشان بنگرند. در حالی که اتحاد های گسترده درون چپ را باید یک صف آرائی در مقابل دشمنانی که صاحب دولت و قدرت هستند دید: یعنی یک صف آرائی طبقاتی.

قطب سوم، به معنای پیشبرد مبارزه پیگیرانه علیه جمهوری اسلامی و افشای سیاستهای امپریالیسم آمریکا بطور همزمان است. برخی جریاناتی که قرار بود در این طیف قطب سوم باشند، با بالا گرفتن شیوهای جنگ، عملاً به سوی سیاست "میهن پرستی" از آن نوعی که حزب کار ایران "توفان" (دفاع از جمهوری اسلامی تحت عنوان مقابله با آمریکا) تئوریزه می کند، گرایش یافتند. و برخی دیگر تلاش کردند "قطب سوم" یا "راه سوم" را به معنای جلوگیری از جنگ تقلیل دهند. البته، افت و خیز در روند تضادهای میان آمریکا و جمهوری اسلامی نیز بر اضطراب شکل گیری قطب سوم سایه افکند. در هر حال، پیش گذاشتن این خط و سیاست و دامن زدن به مبارزه حول آن یک ضرورت انقلابی بود و تأثیرات مثبتی بر کل جنبش انقلابی چپ داشت و کماکان باید بر آن پای فشرده.

پلنوم بر ضرورت سیاسی تشکیل قطب سوم تأکید گذاشت و اتخاذ اشکال دیگری را برای پیشبرد این سیاست ضروری دانست. مشخصاً برای جا انداختن این سیاست در جنبشهای توده ای باید تأکید کرد. فقدان ابتکار عمل از بالا (به شکل اتحاد احزاب چپ) برای شکل دادن به یک تمرکز سیاسی (یا آلترناتیو سیاسی اولیه) کماکان ضعفی جدی در جنبش سیاسی انقلابی بوده و مانع انکشاف قدرتمند جنبش های توده ای کارگری، زنان و دانشجویی است.

....

تجربه این دوره نشان داد که قطب سوم را نباید صرفاً حول مسئله جنگ طرح کرد بلکه مضمون ایدئولوژیک سیاسی این قطب (مشخصاً برنامه سیاسی اجتماعی که این قطب باید نماینده آن باشد) را باید به میان مردم برد. مسلماً زمانی که پای برنامه های سیاسی اجتماعی و طرح مختصات جامعه آینده به میان می آید نیاز به نوسازی جنبش کمونیستی خود را بیشتر عیان می سازد. مبحث قطب سوم را نمی توان از مبحث نوسازی جنبش کمونیستی جدا کرد.

نوسازی جنبش کمونیستی

پلنوم بحث نسبتاً مفصلی در مورد نوسازی جنبش کمونیستی داشت. در ابتدا از اینکه کمیته مرکزی در فاصله پلنوم سوم و چهارم نتوانست گام مهمی در ارتباط با این وظیفه بردارد، انتقاد شد.

... نوسازی جنبش کمونیستی نیاز مبرم مبارزه طبقاتی است. اگر حزب

کمونیستی است.

طی چند سال گذشته کتابهای زیادی در مورد تحلیل از جوانب گوناگون مارکسیسم، در ایران به چاپ رسیده است. نسل جدید چپ مدام در معرض این قبیل کتابها قرار دارد. بحث بر سر جوانب درست و نادرست تئوریهائی که این کتب تبلیغ می کنند، نیست. بلکه بحث بر سر لزوم دانستن این تئوریهها و دخالتگری فعال در این عرصه هاست. این دخالتگری بخشی از پروژه نوسازی جنبش کمونیستی است. حزب ما باید نقش خود را به عنوان مرکزی برای تولید ایده های نوین و صحیح ایفا کند. حزب ما هم باید در تکیه بر تجارب تاریخی انقلابات پرولتری و سوسیالیسم، پیشرو باشد و هم در جذب دانش و شناخت نوین. تنها چنین حزبی می تواند برای پیشبرد انقلاب قابل اتکاء باشد.

همانگونه که گفته شد درس های تاریخی دو تجربه بزرگ ساختمان سوسیالیسم در چین و شوروی و دامن زدن به بحث در مورد مختصات جامعه آینده بسیار مهم است. مسائلی چون زنده کردن و تکامل متد ماتریالیستی دیالکتیکی مارکسیسم در مقابل تجربه گرائی، پراگماتیسم و دکماتیسم و غیره که در جنبش کمونیستی رایج است؛ بررسی موضوعاتی مانند رابطه حزب و طبقه، حزب در جامعه سوسیالیستی؛ جایگاه "مخالفت" و "دگراندیشی" در جامعه سوسیالیستی، نقش دولت و ارتش در جامعه سوسیالیستی، از اجزاء مهم این جمعبندی می باشند. همچنین بررسی دوباره ی استراتژی انقلاب در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و در کشورهای تحت سلطه، در پرتو تحلیل مشخص از اوضاع جهان و تغییراتی که در عرصه اقتصادی و سیاسی پدید آمده است، از دیگر اجزاء تکامل تئوری هایمان می باشد. نگاهی دوباره به مفهوم طبقه ی کارگر، دیکتاتوری/دمکراسی، تحلیل از علل سربلند کردن بنیادگرائی مذهبی در این برهه از تاریخ سرمایه داری، موضوعات مهمی هستند که ذهن بسیاری از فعالین جنبش کمونیستی را معطوف بخود کرده است.

پلنوم رهبری را موظف کرد که اسناد معینی را در زمینه های مختلف تولید کند و آنها را به جنبش ارائه دهد. این اسناد باید در زمینه هایی چون مسئله زنان، دینامیسم امپریالیسم و ساخت جامعه، مسئله بنیادگرائی اسلامی و تضاد آن با امپریالیستها (مشخصا جمعبندی از تجربه ایران)، مسئله دیکتاتوری پرولتاریا (بطور مشخص دامن زدن به بحث حول نظریه هائی که باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا در این زمینه تا کنون تولید کرده است) تهیه شوند.

۱ - "کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز" توسط عده ای از فعالین جنبش زنان با گرایشات ملی-مذهبی، سکولار و فمینیستهای اسلامی تشکیل شد. این جریان، در شهریور ۱۳۸۵ با انتشار سه بیانیه اعلان موجودیت کرد. هدف این کمپین جمع آوری یک میلیون امضا و ارائه آن به مجلس شورای اسلامی برای اصلاح قوانین تبعیض آمیز است. 3/4

گذشته جنبش کمونیستی، کمبود تئوری های کمونیستی را حس می کنند ولی بنظر می آید تصمیم گرفته اند صرفا بر پایه وفاداری اخلاقی به انقلاب پرولتری و "کمونیسم" این کمبود را پاسخ دهند. این امر شاید در کوتاه مدت خوب باشد اما در درازمدت دوام نخواهد آورد. اگر چشم اندازهایی که برای آنها می جنگیم مداوم روشنتر نشوند و گرد و غبارها از آنان زدوده نشوند نمی توانیم به صفوف حزب و جنبش کمونیستی بالندگی و تحرک ببخشیم. از این زاویه می توان گفت که جنبش کمونیستی در ایران و جهان بطور کلی در اوضاع خوب و مساعدی به سر نمی برد. انگشت نهادن بر این واقعیت بر خلاف تصورات رایج راهگشاست چرا که همواره ارزیابی ماتریالیستی به ما ثبات و اطمینان می دهد و ما را برای پیدا کردن راه حل فعالتر می کند. هر زمان که در ارتباط با مسائل مبرم مبارزه طبقاتی، دیدگاه ها و تئوری هائی سربلند کرده اند که واقعیت ها را صحیح تر و برجسته تر بازتاب داده اند، تاثیرات شگرف بر روند مبارزه طبقاتی داشته اند. و هر زمان ایده های رویزیونیستی بر جنبش ها غالب شده، تاثیرات قهقرائی بر سیر مبارزه طبقاتی داشته اند.

...اگر در شرایط کنونی ذهنیت کمونیستها گسترش نیابد، خطر انفعال آنان را تهدید خواهد کرد. بدون تعارف باید گفت، در این برهه از زمان هر رفیقی ذهن فعال نسبت به مسائل فلسفی و سیاسی و ایدئولوژیک کمونیسم نداشته باشد، در خطر منفعل شدن قرار می گیرد. چون در فضای امروز به ظاهر همه چیز ضد ماست. ... دورانی است که هر چیز که متعلق به گذشته است در حال اضمحلال است، حتی احزاب کمونیست و تفکرات قدیمی. آن میزان دانشی که دهسال پیش برای احزاب کمونیست می توانست برای پیشبرد مبارزه طبقاتی کافی باشد دیگر کافی نیست. بدون توجه به این واقعیت سخت نمی توان وظایف خود را در دست گرفت.

بر بستر چنین اوضاعی است که ما می خواهیم مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم را نوسازی کنیم، نه اینکه برخی ایده های جدید را به عنوان زائده ای بدان بچسبانیم. نوسازی (یا رنسانس یا نوزائی یا تجدید حیات) یعنی رجوع مجدد به همان ایده های اساسی مارکسیسم و درک و بازبانی عمیقتر آنها، بررسی نقادانه آنها در پرتو تجارب تاریخی که از سر گذرانده ایم و جذب نقادانه دانش امروزی در بدنه آن. مسلما در اینکار باید از برخی ایده های غلط که بدرون مارکسیسم رسوخ کرده گسست کنیم و برخی دیگر را که کهنه شده و دیگر واقعیات جهان کنونی را منعکس نمی کنند، کنار بگذاریم. بدون شناخت عمیق از جوانب گوناگون علم و ایدئولوژی مارکسیسم نمی توانیم صحبت از نوسازی آن کنیم. باید دانش خود را از ایده های اساسی مارکسیسم تازه و عمیق کنیم. اگر از ایده هائی که مارکس و انگلس در ایدئولوژی آلمانی، گروندریسه، کاپیتال و ...جلو نهنداند اطلاع دقیق یا شناخت عمیقی نداشته باشیم، آنگاه چه چیزی را می خواهیم نو کنیم؟ گسست هائی که لنین و مائو معرف آن بودند، بدون شناخت عمیق از خدمات مارکس (و جدل بر سر مبانی آن) حاصل نمی شد. در نتیجه خواندن یا باز خواندن آثار کلاسیک جزئی ضروری از پروسه نوسازی جنبش

کنفرانس گوادولوپ در سال ۱۹۷۹، سقوط شاه و به قدرت رسیدن خمینی در ایران

کنند، گوادولوپ نامی آشناست که معرف تصمیماتی کلیدی در لحظه ای کلیدی، توسط قدرت های غربی، برای به قدرت رساندن روحانیت اسلامی در ایران است. در هفته اول ژانویه ۱۹۷۹، کنفرانس سران چهار قدرت امپریالیستی (آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان غربی) در جزیره کارائیب فرانسه، گوادولوپ، برگزار شد. دستور کار این نشست، بررسی اوضاع جهانی و بحران سیاسی در ایران بود؛ در ایرانی که یک قیام انقلابی توده ای در حال سرنگون کردن رژیم شاه بود-- رژیمی که در یک کودتای سازمان یافته توسط "سیا" در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) به تخت سلطنت بازگردانده شد.

قدرت های امپریالیستی در نشست گوادولوپ به توافق رسیدند که به رژیم شاه در ایران پایان دهند و حکومت را به ملایان تحت رهبری خمینی

با استفاده از مقاله سرویس خبری جهانی برای فتح ۲۶ مه ۲۰۰۸. قیل از بازگشت خمینی به ایران در سال ۱۹۷۹، هنگامی که هنوز در پاریس در تبعید بسر می برد، دکتر ابراهیم یزدی یکی از مشاوران نزدیک او بود. او رهبر "نهضت آزادی"، یکی از سازمانهای جریان ملی مذهبی در ایران، است. وی، اخیرا مصاحبه ای با یک نشریه اینترنتی بنام ایران-جهان کرده است. اهمیت این مصاحبه در آن است که، برای اولین بار، یکی از عناصر کلیدی در تاسیس حکومت جمهوری اسلامی، صحبت از نقش قدرتهای امپریالیستی و بطور خاص آمریکا، در به قدرت رساندن روحانیت و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران می کند.

بیشترین تمرکز این مصاحبه بر روی نشست سران ۴ کشور صنعتی جهان در گوادولوپ است. برای کسانی که مسائل انقلاب ایران را دنبال می

یک نوع سردرگمی و ابهام و بی اطلاعی و جهل در رابطه با اوضاع ایران هستند. بنظر من، آنها تا آخرین لحظه دنبال این بودند شاه بماند و هر تغییر و اصلاحی با بودن وی انجام شود. اما دیپلمات های انگلیسی و اسرائیلی که به مسائل ایران آگاهی بیشتر و عمیقتر داشتند به شاه توصیه کرده بودند که به نفع پسرش کناره گیری کند.» در مورد آمریکا او اضافه می کند: «چیزی که آنها می خواستند بدانند نقطه نظرات رهبری انقلاب در مورد مسائل کلیدی از جمله روابط با غرب بود که آن هم تبیین شد، که ما با غرب دعوا نداریم و استقلال خودمان را می خواهیم، حاضریم نفت بفروشیم... از آنجا که طبیعت انقلاب ایران، اسلامی و ضد کمونیستی بود، آنها نگرانی از این بابت نداشتند، بلکه می خواستند بدانند که آیا رژیم می آید توانایی مقابله با کمونیسم را دارد یا نه.»

در زمانی که مردم ایران علیه شاه بپا خاستند، آمریکا در حال مقابله با بلوک شرق بود که در راس آن اتحاد جماهیر شوروی بود. شوروی که سابقا کشوری سوسیالیستی بود، در این زمان در حال رقابت امپریالیستی با بلوک تحت سرکردگی آمریکا بود. مسئله اصلی آمریکا این بود که ایران چه نقشی در این زمینه بازی خواهد کرد. بنظر می آید که خمینی و مشاورانش به قدرت های غربی اطمینان خاطرهای لازم را برای تضمین منافع آنها دادند. در نتیجه، آمریکا طرح جدیدی را بکار گرفت.

یزدی ادامه می دهد: «آمریکایی ها نگران بودند که اگر شاه برود، خلایی که در ایران ایجاد میشود چگونه پر خواهد شد. بنابراین، موافقت کردند که شاه برود، بختیار بیاید و ارتش با انقلاب همکاری کند تا ارتش احتمالا بتواند در انقلاب جایگاهی پیدا کند. از جانب دیگر، نظریه برژینسکی این بود که در غیاب شاه تنها نیرویی که می تواند جلوی خطر کمونیسم را در ایران بگیرد هماهنگی و ائتلاف میان نظامیان و روحانیون است. استدلال او این بود که روحانیون علی الاصول ضد کمونیسم هستند و قدرت بسیج توده های مردم را دارند. نظامیان هم منسجم اند، ارتش ۴۰۰۰۰ نفری شاه آموزش های ضد کمونیستی و ضد شورش دیده بودند، ائتلاف نظامیان و روحانیون می تواند خطر کمونیسم را بعد از شاه از بین ببرد.»

در اینجا منظور یزدی از "کمونیسم" بطور عمدتاً خطر وجود آمدن حکومت وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی (سوسیالیست در حرف، امپریالیست در عمل) است. اما شکی نیست که منظور او، کمونیست های انقلابی و سازمان های اصیل انقلابی که سریعاً در حال رشد و گسترش در میان مردم بودند، نیز هست. زیرا این نیز یکی از دل نگرانی های مهم آمریکا بود. به هر حال یزدی در اظهاراتش در مورد وقایع دو روز مذهبی (عاشورا و تاسوعا) در اوایل ۱۹۷۹ روشن می کند که خمینی از تبعید فراخوان تظاهرات بزرگی را برای این دو روز می دهد. صدها هزار نفر در این تظاهرات شرکت کردند. در این تظاهرات ارتش به مردم حمله نکرد. این برخورد ارتش متفاوت بود با برخوردش به تظاهرات توده ای که چندی قبل تر از این تظاهرات بود، بخصوص تظاهرات ۶ سپتامبر ۱۹۷۸ که منجر به کشتار مردم شد. این بار (در عاشورا و تاسوعا) ارتش اصلاً دخالت نکرد حتی موقعی که مردم در مقابل دسته های ارتش راهپیمایی می کردند. در آن موقع، رهبران تظاهرات این شعار را جلو گذاشتند: «ارتش برادر ماست» و از مردم خواستند تا به سربازان گل بدهند.

یزدی تاکید می کند که، برای رهبری جنبش (یعنی خمینی و دارودسته اش)، مسئله فراتر از اتخاذ یک موضع رفرمیستی در میانه یک اوضاع انقلابی بود. اتخاذ این موضع، به مذاکرات پشت صحنه ربط داشت: مذاکرات میان آدم های خمینی و ماموران امپریالیست های غربی بخصوص مقامات رسمی آمریکا. خمینی و دارودسته اش در حال مذاکره بر سر انقلاب مردم ایران با امپریالیست های غربی بودند تا از این طریق انقلاب را سقط و متوقف کنند. آنها می خواستند ساختار دولت ضد مردمی و ارتجاعی موجود را حفظ کنند و فقط کارگزاران این دولت را تغییر دهند، بگونه ای که دولت در ایران کماکان در خدمت شبکه سیاسی و اقتصادی نظام امپریالیستی به موجودیت خود ادامه دهد.

منتقل کنند. درست بعد از این کنفرانس بود که رسانه های آمریکایی شروع به نشان دادن ناراضی گسترش یابنده ی مردم علیه شاه کرده و زمزمه سر دادند که احتمالاً آمریکا از شاه حمایت نخواهد کرد.

اگرچه از همان ابتدا روشن بود که تصمیمات نشست گوادلوپ نتیجه ی مذاکرات و توافقات بین امپریالیستها و خمینی و اطرافیان او بود، اما ابعاد این توافقات قبل و بعد از این نشست، از دید مردم ایران و جهان، کاملاً پوشیده و مخفی ماند. زیرا در هر دو دوره، هم آن زمان و هم امروز، امپریالیست های غربی منافع بسیار در پنهان کردن نقش شان در به قدرت رسیدن خمینی داشته اند. نیروهای مرتجع اسلامی و ضد مردمی در ایران، این راز را برای چند دهه مخفی نگه داشته اند تا مبادا بزک ضد امپریالیستی که بدقت بر چهره رژیم شان نقاشی کرده اند، پاک شود و رسوائی به بار آورد. این رژیم با اتکاء به این بزک ضد امپریالیستی و مذهب، ادعای مشروعیت می کند. خیلی مهم است که توجه کنیم این مصاحبه فقط برخی جوانب موضوع، بخش کوچکی از واقعیات مربوط به نشست گوادلوپ و توافقات میان امپریالیستها با باند خمینی را روشن می کند. منابع دیگر، مانند مصاحبه ها و خاطرات برخی افراد با نفوذ و قدرتمند در آن زمان (از جمله کتاب ژنرال هویزر، فرستاده ی جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا به ایران) جزئیات بیشتری را بیان می کنند. برای اینکه بتوانیم تصاویر کاذب را کنار بزنیم باید بنیم پشت صحنه این ماجرا (قدرت گیری روحانیون در ایران پس از سقوط شاه) چه چیزهایی جریان داشت.

اما دنبال کردن این مسئله از دو زاویه حائز اهمیت است: یکم، فاش کردن نقش امپریالیستهای غربی در شکل دادن رژیم اسلامی در ایران، که آن را بهترین "انتخاب" خود می دیدند، دوم، با توجه به ظهور جنبش های اسلامی در خاورمیانه که بعنوان مخالفین آمریکا ایفای نقش می کنند، و چالشی که این مسئله، در مقابل مردم جهان و نیروهای انقلابی و مترقی قرار می دهد.

ابراهیم یزدی کیست؟ او رهبر ملی مذهبی هایی است که شخصیت اصلی اش مهدی بازرگان بود، که توسط خمینی گمارده شد تا دولت موقت پس از سقوط شاه را تشکیل دهد. دولت او پس از اشغال سفارت آمریکا توسط "دانشجویان خط امام"، سقوط کرد. بعداً، بر اثر تصادمات با جناح های مذهبی، مهمترین سازمان گرایش ملی مذهبی ها، یعنی "نهضت آزادی"، از دولت به بیرون رانده شد و حتی از شرکت در انتخابات مجلس هم محروم شد. یزدی هم چنین، یکی از بنیان گزاران اتحادیه دانشجویان اسلامی ایرانی بود که تحت تاثیر گروه اخوان المسلمین مصر بودند. اخوان المسلمین مصر، سردمدار و آغازگر پدیده ای است که امروز اسلام سیاسی خوانده میشود. ابراهیم یزدی، هنگامی که خمینی در پاریس در تبعید بسر می برد، از نزدیکان او بود. در حقیقت می توان گفت، مهمترین مشاور خمینی در آن زمان بود. او با خمینی به ایران بازگشت و یکی از اعضای رهبری "شورای انقلاب" خمینی و هم چنین وزیر امور خارجه دولت موقت شد.

آمریکا تصمیم می گیرد به روحانیت اجازه قدرت گیری بدهد

در این مصاحبه، یزدی می گوید: «در ژانویه ۱۹۷۹ تلویزیون ملی سراسری آمریکا (پی بی اس) از من برای مناظره ای با هنری کیسینجر درباره ایران دعوت کرد. ولی کیسینجر نیامد و به جای خود معاونش آقای جوزف سیسکو را فرستاد.» یزدی در این مصاحبه تاکید می کند که قبل از رفتن به آمریکا، خمینی به او اجازه داد، در صورتی که فرصت دست دهد، با یک مقام آمریکایی دیدار کند. او ادامه می دهد: «پس از مصاحبه، و قبل از رفتن به رستوران، مسئول مصاحبه گفت که از آقای هنری پرشت، مسئول میز ایران، دعوت کرده است که در این شام گفتگویی با هم داشته باشیم.» یزدی نمی گوید در مورد چه موضوعاتی گفتگو کردند، یا ارتباط این ملاقات و نشست گوادلوپ چه بود. او در مورد موضوعات مورد گفتگو و ارتباط آن با انتقال قدرت به خمینی و ... سکوت می کند. یزدی فقط به گفتن این مطلب اکتفا می کند: «استنباط من از این دیدار این بود که آمریکایی ها دچار

مذاکره می کرده است، این نیاز به یک مقدار تحقیقات بیشتر دارد. هم چنان که مشخص نیست هوپزر که به ایران آمد آیا با آقای بهشتی دیدار داشته است یا نه.»

در این مصاحبه، یزدی می گوید که وقتی دانشجویان سفارت آمریکا را اشغال کردند، مدارکی در مورد مذاکرات آیت اله بهشتی با سولیوان بدست آوردند، اما خمینی مانع انتشار علنی این اسناد شد. دلیل او این بود: « بهشتی عضو شورای انقلاب است و لازم نیست این اسناد پخش شوند.» یزدی می گوید منبع این خبر، عباس عبدی است. عباس عبدی یکی از رهبران دانشجویان خط امام که سفارت آمریکا را اشغال کردند، بود. سپس تبدیل به «روزنامه نگار» و فعال جناح «اصلاح طلب» حکومت شد.

روحانیت بعنوان آلترناتیو برای استراتژی آمریکا

مصاحبه گر از یزدی می پرسد: «پس مطابق طرح برژینسکی (ایجاد ائتلاف ارتش و روحانیت) واشنگتن به روحانیت به عنوان یک آلترناتیو نگاه می کرده است؟» او پاسخ می دهد: «بله، بعنوان نیرویی که می تواند بعد از شاه، خلاء قدرت سیاسی را پر کند و مانع تصاحب قدرت از طرف کمونیستها شود. بگذارید اینجوری بگویم که آمریکا، حاکمیت روحانیت و همکاری با ارتش را در راستای دفع خطر کمونیسم لازم می دید.»

این مصاحبه تاکید می کند که قدرت های غربی، بویژه آمریکا، نه تنها مبتکر قدرت گیری ملاها بود، بلکه ائتلاف میان ارتش و روحانیت را نیز آنها جوش دادند.

این، داستان واقعی قدرت گیری نیروهای مرتجع بنیادگراست: نیروهائی که مدعی «آنتی امپریالیست» بودن هستند، در رادیکال ترین دوران خود، از طریق کانال های مختلف در پشت صحنه، سرگرم معامله با امپریالیستها بودند. در همان زمان که برای خاک پاشیدن در چشم مردم شعارهای توخالی «ضد امپریالیستی» می دادند، انقلاب را سقط کردند و مرتکب قتل انقلابیون شدند.

این فاش گویی ها از دهان یکی از نزدیکان و همدستان خمینی تنها افشای بخش کوچکی از سازش بزرگ بین امپریالیست ها و روحانیت است. در همان سالهای نخست قدرت گیری روحانیت، آنها همچنان به معاملات مخفی با آمریکا ادامه دادند. قولنامه ی سه جانبه میان آمریکا- اسرائیل- جمهوری اسلامی یکی از آنها بود که ایران از اسرائیل اسلحه می خرید تا ریگان بتواند عملیات مخفی جوخه های مرگ (معروف به «کنتر» ها) را در آمریکای مرکزی تامین مالی کند. (این ماجرا تحت نام «ایران -کنتر» گیت رسوای عالم شد).

اما علیرغم این همه تجربه و مدرک، در میان کسانی که می خواهند ضد امپریالیست باشند، افرادی پیدا می شوند که هنوز در مورد ماهیت این نیروهای اسلامی گیج و ناروشن اند. چرا؟ چرا آنها بنیادگرایان اسلامی را بعنوان ضد امپریالیست ارزیابی می کنند و فراتر از آن، مردم و سازمان های انقلابی و مترقی را به وحدت با این نیروها فرا می خوانند؟ این مسئله بطور خاص در میان گرایشات چپ در آمریکا و کشورهای اروپایی، رایج است.

برنامه سیاسی اغلب جنبش های اسلامی که علیه نفوذ فرهنگ غربی می جنگند، فرق زیادی با برنامه سیاسی که جمهوری اسلامی برای مردم ایران به ارمغان آورد، ندارد. این جنبش های اسلامی نمی خواهند و نمی توانند فراتر از آنچه که نزدیک به سه دهه جمهوری اسلامی ایران انجام داده است، بروند. در نتیجه، هرگونه حمایت و مشروعیت بخشیدن به اینهایی که باصلاح جنبش های ضد غربی هستند، در تحلیل نهایی به معنای حمایت از برنامه ی سیاسی آنهاست؛ که تفاوتی با برنامه ی سیاسی-اجتماعی ملایان ایران ندارد.

خود یزدی که در این سرقت بزرگ و چپاول انقلاب سهم داشته است، جمع بندی می کند که اتحادش با خمینی و روحانیت یک اشتباه بود. او می گوید: «حالا که به گذشته نگاه می کنم، نخستین نقدی که بنظرم می رسد

یزدی مسئله را اینگونه طرح می کند: «آقای خمینی به کارتر توصیه کردند نمایندگان آمریکا در ایران که با ارتش در ارتباط هستند مانع کشتار مردم شوند.» همچنین تاکید می کند: «سفر هایز به ایران برای این نبود که ارتش کودتا کند، بلکه او آمد که مبدا نظامیان بعد از رفتن شاه دست به کارهایی بزنند که موقعیت ارتش را نزد مردم از بین ببرد. آمریکایی ها معتقد بودند اگر ارتش در دوران انقلاب انسجام خودش را حفظ کند، و با انقلاب همراهی کند پس از پیروزی انقلاب و بعد از آن که احساسات عمومی فروکش کرد، آن وقت ارتش می تواند براحقی و به عنوان بخشی از انقلاب، ادعای سهم داشته باشد.»

این مصاحبه هم چنین فاش می کند که چگونه تصمیمات نشست گوادولوپ شکل گرفت، دولت فرانسه از خمینی و آدم های اطراف او خواست یک گزارش که نظراتشان را در مورد ایران منعکس می کند، بدهند و خمینی فوراً با این درخواست موافقت کرد. گزارش توسط صادق قطب زاده تهیه شد. قطب زاده یکی از سه فرد اصلی بود که همراه با یزدی و عبدالحسن بنی صدر فعالیت های سیاسی خمینی را هنگامی که در پاریس بود، مشاوره و مدیریت می کردند. بنی صدر قبل از اینکه در سال ۱۹۸۱ مجبور به ترک ایران شود، اولین رئیس جمهور اسلامی پس از سقوط رژیم شاه شد. هم چنین صادق قطب زاده به جرم نقشه کودتا علیه خمینی در سپتامبر ۱۹۸۲ اعدام شد. یزدی می گوید این گزارش نقش مهمی در تصمیم گیری نشست گوادولوپ در مورد انقلاب ایران داشت. گرچه محتوای این گزارش هرگز فاش نشد و بنظر می آید که آن را از بین برده اند.

کانال های ارتباطی بین خمینی و آمریکا

یزدی هم چنین تاکید می کند که ارتباطاتی که او، صادق قطب زاده و بنی صدر با کمک دولت فرانسه با آمریکا سازمان دادند، تنها کانال های ارتباطی میان خمینی و آمریکا نبود. او اضافه می کند که: «در آن زمان رهبران انقلاب از سه کانال با آمریکا ارتباط داشتند: یکی در فرانسه بود که مدارکش منتشر شده است، یک کانال در ایران توسط شورای انقلاب، مهندس بازرگان، آیت اله موسوی اردبیلی و دکتر سحابی با سولیوان بود. کانال سوم، ارتباط و مذاکرات مستقیم دکتر بهشتی با سولیوان بود. استمیل در در کتابش هر دو کانال ارتباطی در تهران را شرح می دهد اما در باره مذاکره دکتر بهشتی با سولیوان چیزی ننوشته است.»

آیت اله بهشتی یکی از مرتجع ترین و تبه کارترین همدستان خمینی و فردی بسیار نافوذ در رهبری روحانیت بود. او یکی از معماران قتل عام انقلابیون و کمونیستها بود که در ۲۰ ژوئن ۱۹۸۱ شروع شد. او یک ماه بعد از این تاریخ در یک بمب گذاری در ساختمان مقر حزب جمهوری اسلامی، کشته شد. از همان روزهای آغاز انقلاب، شایعات بسیاری در مورد رابطه مستقیم او با آمریکا بود. یزدی با جزئیات تاکید می کند که تماس های بین آیت اله بهشتی و مقامات آمریکایی هم از طریق سفارت آمریکا در ایران و هم از طریق مسافرت های وی به آمریکا صورت می گرفت. یزدی ارتباطات بهشتی را «کلید گم شده» برای روشن کردن بیشتر تصویر مذاکرات بین آمریکا و روحانیت اطراف خمینی می خواند. حتی یزدی که خودش یک مهره کلیدی در میان مشاوران سیاسی خمینی در آن زمان بود، در مورد ارتباطات بهشتی در بی خبری نگهداشته شده بود. به هر حال بنظر می آید بهشتی یکی از مهمترین و مخفی ترین کانال های ارتباط با آمریکا بود.

یزدی می گوید: «آقای دکتر بهشتی چند ماه قبل از سفر من به نجف و بعد به پاریس، به آمریکا آمد. مدتی هم پیش من -در هوستون- بود و بعد از آن جا یک ماهی به واشنگتن - و نیویورک - رفت. ایشان در جلسات ایرانی ها در نیویورک و واشنگتن حضور نیافتند و خبر نداریم که آقای بهشتی آن یک ماهی که در واشنگتن یا نیویورک بود، چکار می کرده است. آیا در آنجا تماس و مذاکراتی هم بوده است یا نه. به نظر من این مهم است که همزمان با مذاکره شورای انقلاب با سولیوان، دکتر بهشتی هم جداگانه با سولیوان

انقلاب اسلامی و نشست گوادلوپ

<http://iranvajahan.net/cgi-bin/news.pl?l=fa&y=۱۳۸۶&m=۰۹&d=۲۶&a=۳>

- هم چنین نگاه کنید «ابراهیم یزدی فاش می کند: کنفرانس گوادلوپ و پیامدهای آن» - چهار شماره پی در پی هفته نامه کیهان لندن ژانویه ۲۰۰۸

- برای مطالعه این مطلب به زبان انگلیسی رجوع کنید به سایت اینترنتی سرویس خبری جهانی برای فتح

سرویس خبری جهانی برای فتح را می توانید آبونه شوید تا هر هفته تحلیل های مارکسیستی در مورد مهمترین وقایع جهان را دریافت کنید. ما ترجمه و انتشار سرویس خبری جهانی برای فتح را به همه سایتها و وب لاگ های چپ توصیه می کنیم. 3/4

این است که ما (همه کسانی که در انقلاب فعال بودند) پیرامون آن چیزی که نمی خواستیم متحد بودیم؛ از روشنفکر چپ گرفته تا مسلمان سنتی، همه، اصل را بر سقوط شاه گذاشته بودند. همه عاشق سقوط شاه یعنی استبداد بودیم. برای همین خیلی چیزها را که باید می دیدیم، ندیدیم. برای همین است که من به نسل جدید جوان می گویم حواستان جمع باشد اول چیزی را که می خواهید تعریف کنید و بر سر آن توافق کنید، نه چیزی را که نمی خواهید.»

آیا بهتر نیست مردم و انقلابیون درس های انقلاب به سرقت رفته مردم ایران را فراتر از آنچه یزدی می گوید، جمع بندی کنند.

توضیحات:

- مصاحبه ابراهیم یزدی با «ایران و جهان»: دوشنبه ۲۶ آذر ۱۳۸۶ - دکتر یزدی،

دفن نظام سرمایه داری به دست کارگران یا دفن شدن کارگران زیر آوار سرمایه داری

اول ماه مه ۸۷

رشد غول آسای فن آوری و تولید از یکسو، و رشد غول آسای فقر، قحطی، بی خانمانی، جنگ و مذهب از سوی دیگر، همه از یک منبع سرچشمه می گیرند: تولید و انباشت سرمایه داری که نیروهای تولیدی عظیم را پایه رقابت و بهره کشی بیرحمانه می کند، بر سر راه خود همه چیز و همه کس را می بعد و نه از انسانیت چیزی بر جای می گذارد و نه از طبیعت. تمام نیازهای زندگی و ضروریات تولید (ماشین آلات و مواد خام و غیره) بطور اجتماعی، یعنی توسط تلاش های جمعی و درهم تنیده ی کارگران و زحمتکشان جهان، تولید می شوند. اما این ثروت و فن آوری و ابزار تولید ثروت توسط تعداد کمی از مردم جهان که طبقه سرمایه دار را تشکیل می دهند، و دولت های حاکم در هر کشور مقرر فرماندهی شان است، کنترل می شود.

سرمایه داری دیگر بهیچوجه قادر نیست نیروهای تولیدی عظیم را، که اجتماعی شدن تولید در مقیاس جهانی شاخص آن است، بطور عقلانی سازمان داده و استفاده کند. کارکرد اقتصادی سرمایه داری، محرومیت و فقر برای اکثریت مردم جهان به بار می آورد. بحران های ناگهانی اش تنها با نابود کردن اقتصادهای بومی کشورهای فقیر، فقیرتر کردن همه کارگران و زحمتکشان جهان، برای مدتی تخفیف می یابد، تا دوباره شدیدتر از پیش، عود کند. کنترل تولید جهان از طریق جنگ و قتل عام، تبدیل به چهره ی ثابت و شاخص انباشت سرمایه داری در عصر گلوبالیزاسیون شده است. سرمایه داری و کلیه نهادهای اجتماعی و ایدئولوژیک آن، بخصوص دولت های آن، مانع عمده در راه زندگی و سرزندگی روزمره مردم جهان اند. اینها باید سرنگون شوند. هیچ راه نجات دیگری متصور نیست. این حقیقت بزرگ دوران ماست که باید بر ذهن هر کارگری حک شود.

انقلاب پرولتری و استقرار سوسیالیسم تنها راه نجات بشریت

طبقه کارگر در هر کشور و در سطح جهان برای رهائی از شر نظام سرمایه داری و ساختن جامعه ای نوین باید انقلاب کند. هدف سیاسی انقلاب طبقه کارگر در هر کشور درهم شکستن ماشین دولتی و کسب قدرت سیاسی است تا با اتکاء به این قدرت، برنامه اقتصادی و اجتماعی خود را عملی کند. این انقلاب هدف اجتماعی بسیار روشنی دارد. محو مالکیت بر ابزار تولید ثروت و بهره گیری خصوصی از ثروت اجتماعا تولید شده، محو تمایزات طبقاتی و تمایزات اجتماعی و محو تمام افکار منطبق بر این تمایزات، هدف انقلاب طبقه کارگر است.

این انقلاب ابزارهای خاص خود را لازم دارد که مهمترین آن حزب سیاسی طبقه کارگر است. طبقه کارگر برای عملی کردن این انقلاب، باید

بیکاری و بیکاری مثل حریق گسترش می یابد. خط های تولیدی یکی پس از دیگری بسته می شوند، کارگران شاغل هفت تپه، عسلویه، البرز و ... به خیل میلیون ها جوان بیکار و بی آینده می پیوندند. عده ای از سرمایه داران پف کرده با رضایت خاطر، انگل وار گرسنگی مردم را تبدیل به سودهای افسانه ای می کنند و عده ای دیگر رانت های نفتی و «هسته ای» را به جیب می زنند. و دولت برای درمان دردهای مردم، میان آنان، اسلام، مواد مخدر و نزاع های دینی و قومی تقسیم می کند.

چرخ سرمایه داری با سرعتی دیوانه وار انسان ها را به فقر، گرسنگی، تشنگی، کشتار، مرگ ناشی از بیماری های ساده، عقب ماندگی و جهل محکوم می کند. ایران، یک صحنه از این فاجعه جهانی است. صدها میلیون نفر از مردم جهان، فقط یک روز با قحطی و گرسنگی فاصله دارند. بیش از یک دوم کودکان جهان در فقر زندگی می کنند و یک هفتم مردم دنیا گرسنه سر بر بالین می گذارند. در سال گذشته ۲۵۰۰۰ کشاورز هندی بدلیل فقر و گرسنگی خود کشی کردند. برای میلیون ها آفریقایی دست یافتن به دانه های طلائی گندم سرابی دست نیافتنی است زیرا ده ها سال است بدستور بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، آنان بجای تولید گندم برای خود، برای مصرف کنندگان اروپایی، لوبیا سبز و مارچوبه تولید کرده اند و اکنون فروشندگان آمریکائی و اروپائی در ازای گندم از آنان قیمت خون طلب می کنند. کارگر فیلی پینی که ۶۰ درصد درآمد خود را صرف تغذیه خانواده می کرد دیگر نمی تواند برنج بخرد زیرا قیمت برنج در بازار جهانی در فاصله دو هفته ۴۰ درصد افزایش یافت. بخش عمده ثروتی که شش و نیم میلیارد جمعیت جهان تولید می کنند توسط یک میلیارد اهالی کشورهای پیشرفته صنعتی مصرف می شود. یک میلیارد و هشتصد میلیون نفر از مردم جهان سوم روزانه ۲۰ لیتر آب، که از فاصله یک کیلومتری محل زندگی خود حمل می کنند، صرف نوشیدن، شستن و پختن می کنند؛ در حالیکه هر بریتانیائی روزانه ۵۰ لیتر آب برای کشیدن سیفون توالت خود استفاده می کند. آمریکا ثروتمندترین کشور روی زمین است اما صدها هزار نفر از مردم آن در تلاطمات آناشری سرمایه داری، خانه های خود را یکی پس از دیگری از دست داده و به جمع یک میلیارد مردم بی خانمان جهان پیوستند. وضعیت زنان از یکسو به قرون وسطای دهشتناک باز میگردد و از سوی دیگر زنان از هند تا ایران و عراق و روسیه و لهستان در بازار بردگی فحشا خرید و فروش می شوند. فن آوری و دانش بشر هر ساله ره صد ساله می پیماید اما مذاهب قرون وسطائی مانند هیولائی سر از اعماق در آورده و سنگرهای خود را محکم می کنند. دولت ها به مذهب و جنگ های فرقه ای و ارتجاعی دام می زنند تا سیل خشم مردم گرسنه و نا امید به مردابها بریزد.

نیز تسری می دهند. این نسبی گرایی و انحلال طلبی تبدیل به یکی از ذخایر مهم سرمایه داری شده است. با این نسبی گرایی ایدئولوژیک و انحلال طلبی تشکیلاتی باید بطور علمی اما پیگیر مقابله کرد زیرا این گرایش به همان نسبت که رشد یافته است، از یک سو احزاب کمونیست را از هم گسیخته و منهزم کرده و از سوی دیگر به مثابه جاده صاف کن احیای مذهب و نفوذ توهّمات بورژوا دموکراتیک عمل کرده است.

ایدئولوژی کمونیستی ما نه تنها "کهنه" نیست بلکه آینده ساز است. این ایدئولوژی که ۱۶۰ سال پیش توسط مارکس پایه گذاری شد بدلیل ماهیت علمی خود نمی توانست در همان سطح بماند و نمانده است. این ایدئولوژی در بستر انقلابات سوسیالیستی عظیم در قرن بیستم، توسط رهبرانی مانند لنین و مائو، به مدارج عالی تر تکاملی رسیده است و امروز نیز باید به مدارج عالی تر تکامل برسد تا بتواند مبارزه پیچیده ما را برای سرنگونی سرمایه داری و استقرار کمونیسم رهبری کند. تبلیغ و ترویج نقشه مند این علم از وظایف اولیه هر حزب کمونیست است. علاوه بر این، ما کمونیستهای جهان با وظیفه جمع بندی از ۱۶۰ سال مبارزه و پیروزی و شکست دو انقلاب سوسیالیستی در شوروی و چین مواجهیم. این پراتیک عظیم که قرن بیستم را رقم زد باید شالوده تکامل تئوری های مارکسیستی ما شوند. بدون انجام این وظایف تئوریک، نمی توان کیفیت کمونیستی احزاب کمونیست و جنبش کمونیستی بین المللی را تضمین کرد.

انقلاب بدون جنگ خلق ممکن نیست

دورانی است که بیشتر از همیشه باید بر استراتژی جنگ خلق بعنوان تنها راه سرنگون کردن دولت های حاکم و درهم شکستن حاکمیت سرمایه داری تاکید گذاشت. این استراتژی نه تنها "قدیمی" نشده بلکه واقعیت های جهان آن را "تازه" تر و ضروری تر از همیشه کرده است. این یک حقیقت انکار ناپذیر عصر ماست که سرمایه داری جهانی بدون جنگ و نظامی گری نمی تواند انباشت سرمایه را در مقیاس جهانی سازمان دهد، نمی تواند رژیم های ارتجاعی را در قدرت نگاه دارد و نمی تواند روابط تجاری و سیاسی میان قدرت های سرمایه داری امپریالیستی را تنظیم کند. طبقه کارگر بدون داشتن استراتژی نظامی انقلابی در مقابل این نظامی گری دائمی، تبدیل به بازنده دائمی می شود.

نظام سرمایه داری جهانی در آستانه بحران و جایجائی های تکان دهنده ای قرار گرفته است. بحران سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی بر متن این بحران جهانی نه تنها تخفیف نمی یابد بلکه علیرغم آزادی عمل هائی که اینجا و آنجا نصیب می شود، در کلیت خود حادثه و لاعلاج تر می شود. این وضع شرایط را برای انقلاب در ایران و همه نقاط جهان مساعدتر می کند. اما انقلاب، آگاهانه ترین عمل جامعه بشری است و لاجرم نیازمند عالیتترین و آگاهانه ترین سطح از بکارگیری خط ایدئولوژیک، خط سیاسی و سازمان گری و سازمان یابی است. سرمایه داری را فقط با عمل آگاهانه و سازمان یافته می توان سرنگون کرد. دورانی است که کمونیستها باید فعالانه و خلاقانه ایدئولوژی و برنامه کمونیستی را در میان توده های مردم گسترش دهند و آنان را در سطوح مختلف تشکیلاتی (از تشکل حزبی تا تشکلات غیر حزبی در جنبش های توده ای) برای مبارزه انقلابی سازمان دهند.

عملی کردن جامعه کمونیستی نه تنها "روبائی" دور دست نیست بلکه کاملاً منطبق بر امکان و نیاز عینی جامعه بشری است. برنامه کمونیستی دارای قدرتی ذاتی است زیرا تنها راه اداره عقلانی جامعه بشری است و هر چه بیشتر در استقرار آن تاخیر می افتد، دامنه رنج های تصور ناشدنی جامعه بشری جهش وار گسترش می یابد.

مرگ بر جمهوری اسلامی! مرگ بر امپریالیسم!
کارگران و ستمدیدگان جهان متحد شویم و نظام آدمخوار سرمایه داری را در همه نقاط جهان سرنگون کنیم!
پرولتاریا چیزی برای از دست دادن ندارد جز زنجیرهایش! اما جهانی برای فتح دارد!

حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)
اول مه ۱۳۸۷

از گذرگاه های پیچیده ای که مملو از فریبکاری های سیاسی و سرکوب های نظامی است گذر کند. بهمین دلیل نیاز به مقرر فرماندهی سیاسی خود دارد.

این انقلاب، ایدئولوژی خاص خود را دارد. ایدئولوژی کمونیستی برخلاف ایدئولوژی مذهبی و ایدئولوژی امپریالیستی، مالکیت خصوصی را مقدس نمی شمارد؛ انسان را عبد و عبید هیچ نیروئی نمی شمارد؛ سلسله مراتب اقتصادی و اجتماعی میان انسان ها را امری طبیعی نمی داند؛ زن را فرودست مرد نمی داند. ایدئولوژی کمونیستی، صبر و تحمل در مقابل ستم و استثمار را موعظه نمی کند بلکه شورش انقلابی علیه همه این افکار کهنه و نظام طبقاتی را تبلیغ و ترویج می کند و آن را بزرگ می دارد.

در شرایطی که ایدئولوژی های مذهبی سرمست از تناول و استنشام زشتی و عفونت نظام سرمایه داری، در سیاست نیز میدان دار شده اند؛ و زالو وار بر ذهن و روح توده ها نیش فرو کرده اند تا با وهم آفرینی مذهبی مانع از شورش و طغیان برده های نظام سرمایه داری شوند؛ تبلیغ و ترویج ایدئولوژی و برنامه کمونیستی در میان توده های کارگر و دیگر ستمدیدگان عاجل تر و تعیین کننده تر از همیشه است. کارگران آگاه هرگز نباید به ایدئولوژی کم بهائی دهند. در ایران، طبقه و دولت سرمایه داری با اهرم مذهب حکومت می کند و با کمک آن به ذهن کارگران یورش می برد. کارگران پیشرو باید با اعتماد راسخ و سربلندی به حملاتی که پادوهای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی به مارکسیسم و کمونیسم می کنند جواب دهند و این جواب را به میان توده های وسیع کارگران ببرند. اسلام نمائی سندیکالیستهای وابسته به تفکر توده ای- اکثریتی در واقع خدمت غیر مستقیم به جمهوری اسلامی است و باید با آن مقابله کرد. بی تفاوتی بسیاری از فعالین جنبش کارگری نسبت به مبارزه ایدئولوژیک، برای رشد و گسترش جنبش کارگری امری منفی است و نه مثبت. حق همه کارگران است که بدانند با پیدایش سرمایه داری و طبقه کارگر، نمایندگان فکری طبقه کارگر (مارکس و انگلس) بطور عقلانی و علمی شرایط ستمدیدی و رهائی این طبقه را درک و ترسیم کردند. آگاهی از شرایط ستمدیدی و رهائی طبقه کارگر، مارکسیسم است و نه اسلام! مبارزه علیه مذهب و افشا کردن نقش آن در تحکیم نظام طبقاتی ستم و استثمار، بخشی لاینفک از مبارزه برای سوسیالیسم است و باید در جنبش کارگری جای مناسب خود را بیابد.

گسترش جنبش های توده ای

برای تقویت روند انقلاب و تدارک سرنگونی نظام جمهوری اسلامی باید توده های کارگر و غیر کارگر را به مقاومت سازمان یافته در مقابل حملات افسارگسیخته رژیم به حیات و حقوق کارگران و اقشار مختلف مردم فراخواند. لازمه رشد و گسترش این جنبش های توده ای شکل گیری اتحادهای مبارزاتی میان طیف گسترده ای از گرایشات چپ جنبش سیاسی است. باید آن نقاط گرهی را که تضادهای اصلی جامعه را در خود فشرده می کند تشخیص داد و بحول آن متحدانه اقشار وسیعی از مردم را به مبارزه سازمان یافته رادیکال علیه جمهوری اسلامی کشید.

اما هدف از ایجاد اتحاد گسترده، رقیق یا پنهان کردن اهداف انقلاب پرولتری نیست. بلکه راه گشائی برای طنین افکن کردن آن در میان توده هاست. در نتیجه ما کمونیستها در عین پافشاری بر لزوم اتحاد برای راه اندازی جنبش های توده ای علیه ستم و استثمار، باید فعالانه و خلاقانه و بطور تعطیل ناپذیر کارگران و زنان و دانشجویان مبارز را به لحاظ فکری و آگاهی به سوی موضع کمونیستی جذب کنیم.

بدون درک و تکامل تئوری های کمونیستی نمی توان کمونیست باقی ماند

احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی سابق، شکست پی در پی کمونیستها در انقلاب و استقرار کشورهای سوسیالیستی جدید، کارزارهای ضد کمونیستی سرمایه داری بین المللی، موجب رشد گرایشات نسبی گرایی ایدئولوژیک و انحلال طلبی تشکیلاتی در میان طیف بزرگی از کمونیستهای سابق شده است که آن را به نسل جوان

نقد مذهب، پیش‌ط هر گونه نقدی است - مارکس

معرفی کتاب

دور انداختن خدایان، نام کتابی است به قلم باب آواکیان، صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا. باب آواکیان می‌گوید، در شرایط رشد بنیادگرایی مذهبی، یکی از وظایف مبرم کمونیستها برای تدارک انقلاب، براه انداختن کارزار افشای منشاء مذاهب و محتوای طبقاتی-اجتماعی آنهاست. او دهسال است که فعالانه به موضوع مذهب و نقش آن در تولید و بازتولید نظام‌های طبقاتی پرداخته و آثار متعددی را در این زمینه تولید کرده است. "دور انداختن خدایان" بخشی از این مجموعه را یکجا گردآورده است. برای معرفی این کتاب بی نظیر کافی است نگاهی به نظر برخی خوانندگان آن بکنیم:

«باب آواکیان کتابی نوشته که پس از سالها، در من اشتیاق خواندن دوباره انجیل را بوجود آورد-- اما این بار به عنوان یک نمایشنامه ناهنجار مخوف؛ یک داستان جعلی اسرارآمیز و کابوس وهمی.

«همه باید کتاب دور انداختن خدایان را بخوانند زیرا ضروری، نقادانه و بموقع است. این کتابی است سرشار از شادی و مزاح. باب آواکیان با مسخره کردن مهملات کسانی که می‌توان به آنها "خودخورهای خدا پرست احمق" نام داد کلی مزاح می‌کند. البته وقتی جوکهای ریچارد پریر را در مورد کلیولند بازگو می‌کند یا ریا کاری رونالد ریگان را به ما یاد آوری می‌کند (که اینور نقش یک رهبر مسیحی را بازی می‌کرد و آنور زنش با ورق فال می‌گرفت) خیلی خوشمزه تر است.

«مشکل آنجاست که طرفداران جهل و خیالات مذهبی مسئله را جدی گرفته اند! هر طور شده باید جلوبیشان را گرفت! آواکیان نشان می‌دهد چگونه و چرا.

«او به افسانه‌ی نمردن زاپاتا و اینکه روزی باز خواهد گشت ایراد می‌گیرد ... او فیلم "مسیح" میل گیبسون را افشا می‌کند ... کسانی را که مدعی اند قرآن با مرد و زن دزد یکجور رفتار می‌کند (پس، مساوات طلب است!) به باد انتقاد شدید می‌گیرد. آواکیان، کریستوفر هیچینز را کیاب می‌کند و می‌گوید نقد او به مذهب مانند "جنگ علیه ترور، موعظه‌ای علیه مسلمانان است". آواکیان دل و روده‌ی انواع گرایشاتی را که به باورهای توده‌ها در مورد "آن دنیا" نرم برخورد می‌کنند، بیرون می‌کشد.

آواکیان دلایل رشد بنیادگرایی مذهبی (مسیحی یا اسلامی) در شرایط کنونی را بحث می‌کند. او این کار را با استفاده از آئینه و شمعدان، ردای سیاه و بوخور انجام نمی‌دهد بلکه با یک تحلیل فلسفی-سیاسی انجام داده و یک برنامه سیاسی برای تغییر وضع ارائه می‌دهد. ما باید گوشه‌هایمان را برای شنیدن این چیزها باز کنیم.»

پروفسور جان هوتنیک، رئیس آکادمیک مرکز مطالعات فرهنگی، دانشگاه لندن. نویسنده مارکسیسم بد: سرمایه داری و مطالعات فرهنگی
«موثر، داغ و بموقع. هر چند من شخصا با هر چه باب آواکیان در این کتاب گفته موافق نیستم؛ اما استدلال‌های او را قانع کننده و منسجم یافتم، که بطور تحریک آمیز بیان شده اند. خشمگین، خنده دار، تحریک آمیز، و امیدوار. یک کتاب خواندنی که انسان را به فکر وادار می‌کند.»

فیل زوکرمن، یاور پروفسور در کالج پیتزر و نویسنده کتاب "جامعه بی خدا" (انتشارات دانشگاه نیویورک ۲۰۰۸)

«هزاران سال خدا برای توجیه همه و هر گونه قساوت مورد استفاده قرار گرفته است. باب آواکیان می‌گوید، "خدا نیست" و این را نشان می‌دهد. حرفهایش بالکل متفاوت از چیزهایی است که تا کنون به ما گفته اند. این کتاب مرا مشتاق کرده که کمونیسم را عمیق تر درک کنم و دریابم وضع بشریت را چگونه می‌توان بطور کامل عوض کرد.»

جوان ۲۲ ساله، سیاه، از محله هارلم

«با شهامت، با وسعت نظر، واقعی، تحریک آمیز. آدم حتما نباید مارکسیست باشد تا از این کتاب کلی چیز یاد بگیرد. من بخصوص از نقد سر راست شناخت‌شناسی موهوم مذهبی و پی آمدهای مخوف مذهب برای

زنان خیلی خوشم آمد.»

لورا پوردی، پروفیسور فلسفه، وست کالج

«آن موقع که در حزب پلنگان سیاه بودم، یک لیست از کتاب‌هایی که مطالعه‌شان اجباری بود داشتیم. این کتاب باید جزو لیست مطالعات اجباری هر فرد، بخصوص جوانان باشد. بهیچوجه نباید آن را دور از دسترس، در بخش ادبیات چپ، گذاشت. در این جهان وارونه، اکثر مردم حرفهای انجیل را نخوانده اند. باب آواکیان آن را خوانده است. او مزخرفات ریاکارانه انجیل را افشا می‌کند. او وارد تاریخ و اخلاق می‌شود. این کتاب را باید بطور جدی مطالعه کرد.»

اریک جی. یکی از اعضای سابق حزب پلنگان سیاه

«فارغ از اینکه خواننده ادعاها و استدلالات آن را مشتاقانه قبول می‌کند یا آنها را رد می‌کند، یک چیز مسلم است: به این کتاب نباید بی‌اعتنائی کرد؛ بخصوص در دورانی که مذهب در حال مذاکره با هیولای سرمایه برای عقد یک معامله شیرین است؛ بویژه در دورانی که جنبش مسیحیت احیاگر/سلطه طلب در حال به چنگ آوردن سکان شبکه‌ی بنگاه‌های سرمایه-دولت-ارتش-رسانه‌ها است؛ و در دورانی که قیامت‌گرائی امپراتوری آمریکا بطور خطرناکی ویراژ می‌دهد و سرمایه داری/امپریالیسم بیش از هر زمان دیگر با مذهب درهم تنیده می‌شود.»

پیتر مک لارن، پروفیسور مدرسه عالی آموزش و مطالعات اطلاعاتی دانشگاه کالیفرنیا؛ نویسنده ی چه گوارا، پل فریبه و پداگوژی انقلاب

«انتشار کتاب‌های ضد مذهبی در دوره اخیر، با توجه به تاثیرات قدرتمند و مخرب مذهب بنیادگرا بر جوامع ما در طول نسل گذشته، قابل فهم است. اما آنچه کتاب آواکیان را از کتاب‌های ضد مذهبی دیگر، مانند کتاب داوکینز، هریس و هیچینز، متمایز می‌کند؛ رابطه‌ی مستقیمی است که او میان مبارزه علیه بنیادگرایی مذهبی و ارائه یک برنامه سیاسی برقرار می‌کند. آواکیان را باید بخاطر آزادفکری ضد مذهبی و طرفداریش از سنت روشنگری، تقدیر کرد، اما همچنین باید از او بخاطر هشدار که در مورد "نخوت تنگ نظرانه‌ی روشنگری" می‌دهد تشکر کرد...»

آن وود، نویسنده کارل مارکس و اخلاقیات کانتی

فصل‌های مختلف کتاب

بخش اول: خدا از کجا آمد ... کی گفته ما نیاز به خدا داریم؟

"خدا روش‌های اسرارآمیز خودش را دارد!"

یک خدای بیرحم و واقعا هیولا صفت

انجیل تحت الفظی خوفناک است

بنیادگرایان مسیحی، فاشیستهای مسیحی

مذهب و طبقات حاکمه ستمگر

نگاهی حقیقی به مسیح

ده فرمان چیست؟

عهد جدید را نمی‌توان از عهد قدیم جدا کرد

مسیحیت بنیادگرا و مسیحیت "بوفه سالاد"

تئوری تکامل، روش علمی یا کهنه پرستی دینی

اگر خدا نیست پس چرا مردم به آن اعتقاد دارند؟

چرا مردم به خدایان گوناگون اعتقاد دارند؟

بخش دوم: مسیحیت، یهودیت، و اسلام، سد راه آینده

تکامل تاریخی و نقش مسیحیت: دکترین‌ها و انگیزه قدرت

مسیحیت به مثابه یک مذهب جدید: نقش مرکزی پُل و نفوذ او

راز زدائی از مسیح و مسیحیت

اسلام بهتر (یا بدتر) از مسیحیت نیست

بنیادگرایی مذهبی، امپریالیسم و "جنگ علیه ترور"

چرا بنیادگرایی مذهبی در حال رشد است؟

طرد "نخوت تنگ نظرانه" روشنگری

رشد مذهب و بنیادگرایی مذهبی: تجلی غریب یک تضاد اساسی

بخش سوم: مذهب - یک زنجیر بسیار سنگین

مذهب، پدرسالاری، مردسالاری و ستم جنسیتی

منطقه انجیل پرستان آمریکا، منطقه به دار کشیدن سیاهان: برده داری،

سفید سالاری و مذهب در آمریکا

فاشیسم مسیحی و ژنوسید

مذهب، بنیادگرایی و روحیه تسلیم و عبودیت

بخش چهارم: خدا موجود نیست - به سوی کسب رهائی بدون کمک خدایان

"دست چپ خدا" و راستگرایان

مبارزه برای رهائی

اسطوره ی "نقش مثبت اسطوره ی مذهبی"

خرد "به ما خیانت" نکرده است - خرد مطلقاً ضروری است - اندیشه، به

در باره امپراتوری: کمونیسم انقلابی یا «کمونیسم» بدون انقلاب

نقد نظرات تونی نگری و میشل هاردت - بخش ۵

بخش ۱ تا ۴ این مقاله را که در نقد نظریات تونی نگری و میشل هاردت نگاشته شده است در شماره های پیشین حقیقت خواندید. جهت یادآوری خلاصه ای از نکات بخش های قبل را در زیر می آوریم. این نقد به شکل نقد سه کتاب نوشته شده است:

۱- امپراتوری (empire) نوشته میشل هاردت و آنتونیو نگری

۲- توده انبوه (multitude) نوشته میشل هاردت و آنتونیو نگری

۳- جدل در باره امپراتوری (debating empire) ویرایش گوپال

بالاکریشنا

بخش های ۱ تا ۴ به اختصار:

تز اصلی کتاب **امپراتوری** این است که سرمایه داری وارد عصر نوینی شده که ماورای امپریالیسم است. از اینجا نتیجه می گیرد که: تحلیل لنین از عصر امپریالیسم، دیگر کارکرد ندارد و از اهمیت نقش دولت- ملت ها نیز به غایت کاسته شده است.

در بخش دوم تحت عنوان "سرمایه داری چیست و چه نیروی امپریالیسم را به جلو می راند"، گفتیم: نگری و هاردت از درک **پایه های مادی** سرمایه داری قاصرند. علیرغم تفاوت های کماکان مهم میان کشورها و مناطق مختلف جهان، یک نظام امپریالیستی جهانی موجود است که در واقع **سرمایه داری** است و با وجود تغییرات عظیم جهان، هنوز قوانین اساسی کشف شده توسط مارکس و انگلس بر آن حاکم است.

در بخش سوم تحت عنوان "رهائی ملی و دولت" گفتیم: سرمایه داری جهانی باید بطور مستمر بازاریابی را بسط داده و هر چه بیشتر "کار" انسان را تبدیل به "نیروی کار" کند (یعنی تبدیل به کالای قابل خرید و فروش کند). اما سرمایه داری این کار را بطور موزون انجام نمی دهد. سرمایه می تواند از ویژگی های عقب مانده، جوامع ما قبل سرمایه داری استفاده کند؛ این ویژگی ها را ادغام و تقویت کند و در همان حال به استثمار گسترده و عمیق بازارهای آن کشورها ادامه دهد. امپریالیسم به یک معنا، تبدیل به عامل **درونی** کشورهای تحت سلطه می شود. کسانی که امپریالیسم را صرفاً یک نیروی خارجی سد کننده رشد داخلی می بینند، واقعیت های پیچیده عملکرد نظام سرمایه داری امپریالیستی را نمی بینند. در واقع سرمایه تاثیرات متناقضی بر روی کشورهای تحت نفوذ خود دارد - سرمایه می تواند و مجبور است آنان را در مدارهای کلی تولید و توزیع جهانی ادغام کند؛ امپریالیسم با کشیدن مناطق گسترده تری بدرون پویش "گسترش یاب یا بمیر" رشد و توسعه را در این کشورها نیز دامن می زند. اما در عین حال که این رشد و توسعه صورت می گیرد، "شکاف" میان کشورهای تحت سلطه و سلطه گر هم بیشتر می شود.

در بخش چهارم تحت عنوان "مسئله دهقانی و ارضی" گفتیم: نویسندگان اشاره می کنند که «**تمرکز سیاسی مائو به سمت دهقانان معطوف شد، و نه به سمت دهقانان آنطور که بودند، بلکه به سمت دهقانان آنطور که می توانستند باشند.**»

در واقع، مائو تاثیرات امپریالیسم بر جامعه چین را تحلیل کرد و گفت،

تنهایی، کافی نیست

"ایمان" مذهبی را همان که هست بنامیم: یک چیز غیر عقلانی

خدا نیست - و دلیل خوبی برای اعتقاد به آن وجود ندارد

مذهب به مثابه افیون مردم - و سدی در مقابل رهائی

طبیعت بشر تغییر پذیر است - رهائی بدون خدایان

این کتاب را می توانید از انتشارات اینسایت پرس سفارش دهید:

INSIGHT PRESS

۴۰۶۴ N. Lincoln Ave. #۲۶۴, Chicago, IL ۶۰۶۱۸

۷۷۳-۳۲۹-۱۶۹۹ info@insight-press.com

www.insight-press.com

Distributed by IPG, www.ipgbook.com^{3/4}

کارکرد امپریالیسم چهره ی روستای چین، بویژه تجزیه طبقاتی در میان دهقانان را، برای همیشه تغییر داده است. ولی مائو، در عین حال، این واقعیت را فهمید که پروسه فوق در چارچوبی صورت می پذیرد که امپریالیسم خارجی مانع از این می شود که چین همچون یک جامعه ی سرمایه داری کامل ظهور کند، و نیاز چین به از سر گذاردن انقلاب بورژوا دموکراتیک هم از اینجاست. ولی میان این انقلاب دموکراتیک بورژوائی با انقلاب دموکراتیک بورژوائی نوع قدیم تفاوت است. زیرا این نوع نوین باید به رهبری پرولتاریا و به نحوی انجام شود که راه را برای سوسیالیسم باز کند.

در بخش "قانون ارزش و" کار غیر مادی" گفتیم: استدلال مرکزی در تزیهای کتاب امپراتوری این است که "کار غیرمادی" اکنون شکل تعیین کننده کار در جهان است. اما، مشکل آن است که نگری/ هاردت درک دلخواه خود از "کار غیرمادی" را برای رد تئوری ارزش مبادله استفاده کرده و می گویند این تئوری دیگر معنائی ندارد.

این بحث نگری/ هاردت صحیح است که بخش مهم و رو به افزایش اقتصاد جهانی، **خدمات** می فرود و نه **کالا**. اما نکته مهمی که باید تاکید کرد اینست که خدمات نیز از چنگ قانون ارزش نمی توانند فرار کنند. خدمات نیز به قیمت مبادله ای (فروخته) میشوند که انعکاس میزان زمان کار اجتماعاً لازم بکار رفته در تولید آنهاست.

این دو نویسنده به وضوح تمام هر نوع تفاوت پایدار میان ارزش مصرف و ارزش مبادله را نفی میکنند. اما این **قانون ارزش** است که بی وقفه تمام جامعه سرمایه داری را می گرداند؛ و بهاء، سود، سرمایه گذاری و غیره را از طریق مکانیسم پیچیده ای که مارکس در سه جلد آثار خود (سرمایه) کالبد شکافی کرد، تعیین میکند. این تضاد که مارکس آنرا در سطح کالا کشف کرد و بعداً به کل بررسی اش از جامعه سرمایه داری بسط داد، در واقع قلب جهان بینی و روش مارکس (یعنی ماتریالیسم او) است.

درواقع علیرغم اینکه برخی خصوصیات جدید مهم در نظام سرمایه داری بروز کرده است، اما قوانین پایه ای سرمایه داری، که از دل مناسبات کالائی و تبدیل کارگر به کالا بیرون می آیند، عوض نشده اند. سرمایه داری معاصر که نگری/ هاردت میل دارند آن را امپراتوری بخوانند، به ازای هر یک گرم آنرژي خلاق" که رها می کند، یک کیلوگرم از این دست آنرژي را سرکوب میکند. مشکل کار در این نیست که "باید در درک مارکس از روابط میان کار و ارزش در تولید سرمایه داری تجدید نظر کرد". ماموریت جامعه اینست که به ورای عصری که هنوز تولید کالائی بر آن حاکم است (یعنی توانائی های انسان در تولید به شکل نیروی کار به کالا تبدیل شده) گذر کند.

بخش ۵ - تحلیل طبقاتی آشفته

نگری/ هاردت در کتاب توده ی انبوه لیست دقیق تری از کسانی که به نظرشان در حیطه "تولید غیر مادی" قرار می گیرند، ارائه میدهند. در این لیست به «خدمات غذایی، بازاریابها، مهندسين کامپیوتر، معلم ها، و کارکنان درمانی» (۱) بر می خوریم. در اینجا دو نکته به چشم میخورد. نکته اول که بسیار عیان است اینست که آنها تفاوت میان پرولتاریا و طبقات متوسط را

هیچ جا برقرار می‌شود. آنها برای محکم کردن بحث شان توجه ما را به مقوله ساعات کار متغیر جلب میکنند و این واقعیت که بسیار کسانی که در عرصه "کار غیرمادی" کار می‌کنند، کارهای اداری ناتمام شان را با خود به خانه می‌برند. بطورمثال، یک مشاور آگهی های تبلیغاتی تمام مدت شب و روز به دنبال ایده های تازه می‌گردد. شبکه اینترنت نیز یک امکان را به وجود آورده که بتوان بخش زیادی از کارهای دفتری را به خانه ها و یا حتی به کشورهای دیگر منتقل کرد.

نقش افراد در تقسیم کار جامعه، و سهم شان از توزیع محصول اجتماعی (یعنی درآمدشان)، تأثیر زیادی بر شکل روابطی که این نوع شرایط ایجاد می‌کند، می‌گذارد. همچنین، تأثیر زیادی روی اینکه خود افراد آن را چگونه درک می‌کنند، برجای می‌نهد. بدون شک، ماشین نویسی که ساعتها به انجام کار تکراری مشغول است، تفاوت میان زمانی که برای سرمایه دار کار میکند و زمان فراغت خودش را بخوبی درک می‌کند و مسلماً این نتیجه گیری نگری/هاردت را رد خواهد کرد که: «امروزه، دیگر وحدت زمانی کار به عنوان پایه، اندازه گیری ارزش، معنا ندارد.» (۶) حس نکردن فرق میان زمان استثمار و زمان زندگی، متأسفانه، فقط برای قشر کوچکی که در تقسیم کار اجتماعی، مسئول نوآوری، ایده پردازی و فرهنگ سازی و غیره هستند، ممکن است. زمانی مارکس گفت، فرد در جامعه کمونیستی آینده روز خود را میان کار تولیدی، مطالعه و ماهی گیری برای تفریح، تقسیم خواهد کرد. واقعیت اینست که شرایط مادی برای تحقق این پیش بینی مهیا شده است اما تا زمانیکه نظام سرمایه داری پابرجاست در حد یک رویا باقی خواهد ماند. هر چند این رویا جذاب است، اما برای توده های مردم هرگز تحقق نخواهد یافت مگر اینکه قوانین سرمایه داری ریشه کن و نابود شوند؛ همان قوانینی که نگری و هاردت بطور زودرس آنها را از کار افتاده اعلام کرده اند.

۶- یک دستمزد اجتماعی تضمین شده

سردرگمی نویسندگان و نهایتاً دیدگاه غیر انقلابی شان را میتوان در بحث مبارزه برای یک "دستمزد اجتماعی" دید. می‌دانیم که تعداد زیادی از توده های مردم بدون آنکه رابطه، مزدی مستقیم با سرمایه داری داشته باشند، در تولید ارزش مشارکت دارند. بطور مثال، تئوریسین های مترقی فمینیست مدت مدیدی است که استدلال میکنند، زائیدن و پرورش فرزندان نقش مرکزی در بازتولید طبقات زحمتکش جامعه دارد و در نتیجه یک شکل از کار بدون دستمزد است. یا اینکه تولید کوچک غیرسرمایه داری، در بسیاری از کشورها، بقاء خانوار کارگر (و بازتولید نیروی کار) را تأمین می‌کند و به کارفرمای سرمایه دار امکان آن را می‌دهد که مزدی کمتر از ارزش واقعی نیروی کار به کارگر بپردازد. (۷) این واقعیت عملکرد پایه ای سرمایه داری را نفی نمی‌کند، بلکه نشان میدهد که وقتی سرمایه داری بر جامعه حاکم است، سایر روابط توسط آن به تبعیت در آورده شده و توسط آن شکل می‌گیرند. نابودی سرمایه داری تنها راه حل این مسئله است.

نگری/هاردت با کسانی که پرولتاریا را به کارگر صنعتی تقلیل می‌دهند و بخصوص فقرا و بیکاران را نادیده می‌گیرند، پلمیک میکنند. استدلالشان این است که کل توده ها در تولید ارزش دخیل هستند، چه شاغل و چه بیکار (می‌گویند: «تقسیم اجتماعی کار میان شاغلین و بیکاران بیش از پیش مخدوش شده است» (۸))

در ملاحظاتی و انتقادات آنان نسبت به تردیونیونیست ها (بویژه رویکرد اینان نسبت به فقرا و توده ها در "جنوب جهانی" حقایق زیادی موجود است. نگری/هاردت در بخشی از کتاب امپراتوری به تقبیح جریان غالب در سنت مارکسیستی پرداخته و می‌گویند: «جریان غالب در سنت مارکسیستی، همواره از فقرا تنفر داشته اند زیرا اینان "مثل پرنده آزادند" و از دیسپلین کارخانه ای و دیسپلین لازم برای ساختمان سوسیالیسم عاری بوده اند.» (۹) این واقعیت است که جریانات رویونیونیستی و سوسیال دموکرات در درون "سنت مارکسیستی" دارای چنین گرایش هائی بوده اند. ویلیام فاستر (رهبر سابق حزب کمونیست آمریکا) اتحادیه "کارگران صنعتی جهان" (IWW) را متهم می‌کرد که خود را بر بخش "ناپایدار" طبقه کارگر متکی کرده است. (۱۰) هرچند ما با نگری/هاردت در زمینه، پرستش آنارکو-سندیکالیسم این اتحادیه سهم نیستیم، اما باید بگوئیم که در مقطع جنگ جهانی اول، IWW نقش مهمی در ایجاد یک گروه انقلابی پرولتری در

مخدوش میکنند (کارکنان مک دونالد که با حداقل دستمزد کار میکنند و مهندسين کامپیوتر که در همه کشورها قشر ممتازی محسوب میشوند، هم سنگ قرار داده می‌شوند). این نوع تحلیل طبقاتی، جدید نیست. در این نوع تحلیلها، سطح درآمد و نقش تقسیم کار اجتماعی کنار نهاده میشود. نگاهی به بیمارستانهای کشورهای غربی بیندازیم زیرا یکی از بهترین اماکن است که میتوان تمایزاتی را که درآمد و جایگاه هر کس در تقسیم کار، بوجود می‌آورد دید. در این بیمارستان ها نه تنها تفاوت سطح درآمد میان نظافتچی ها و جراح های مغز عظیم است بلکه تفاوت میان کار فکری و کار یدی و تفاوت میان آنها که در مصدر تصمیم گیری قرار دارند و آنها که مجری تصمیمات اند عمیق است. از نقطه نظر بررسی طبقاتی، جای دادن تمام کارکنان بیمارستانها در یک دسته بندی به نام "کارکنان درمانی" بی ارزش است. اگر قرار باشد به روشنی بدانیم که نیروهای محرک انقلاب کدامند، چه سیاستهایی در جهت جلب حمایت و یا خنثی کردن هر قشر باید در پیش گرفت، و انقلاب در کجا با مقاومت و مخالفت سرسختانه روبرو خواهد شد، به تحلیل طبقاتی دقیق نیاز داریم.

در تحلیل طبقاتی، کماکان باید مانند لنین اهمیت زیادی به اختلاف میان توده های پرولتر و اریستوکراسی کارگری داد. اریستوکراسی کارگری، بخشی از پرولتاریاست که توسط مافوق سودهای امپریالیستی "خریده" شده است. امپریالیست ها قسمتی از مافوق سودی را که از استثمار پرولتاریا و توده های کشورهای تحت سلطه به چنگ می‌آورند میان اریستوکراسی کارگری تقسیم میکنند. نگری/هاردت مدعی اند که در دوره "سراشیب امپریالیست ها" (که سال ۱۹۷۰ را نقطه آغازش می‌دانند) «امتیازات امپریالیستی طبقه کارگر در این کشورها رو به زوال گذاشته است.» (۲) اما با یک بررسی اجمالی از جوامع امپریالیستی می‌توان دید که اینگونه امتیازات بطور واقعی کماکان موجودند و این رشوه ها قشر وسیعی از مردم را در بر می‌گیرد، نه صرفاً تعدادی قلیل را. این اقشار بعنوان پایه، اجتماعی امپریالیسم و ارتجاع عمل میکنند. اما در رابطه با معلم ها و پزشکان، شرایط کار و زندگی شان، یعنی نقش آنان در تقسیم کار اجتماعی و سهم شان از توزیع، آنان را در زمره طبقات میانی قرار میدهد و مهم نیست که چند تا اتحادیه (trade union) دارند.

نگری/هاردت به درستی از "همگرایی" میان مبارزات پرولتاریا در غرب و خیزشهایی که در سالهای دهه، شصت و هفتاد در کشورهای جهان سوم صورت گرفت، سخن گفته و از تئوریهای "جهان سوم گرا" انتقاد می‌کنند: «آنها [جهان سوم گرایان] معتقدند آنتاگونیسم و تضاد اساسی نظام جهانی سرمایه داری، تضاد میان سرمایه جهان اول و نیروی کار جهان سوم است. از نظر آنان، پتانسیل انقلاب اکنون بطور ویژه و کامل به جهان سوم انتقال یافته است.» (۳) این انتقاد درست است اما با نادیده انگاشتن فاصله عظیم میان کشورهای سلطه گر و کشورهای تحت سلطه و یا انکار اینکه این واقعیت روی ساختار طبقاتی کشورهای امپریالیستی تأثیر گذاشته است، نمی‌توان وحدت پرولتری بین المللی واقعی بوجود آورد.

به جای "غیرمادی کردن" پرولتاریا (یعنی تبدیل اش به "توده انبوه" بی طبقه) بهتر است خود پدیده ای را که نگری/هاردت آنرا مظهر کار غیر مادی مینامند، بررسی کنیم. آیا این مقوله بازتاب آن نیست که صنایع خدماتی و حتا برخی از مشاغل ممتاز، تا حدی یا کاملاً، پرولتریزه شده اند؟ به طورمثال، رستورانهای زنجیره ای مکدونالد در آمریکا تبدیل به شبکه ای از کارخانه های همبرگرسازی با مدرن ترین فن آوری صنعتی شده اند. و در بسیاری از کشورهای غربی مصرف فراگیر غذای آماده در این رستوران های زنجیره ای، نقش مهمی در بقاء نیروی کار (یا به عبارت اقتصادی، بازتولید نیروی کار یا آنچه که نگری/هاردت مایلند "بیوتولید" بنامند) (۴) ایفاء میکند. کسانی که در رستورانهای زنجیره ای مکدونالد کار میکنند هیچ وجه اشتراکی با یک حسابدار ندارند و خیلی بیشتر شبیه کارگران خط تولید کارخانه ها که با استبداد سرکارگر و ساعت کار مواجهند، می‌باشند.

نگری/هاردت مینویسند: «جهانشمولی خلاقیت بشری، سنتز آزادی، خواسته ها و کار زنده در اینست که در لامکان روابط تولیدی پست مدرن رخ میدهند. امپراتوری، لامکان تولید جهانی است که نیروی کار در آن استثمار میشود.» (۵) بنابراین، "مناسبات تولیدی پست مدرن" در همه جا و

ناهماهنگی شدید این چشم انداز وسیع با راه حل های سیاسی خرد و کوچکی که نگرانی/هاوردت ارائه می دهند، پی برده باشند. اولاً و بویژه اینکه، آنان وسیله اصلی حل معضلات جامعه را حذف کرده اند -- یعنی **انقلاب** را! در عصر ما این فقط می تواند به معنای انقلابی به نفع اکثریت عظیم مردم، تحت رهبری پرولتاریا باشد. هدف پرولتاریا از این انقلاب، در دست گرفتن سکان جامعه، استقرار دولت خود و استفاده از این دولت برای خلق گام به گام شرایط مادی و ایدئولوژیکی است که بشر بتواند، میراث بشری را اداره و تولید آینده را هدایت کند.

مسئله دولت، همواره آن مسئله سیاسی مرکزی بوده که تفاوت میان کمونیسم انقلابی و سایر برنامه های سیاسی را عیان کرده است. از اینرو جای تعجب نیست که برنامه اساساً غیرانقلابی نگرانی/هاوردت، در رابطه با درکشان از دولت برجسته می شود. آنها در دو کتاب امپراتوری و توده انبوه، قانون اساسی آمریکا را ستایش میکنند و هنگام ارائه پیشنهاد برای تدوین قانون قضایی بین المللی به ستایش از "دادگاه جنایات بین المللی" می پردازند و می گویند این دادگاه بین المللی، « بیش از هر نهاد دیگری نشان دهنده امکان ایجاد یک نظام قضائی بین المللی برای حفاظت برابر از حقوق همگان، می باشد.» و در ستایش از اتحادیه اروپا، آن را الگوی یک «قانون اساسی بین المللی نوین» معرفی می کنند. (۱۵)

شاید لازم باشد بیش از این توضیح دهیم که چرا پیشنهادات سیاسی نگرانی/هاوردت ماهیتی غیرانقلابی دارند. اما برای اینکه بهتر دریابیم که چرا آنها نمیتوانند به وراى پیشنهادات مؤدبانه شان در مورد باز تعدیل نهادهای بین المللی موجود گذرکنند، لازم است در دیدگاه هایشان در مورد "کمونیسم" دقیق شویم.

توضیحات:

- ۱- امپراتوری، ص ۱۵۸
- ۲- ماهیت ضد انقلابی این تدابیر در جهت افزایش جمعیت (مثلاً در فرانسه و ایتالیا) از آنجا پیداست که می بینیم این کشورهای امپریالیستی تدابیر سخت تری در جهت جلوگیری از مهاجرت شهروندان جهان سوم در یک زمان اتخاذ کرده اند.
- ۳- بکار نگرانی/هاوردت از ارزش سرمایه داری منجر به حاجبایی های اقتصادی شدید می شود. بطور مثال، کشوری که بخواهد واقعا "دستمزد اجتماعی تضمینی" قابل ملاحظه ای بدهد باید انتظار سقوط ارزش خود را داشته باشد بخاطر وجود قوانین گرداننده سرمایه داری است که استدلالات "رتالیستی" سخنگویان چپ و راست طبقه حاکمه تحکیم می یابد.
- ۴- مارکس، دستمزد و بها و سود. انتشارات پروگرس مسکو ۱۹۷۶ ص ۵۵
- ۵- توده انبوه ص ۳۱۰
- ۶- توده انبوه ص ۲۷۶ و ۲۹۶
- ۷- رجوع کنید به ویلیام فاستر تاریخ حزب کمونیست آمریکا امپراتوری، ص ۱۱۴
- ۸- امپراتوری، ص ۲۶۳
- ۹- امپراتوری، ص ۲۶۴
- ۱۰- تخمین زده شده است که نیمی از وعده های غذایی اهالی لندن و لس آنجلس در خارج از خانه تهیه می شود. بخش بزرگی از آن در رستوران های زنجیره ای "غذای آماده" فروخته می شود.
- ۱۱- امپراتوری، ص ۲۱۰
- ۱۲- امپراتوری، ص ۱۴۵
- ۱۳- ارزش نیروی کار از نظر مارکسیست ها برابر است با "زمان کار اجتماعاً لازم" که برای بازسازی نیروی کار و پرورش نسل جدید کارگر بکار می رود. اگر سرمایه دار انبوهی از کارگران "مازاد" (نیروی ذخیره کار) در اختیار داشته باشد، این امکان را می یابد که سطح دستمزد ها را پایین نگه دارد - حتی اگر به معنای این باشد که کارگر نتواند نیروی کار خویش را بازسازی کند و یا خانواده اش را تامین کند.
- ۱۴- توده انبوه ص ۱۳۱
- ۱۵- توده انبوه ص ۲۷۶ و ۲۹۶

آمریکا ایفاء کرد. تشکیلاتی که IWW در میان کارگران نساجی، کارگران مهاجر کشاورزی و چوب بری ایجاد کرد، نقش انقلابی تری نسبت به اتحادیه های کارگری کوه نظر مورد پسند فاستر، ایفاء نمود. اما نمی توان این نظریه را که پرولتاریا در ثبات نظام سرمایه داری ذینفع است به مارکس وانگلس نسبت داد. تصویری که مارکس وانگلس از پرولتاریا ارائه دادند اینست که از یک صنعت یا کشور ریشه کن می شود و فقط تا زمانی که منافع طبقه سرمایه دار ایجاب میکند به درون ماشین سودسازی سرمایه داری پرتاب می شود. مارکس وانگلس تاکید کردند که طبقه کارگر "چیزی برای از دست دادن ندارد بجز زنجیرهایش". تشریح شرایط طبقه کارگردان انگلستان توسط انگلس هیچ شباهتی با دیدگاه اریستوکراسی کارگری مسلط بر "جنبش کارگری" در اینجا ندارد.

اقتصاد سیاسی نگرانی/هاوردت آنها را به آنجا میکشانند که خواست برنامه ای "یک درآمد تضمین شده برای همه" را انقلابی تلقی کنند. برخی فمینیست ها که منطقی شبیه نگرانی/هاوردت دارند خواستار دستمزد از طبقه سرمایه دار برای کار خانگی هستند. این نوع خواسته ها، هم عمیقاً اتوپیستی اند و هم بسیار رفرمیستی. اتوپیستی هستند زیرا تا زمانیکه قانون ارزش فرمانده جامعه است (علیرغم انکار نگرانی/هاوردت، این قانون هنوز بر جامعه مسلط است) تضمین یک زندگی مناسب در خارج از چارچوب شرایط تولیدی کالائی ممکن نیست. رفرمیستی است زیرا این خواسته ها نظام سرمایه داری را به مصاف نمی طلبد. در بسیاری از کشورهای اروپائی، از هم اکنون، یک چنین دستمزد تضمینی موجود است (البته در شرایط فقرزدگی) و همه به جز مهاجرین "غیرقانونی" میتوانند آنرا دریافت کنند. سرمایه داری با وجود "درآمدهای تضمینی" نیز می تواند به کار خود ادامه دهد. سرمایه داران، حتی وقتی با سقوط میزان زاد و ولد روبرو میشوند حاضرند از محرکهای مالی قابل ملاحظه برای بازگرداندن زنان به ایفاء نقش سنتی "زائیدن و بزرگ کردن" استفاده کنند. (۱۱)

نگرانی/هاوردت از درک این نکته قاصرند که تا زمانیکه سرمایه داری باقی است، تا زمانی که نیروی کار خودش یک کالا است، و این کالاها با واسطه پول با هم مبادله (یعنی خرید و فروش) می شوند، خود نیروی کار هم توسط قانون ارزش تعیین خواهد شد. بهمین جهت است که وقتی رفرمیستهای سوسیال دموکراتیک در رأس نظام سرمایه داری قرار میگیرند جز "مدیریت" عملکرد نرم این نظام کارزادی صورت نمی دهند. خود دینامیک سرمایه داری هرکس را که از او آموزش سرپیچی کند، تنبیه میکند. (۱۲) تا زمانیکه سرمایه داری وجود دارد، توده ها آزاد نیستند. بنابراین، بجای اینکه انرژی مردم را روی هدف اتوپیستی و رفرمیستی "دستمزدهمگانی" متمرکز کنیم، باید فراخوان برانگیزاننده، مارکس مبنی بر "الغای کارمزدی" (که مارکس در مقابل شعار "دستمزد روزانه عادلانه در برابر کار روزانه عادلانه" طرح کرده بود) را دوباره بلند کنیم. (۱۳) مارکس خواستار گذر جامعه به وراى عصر سرمایه داری است. در عصر سرمایه داری انسان ها فقط از طریق خرید و فروش کالاهایشان با هم ارتباط برقرار میکنند. در این عصر، ظرفیت های تولیدی انسان به سطح کالا تنزل می یابد - کالائی که سرمایه داران آنرا خریده و به کار میگیرند. مشابه دیدگاه نگرانی/هاوردت را خیلی ها دارند؛ چه بسیار "مارکسیست ها" بوده اند که هرگز نتوانستند عمق انقلابی گری دیدگاه مارکس را درک کنند و بفهمند که این افق، بازنمای یک گسست بنیادین از جهان کهنه ای است که ما در آن زندگی می کنیم.

۷- دموکراسی، آناش و کمونیسم

نگرانی/هاوردت اعلام میکنند: «وظیفه ما اینست که راه مشترکی بیابیم که همگان، زنان، مردان، کارگران، مهاجران، فقرا و تمام عناصر توده های انبوه را در برگیرد تا میراث بشری را اداره کنیم، و تولید مواد خوراکی، اجناس مادی، دانش، اطلاعات و دیگر شکل های ثروت را هدایت کنیم.» (۱۴)

بسیار عالی و صحیح! اما فکر می کنیم خوانندگان زیادی مانند ما به

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائونیست)

صندوق پستی: POSTFACH ۹۰۰۲۱۱, ۵۱۱۱۲ KOLN, GERMANY

تارنمای حزب کمونیست (م ل م): www.sarbedaran.org ■ پست الکترونیکی: haghighat@sarbedaran.org

تارنمای سرویس خبری جهانی برای فتح: www.aworldtwin.org/wordpress